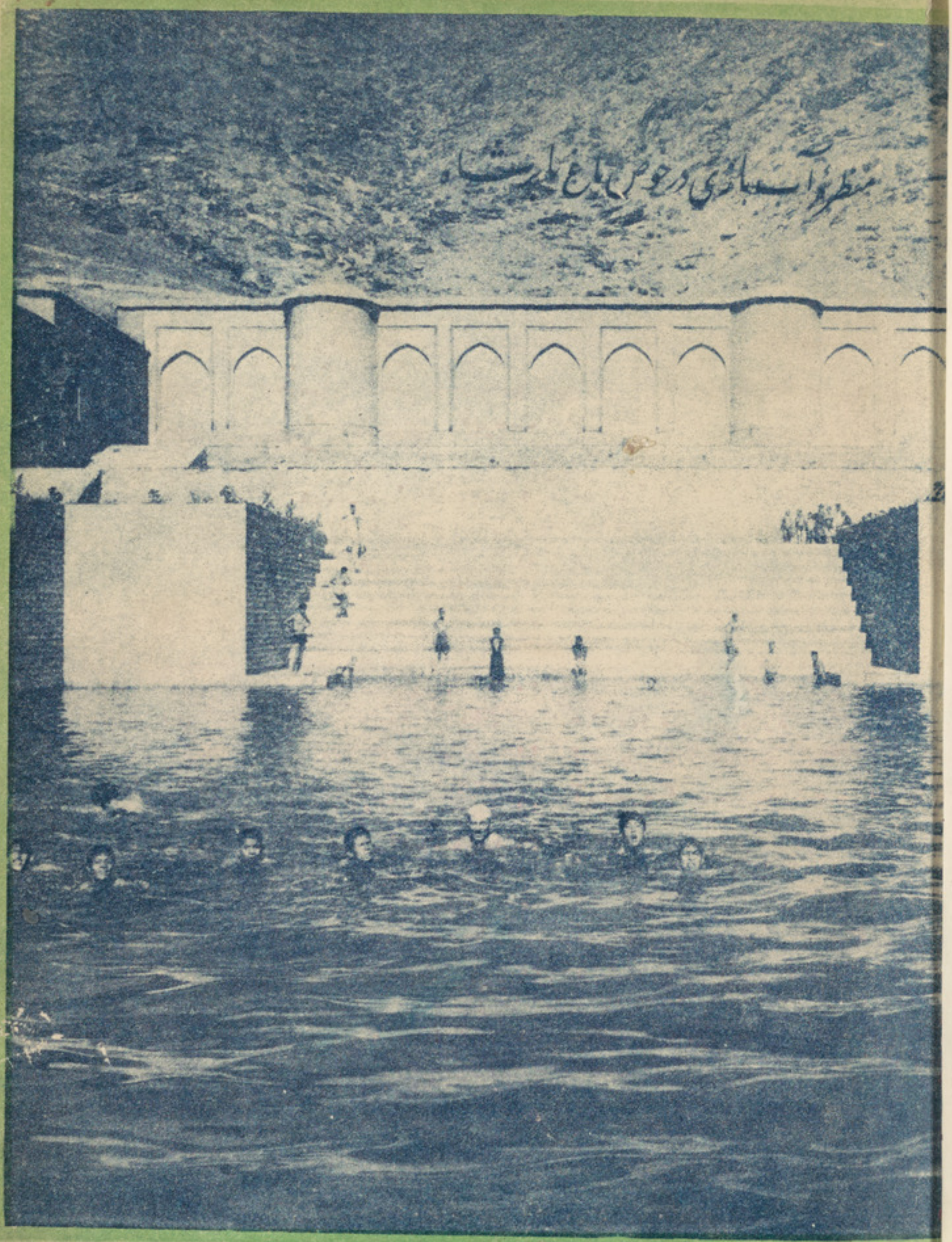

کابل نمره (۷۹) سال ۷

آدرس : انجمن ادبی، جادهٔ ارک
عنوان تلگرافی: کابل انجمن
مخابرات باع ، ص ، شهزاده
احمد علیخان درانی مدیر عمومی انجمن
ادبی کابل

کابل

﴿مجلهٔ مصور ماهوار﴾
(ادبی، اجتماعی، تاریخی)
از شعبهٔ نشریات انجمن ادبی نشر میشود

اشتراک
کابل : ۱۲ افغانی
ولایات داخله: ۱۴ «
« خارجه: نیم پوند انگلیسی
طلبهٔ معارف نصف قیمت

ماه میزان ۱۳۱۶ هجری شمسی — اگست - ستمبر ۱۹۳۷ میلادی

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
اخلاق	بقلم جناب احمدالله خان عضو انجمن	۱
عمر په سه شی په مزه تیریژی	بقلم جناب محمد گل خان لکیا عضو انجمن	۱۹
— خدمات اسلام در علوم و تراجم	نگارش جناب امین الله خان زمریالی	۲۵
— افکار ابن خلدون	ترجمهٔ جناب قاری عبدالله خان ملك الشعراء	۳۰
شب دی	از طبع جناب عبدالحکیم خان متعلم افغانی در جاپان	۳۹
— پشتنوته	له طبع سخه دجناب شکرالله خان دلال پور	۴۵
عشق وطن	ازطبع جناب محمدسرورخان صبا	۴۶
— عسکری ترانه	له طبع دجناب امیرمحمد خان دحربیه دمکتب دلری صنف متعلم	۴۹
سرشك روان	از طبع جناب غلام جیلانیخان جلالی عضو انجمن	۵۰
— وطن دی کور زموژ	له طبع د جناب گل پاچا خان « الفت »	۵۱
ادبیات فارسی		
— درشان وشوکت پشتو	ازطبع جناب عبدالخالق خان عضو انجمن	۵۲
— د اتفاق لویه فایده	ازطبع جناب عبدالخالق خان عضو انجمن	۵۳
در کف قدر	ترجمهٔ جناب ر . لطیفی	۵۴
پارچه های منتخب	انتخاب غلام جیلانیخان جلالی	۶۱
پروانه	ازطبع آقای نصرالله فلسفی	۶۳
بورا	از طبع جناب امین الله خان زمریالی	۶۴
— مهد آرین	ترجمهٔ جناب عبد الغفور خان (امینی)	۶۵
حفریات بگرام	نگارش جناب سید قاسم خان « رشتیا »	۸۰
ارمغان بدخشان	نگارش جناب شاه عبدالله خان بدخشی	۸۴
فوت یك فاضل هندی		۸۹
— پرتوی بر زبان پشتو	بقلم جناب قیام الدین خان « خادم »	۹۱
همالیه هنوز هم تسلیم نمیشود		۹۳
آثار عتیقهٔ کوتل خیر خانه		۹۵
آیا میدانید که . . .	نگارش جناب عبد الباقیخان لطیفی	۹۷
هدیه ادبی فرانسه با فغانستان		۹۸
— غرور ملی		۱۰۰
تصاویر		صفحه
از مناظر قشنگ باغ بابرشاه		۸
« « باغ بابرشاه		۹
منظرهٔ آب بازی در حوض باغ بابرشاه		۲۴
محصلین مکاتب ازمعلم المانی درس آب بازی میگیرند		۲۵
اعلیحضرت ملك فاروق اول پادشاه جوان مصر		۴۰
وزیر مختار فرانسه		۴۱
هیئت سفارتخانهٔ مصر متعین در بار کابل حین ورود در بمبائی		۶۴
هیئت سفارتخانهٔ مصر باعضای قنسول گری افغانی		۸۵
مرحوم سرراس مسعود		۸۹
موضعیکه کوه پیمایان المانی زیر برف کوچ شده اند		۹۳
غبار و برف در قلهٔ کوه ننگا پربت		۹۴
آثاریکه در انجمن برای فروش حاضر است		۱۰۰
سالنامه های پنجسالهٔ کابل		۵

596
8 at 4
5
14

اخلاقیات

بقلم جناب احمد الله خان عضو انجمن

مقدمه ـ تعریف اجمالی اخلاق و معرفة الاخلاق ـ اخلاقیات نظری و عملی ـ غایهٔ اخلاقیات ـ اهمیت تربیهٔ اخلاقی ـ افعال و حرکات خوب و خراب ـ حرکات اخلاقی حرکات غیر اخلاقی ـ درحرکات اخلاقی چه موجود است ؟ و ظائف معلمین .

روزی مشغول تلاوت قرآن کریم بودم وقتیکه این آیهٔ شریفهٔ (قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها) بنظرم برخورد و دراطراف معانی این جملهٔ حکیمانه غور و خوض نمودم با اندك نگاهی بتاریخ بخوبی پی بردم : افراد ملتیکه در گرداب مهلك وورطه های سهمگین حیات افتیده و نام اوشان از ردیف ملل حیهٔ دنیا زدوده شده نه این بود که

حسنوا اخلاقکم (حضرت پیغمبر ص)

علم وفن نداشتند و یا ثروت وعدهٔ نفوس آنها کم بود بلکه علت غائی وسبب اهم لاقیدی و بی مبالاتی اوشان بمقابل مقررات اخلاقی بوده است .

هرگاه کتب مقدسهٔ سماوی رابنظرغورملاحظه نمائیم فصول مهم وحصص بزرگش را حاوی تعالیم اخلاقی میبابیم . ازابتدای پیدایش بشر اقصی الغایه از بعثت پیغمبران ارشاد و رهنمائی اخلاق بوده است . کذا دها ومتفکرین وفلاسفه و شعرای بزرگ ونامداریکه کمرخدمت نوعیت رادرمیان بستند خدمتی بیشتر و خوبتراز رهنمائی اخلاق نیافتند و درآثار زندهٔ خویش بصورت های مختلف الفاظ ، این مدعارا فهمانده اند که اخلاق مولد قوهٔ معنوی ، مربی علم ، کلید سعادت و ترقیست ، دادها زده اند و فریادها کرده اند که بشریت از سوء اخلاق مضطرب است . بشریت را ز هر افعال سیه ولاقیدی بوظائف ، مسموم نموده انسانها هرگاه چارهٔ این انحطاط را ننمایند روزی خواهد رسید که از پادر افتیده بکلی زبون گردند . یکی اخلاق راسرآمد علوم و معارف و سرترقی و تطور خوانده ، دیگری به آن طب روحانی خطاب نموده ، وآن دگراساس حیات اجتماعی ومحورتحولات نامزدش کرده ، بعضی شرط اجتماعات بشری و کافل سعادت قومی گفته است . پس درینصورت آیا گناه نخواهد بود و ظلم برخویشتن نخواهد شد که فردی و یاملتی ازین موهبهٔ ازلی ونعمت لاهوتی فروگذاشت نماید و به آن توجه نکنند و یادر راه وصول بغایهٔ آن لاقیدی و عطالت ورزد ؟

اگراین اخلاق امروزی که روحها را افسرده و قلوب را زنگ آلود ساخته اصلاح نشود اطفال هرقدر تعلیم اخلاق نمایند و در مکتب تربیه بینند بازهم ازتحت تاثیر پدران و مادران و دیگر اعضای عائله و رفقای کوچه گشت خویش برکنار شده نمیتوانند چه یومیه در روح اوشان اخلاق مضره را بذریعهٔ نمونه های اعمال و حرکات خویش تزریق مینمایند ، گذشته ازین بعضی از پدران و مادران و مربیون موجود است که بنام تربیهٔ اخلاقی ، روح اطفال معصوم را مسموم نموده در هر حرکت و درهر تلقین خویش روزن های بدبختی را بر روی اوشان باز میکنند دستهٔ دیگری ازین ها به نسبت عدم وقوف

2006204653

از قواعد و اصول اخلاقی در آزادی اطفال غلو و مبالغهٔ بیجا نموده آنها را بکلی آزاد میگذارند و جز به حرکات معینهٔ چند اوشان مثل قمار ، صرف مسکرات ، اوضاع منافی عفت وناموس . . . بدیگر افعال وحرکات و طرق نشو و نموی ملکات اخلاقی . . . اوشان توجه نمیگمارند طبقهٔ دیگری به سائقهٔ ذهنیت انتللکتوالیزم Intellectualisme (طریقهٔ طرفداری ذهنیت) (۱) بدون اینکه به دساتیر ولنتاریزم Volontarisme (طریقهٔ طرفدار ارادیت) توجه کنند واندك استفادهٔ نمایند محض بهنصیحت و خواندن نظریات اخلاقی میخواهند اطفال خود را بطور مکمل صاحب اخلاق بار آرند . یعنی بدون مراقبت و کنترول حرکات وی و محیطیکه طفل دران زنده گانی میکند و التفات بدیگر موثرات اخلاقی ، در تربیهٔ طفل اقدام میورزند جماعهٔ هم موجود است که خواندن نظریات اخلاقی و شنیدن نصائح و غیره وسائل تلقینی را اهمیت نمیدهند یعنی منکر تاثیر فکر بفکر اند (۲) . تعمق در اطراف این سنخ حرکتها با برخی

---

(۱) از نقطهٔ نظر اخلاق طریقهٔ فلسفی ئیست که بقیمت مدرکه (عقل و محاکمه) ، بلندتر ازحس و فعالیت (اراده) قیمتی را قائل است این طریقه ضد طریقهٔ و لنتاریزم است . این مسلك فلسفی از زمان ارسطو و افلاطون بوجود آمده بمرور زمان در آلمان عقلیون و در انگلیز تداعیون وحسیون این مسلك را تقویه نمودند « هیگل » هم ازجملهٔ طرفداران این مسلك است . طرفداران این مسلك معتقدند که اولاً افکار ، سپس احساسات و اخیراً افعال و حرکات است یعنی اینها میخواهند اثبات کنند که افکار (مدعا از افکار ، ادراك محاکمه ، مقایسه و بمفهوم مجرد فارسی اندیشه است) احساسات را (مقصد ازاحساسات ، حظ ، الم ، هیجان ، محبت ، نفرت جسارت ، فدا کاری ، خشوع و خضوع . . . . است) و احساسات هم حرکات را تولید مینماید .

(۲) این رویه موافق به یکی از دستور های مشهور و لنتاریزم (طریقهٔ طرفداری ارادیت) است طرفداران این دستور میگویند در انسان اول حرکات و افعال سپس احساسات اخیراً افکار تشکل مینماید واین ضد طریقهٔ انتللکتوالیزم است اینها معتقدند که یك فکر در وهلهٔ اول بصفحهٔ افعال وحرکات تولد شده سپس درصفحهٔ حس آهسته آهسته نشو و نمو نموده اخیراً در صفحهٔ ذهن تکامل مینماید وهرفکریکه تکامل مینماید شکل یك عنصر ذهنی را بخود میگیرد یعنی فعل وحرکت انسان نسبت به حس وفکرآن بیشتربوده اساسی تراست .

مشاهدات دیگر که شمار هر یك آن باعث تطویل مقاله میگردد مارا وادار نمود تاحسب مقتضیات محیط بعد از تعریف اجمالی اخلاق نظری و عملی و غایهٔ اخلاق ، راجع به حرکات مطلوبه و مرجح ، حق و وظیفه . . . که روح اخلاق عملی را تشکیل میدهد مستند بماخذ چند مقالهٔ مختصری ترتیب وتدوین نمائیم . عامل مهمیکه به این نوع تحدید موضوع سائق شد از یکطرف خوف تطویل مقاله و از طرف دیگر فعلاً عدم حس ضرورت در رفتن بساحهٔ عمومی و یا نظریات است چه امروز ما نوش دارو هائی بکار داریم که از تأثیرات فوری آن بزودی امراض روحی ما شفایاب گردد پرنسیب های ساده و بسیط عملی اخلاق ازجملهٔ همان نوش داروها بشمار میرود . اینك به اصل مقصد می پردازیم :

تعریف اجمالی اخلاق و معرفت الاخلاق :

اخلاق لغتاً جمع خلق است وخلق بمعنی خوی ، سرشت ، خصلت آمده از نقطهٔ نظر بعضی اخلاقیون اعمال مشهودهٔ انسانی ئیست که از زیرمشاعر حس صادرشود چه این اعمال قبل از رسیدن بغایهٔ اعتیاد باشد چه بعد ازان . واز نقطهٔ نگاه دستهٔ دیگر ملکه ئیست که بذریعهٔ آن بسهولت اعمال ازانسان سر بزند ومحتاج به تفکر نمیباشد . . . .

آمدیم بمعرفت الاخلاق (اخلاقیات) : طبقهٔ از علما میگوید علمیست(۱) که اصول اجرای اعمال و افعال را بروفق قانون و ظیفه میاموزاند . از نقطهٔ نظر عالم متبحر (دورکهایم) نظریهٔ فعالیت بشریه ئیست که غایهٔ آن خیر و تحت قاعده واصول باشد وبعقیده برخی ازاخلاقیون دیگر بحث وظائف اخلاقی ئیست که انسان درمقابل غیروجمعیتیکه به آن محشور است مدیون شناخته شود و قواعد جهته تعیین افعال جمعیت دران تثبیت شده باشد . دربنمورد تذکار نظریات دیگر اخلاقیون و ترجیح یك نظریه بدیگر باعث

(۱) اخلاقیات تا اکنون به اکثریت آرا به صورت علم داخل نشده مثل منطق (لوژیك) ، بدیعیات (ایستتیك) ، مابعد الطبیعی (متافزیك) جزئی ازفلسفه شمرده میشود .

تطویل کلام بوده ما را از اصل موضوع مطرحه که عبارت از عرض اساسات اخلاق عملیست دور میسازد .

اخلاقیات نظری و عملی :

اخلاقیات نظری و یا بعبارهٔ دیگر اخلاقیات عمومی این مسائل را تحت تدقیق و مطالعه میگیرد که بصورت عمومیه حسنات کدام و سیئات چیست ؟ وظیفه ، حقوق ، فضیلت عبارت ازچه میباشد ، مطلوب از حیات چیست ؟ قانونیکه کافهٔ افعال انسان را تعیین و تحدید مینماید کدام است ؟

اخلاقیات عملی وصول بغایهٔ اخلاق واصول اجرای حرکات را بفصول مختلفهٔ حیات میفهماند و ارائه مینماید که انسان قوای عقلیه اش را چطور اداره نماید ؟ بمخلوقات سائره و خصوصاً به ابناء نوع و هم وطن و رفقا و عائلهٔ خود بکدام صورت پیش آمد کند ؟ خلاصه اخلاقیات نظری نشان میدهد که بصورت عمومی وظیفه چیست ؟ لیك اخلاق عملی میفهماند که وظائف وتکالیف ما در حیات چه میباشد ؟ یعنی اصول تطبیق قانون اخلاق را به احوال خصوصیهٔ ذاتیهٔ ما نشان میدهد .

غایهٔ اخلاقیات :

با اینکه میگویند انسان توسط وجدان خویش طبعاً به تمیز خیروشر اعمال مقتدراست و ازین حیث باید فعل خود را شخصاً اختیار نماید لیك علماً ثابت شده که اجتهاد عندی و نفسی (۱) جهة وصول بهدف مطلوب کافی شمرده نمیشود چه افراد بشر از نقطهٔ نظر قوای عقلیه و فکریه مساوی نیستند حتی دوشخص مساوی الفکر وموافق الفعل هم مبنی به بعضی عوارض ، چیز واحد را بصورت مختلف فکر مینمایند اینك ازین باعث است که

(۱) مطلب ما ازاجتهاد عندی و نفسی اجتهاد غیر آفاقیست که در نزد جمعیت معتبر نبوده متعلق به شخص واحدی باشد .

هر فرد مستقلاً بصورت مطلق به ادارهٔ عقل ووجدان خویش مقتدر نیست درهر فرد این احتیاج حس میگردد که بقواعد و اساسات اخلاقی پیروی کند تا بعلویت محاسن اعمال و مکارم اخلاق و سفالت اعمال دنیه و ردیه پی برد و توسط تطبیقات اساسات عملی آن اخلاق ردیه وسفیله ازاله وملکات عالیه به یك صورت خوبی نشو ونمو یابد. درینصورت بمعرفت الاخلاق و یا اخلاقیات هر گاه طب روحانی خطاب شود بیجا نخواهد بود . واین را نیز باید دانست که جهة وصول به این غایهٔ اخلاق تنها دانستن قواعد واساسات اخلاقی کافی شمرده نمیشود باید از آوان طفولیت به تطبیقات وعملیات آن صرف همت وغیرت گماشت .

درین مورد از تذکار این هم صرف نظر نتوانستیم که برخی متفکرین به این غایهٔ نظری اخلاق چنین اعتراضات پیش نموده‌اند که فضیلت قابل تحصیل نیست ! محض دانستن حسن و قبح ؛ چه فواید تأمین مینماید ؟ طوریکه با خواندن منطق انسان عاقل نمیشود ویا از مطالعهٔ (معانی) فصاحت کسب نمیتواند بروفق این ؛ بذریعهٔ نظریات اخلاقی هم و لو که بصورت خیلی عالمانه تدوین شده باشد به اشخاص حسن خلق ترزیق نمیگردد و مانع افعال سیئه اش شده نمیتواند ضمناً به این نوع افکار وقیاسات خویش زیاده میکنند : یك فردیکه طبعاً دارای حس مروت وصدق نیت باشد دائماً ازان مروت و راستکاری سرمیزند بالعکس توسط خواندن مکمل ترین یك علم وظائف این مزیت را تحصیل کرده نمیتواند .

بجواب این سنخ افکار ؛ اخلاقیات نظری چنین جواب میدهد که :

اولاً : ـ هر گاه انسان بداند که وظیفه چیست ؟ حسن (صحیح) قبح (خطا) مباح (جایز) کدام است ؟ وعلل این چه میباشد ؟ . . . . . آیا بهتر نخواهد بود ؟ و این تلقینات و معرفت اثری بر روح نخواهد نمود ؟ اندك یك تفکر هم مارا بدادن جواب های مثبت وادار میسازد . پس درینصورت بجرئت میتوان گفت که تمام علوم و معارف مفید است لیك اخلاق در سر همه جا دارد زیرا یقین نمیتوانیم کرد که درعالم

خیار کم احاسنکم اخلاقاً (حضرت پیغمبر ع)

بهتر و مهمتر ازین سراغ گردد که وظیفه بخوبی فهمیده و شناخته شود .

ثانیاً : ـ برای تقویهٔ مجادلهٔ حیات وتحکیم روح ما درمقابل بسی ترددات واشتباهات بعضی قواعد مثبت و متین خیلی ضروریست چه روح در دقائق موثره آماچ بعضی ترددات میگردد . گذشته ازان انسان با اینکه فطرتاً مالك فکر وظیفه باشد و تا درجهٔ بداند که بعضی شی قابل اجرا و بعضی غیر قابل اجراست لیك این را نمیداند که ماهیت واهمیت آن شی چیست ؟ و بکدام درجه است ؟ درهرخصوص احسان‌الامور کدام است ؟ این طور مواضع باریك و نازك هم موجود است که شناخت ماهیت و وظیفه از اجرای آن مشکل‌تر میباشد که شناخت این ماهیت هم ذریعهٔ نظریات اخلاقی بدست می آید .

ثالثاً اخلاق عمومیهٔ جوامع بشری هم بطور اکثریت ثمرهٔ معرفت و ملاحظه است وجدان عمومی هم در هر عصر اکثراً از نظریهٔ اخلاقیون رونقی گرفته است گذشته ازین چون وجدان عمومی طوریکه بعروج اخلاقی موقع میدهد همچنان به انحطاط هم مساعد میباشد جهة جلوگیری ازین انحطاط نشر قواعد متینه برای ملل خیلی لازمیست اینك از تفسیر خیلی اجمالی و غایهٔ اخلاق فارغ شدیم حالا میخواهیم آن دساتیر تطبیقی و عملی اخلاقیات را مطرح بحث قرار دهیم که در فوق به آن اشاره رفت :

اهمیت تربیهٔ اخلاقی :

هر شخص کم و بیش از اهمیت تربیهٔ اخلاقی اطلاعی دارد در ینجا میخواهیم پیش از همه این نقطه را روشن سازیم که مدعا از تربیهٔ اخلاقی چیست ؟ جواب این سوال‌را یکی از اخلاقیون چنین مینویسد : چیزهای صحیح وخوبیکه بعد ازتعمق وتفکر اجرا میگردد باید تربیهٔ اخلاقی آن را در زمرهٔ اموری قرار دهد که بدون مشغولیت ذهنی و فکری اجرا شود .

سویهٔ اخلاقی طفلیکه در بین هوای صاف و عاری از هر نوع کثافات اخلاقی (۱) امرار حیات میکند بدون اینکه ملتفت شود بمرور زمان مدارج اخلاقی را میپیماید سجیهٔ هرطفل زادهٔ انعکاسات محیط آن طفل است . هرگاه عائله ها ومعلمین وهمنشینان طفل به او نمونه های لاقیدی و بی مبالاتی و سوء اخلاق را عرضه ندارند برای طفل مورد تقلید افعال سیئه و ذمیمه نمیماند .

بدون تردد میگوئیم که عائله نخستین محیطیست جهة تربیهٔ اطفال چه طفل اولین تاثرات خود را ازان اخذ میکند طفل تا زمانیکه تحت تربیهٔ معلم می آید اکثر سجیهٔ اخلاقی به آن تکون نموده میباشد . این یك حقیقت مسلمه است که اطفال علی الاکثر به خطاهای بزرگان خویش استناد نموده اعتیادات سوءرا از او شان میگیرند ازین باعث طفل‌را درارتکاب اعمال غیراخلاقی مسئول نباید شناخت بلکه مسئول یك حصهٔ بزرگ سفاهت و بدبختی او اعضای عایله آن را دانست مبنی بر همین علت است که میگویند تربیهٔ طفل باید با تربیهٔ ابوین و حتی پدر کلان و مادر کلان شروع گردد .

بالخاصه درین وقت معارف خواهی ونهضت پسندی که تلقیات اخلاقی و نظریات تربیوی رونق اساسی تر و صحیح تری را بخود گرفته تربیهٔ سجیهٔ اخلاقی درست و صحیح به طفل بیشتر اهمیت پیدا نموده است . ازین باعث تقدیم معلومات مفیده را به ابوین و مربیان طفل از جملهٔ حتمیات و ضروریات میدانیم . تا به اساس آن در تربیهٔ اطفالیکه بدست او شان سپرده شده صرف اهتمام و غیرت نمایند .

حرکات خوب و خراب :

بمجرد پیدایش یك فکر در دماغ ، میخواهیم آن فکر را عملی بسازیم . این آرزو بالخاصه به اطفال بدرجهٔ قویست که بدون سنجش و تفکر نتیجه ، هر فکر جدید را میخواهند درمعرض اجرا بگذارند اشخاصیکه زودزود هرفکر را بدست اجرا میسپارند

(۱) درینجا مراد از اخلاق ذهنیت محدود (ناموس) نیست .

از مناظر قشنگ باغ بابر شاه

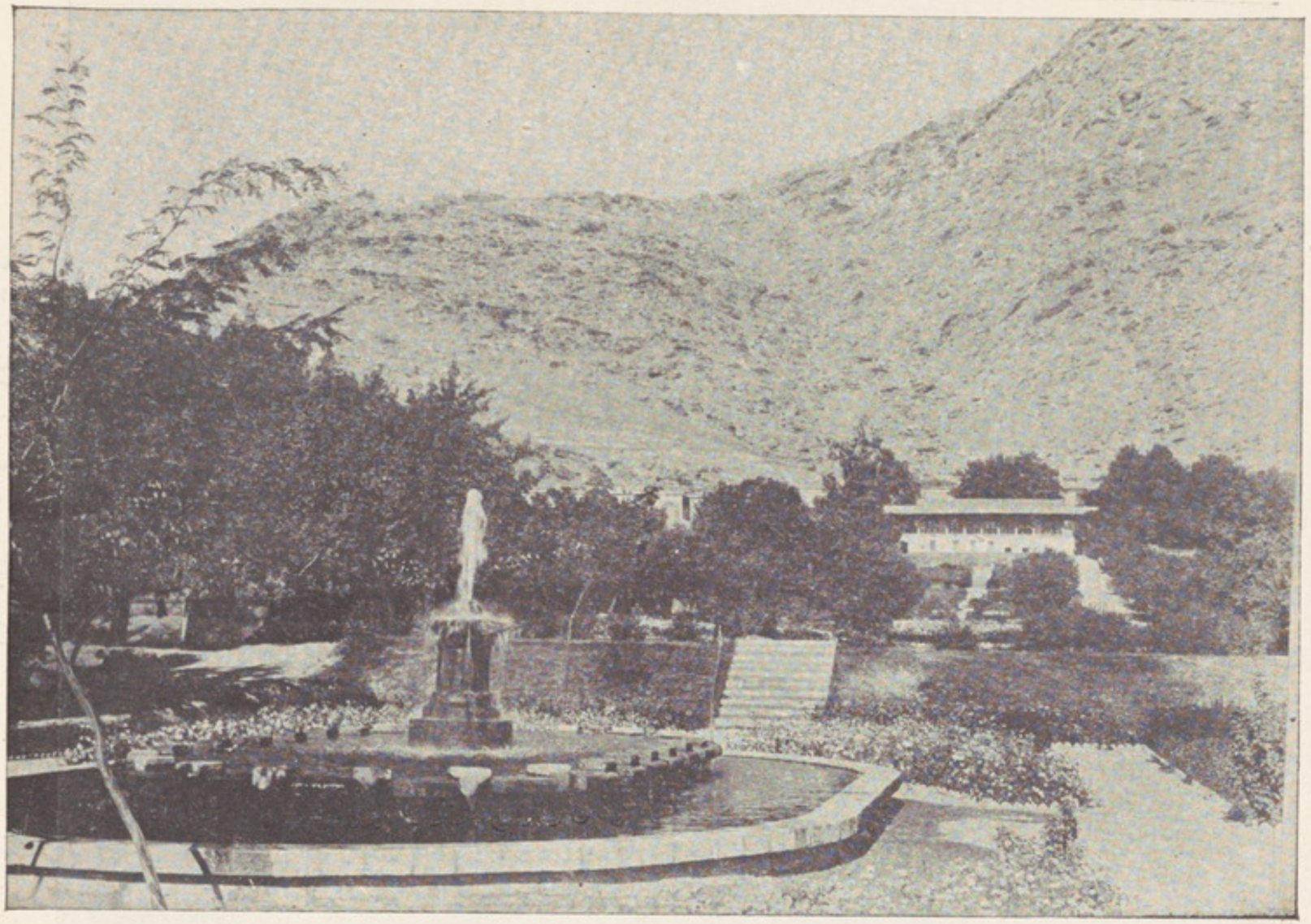

که اهالی پایتخت هر روزه برای گردش وتفرج درآن‌جا میروند

از مناظر باغ بابر شاه

که تفرج گاه نزدیکه شهر کابل بشمار میرود

وقتی یکی ازامور ، نتیجهٔ سوء می بخشد اقرارمیکنند که فکرنکردم و یامیگویند پیش از محاکمه و سنجش اجرا نمودم .

بالعکس اشخاصیکه بافکر وسنجش حرکت مینمایند تابع انسیاقات (۱) خویش نگشته نمیگذارند که حرکات فوری بدون مراقبت او شان اجرا گردد حرکاتیکه به اینصوت از زیر مراقبت بر می آید مسلماً ضرر بهیچ طرف متوجه نمیشود بناءً علیه اگر انسیاقات (تمایلات طبیعی) خود را بصورت خوب اداره نمائیم نتائج خوب و مفیدی ازان گرفته میتوانیم لیك هرگاه تابع انسیاقات خویش باشیم دائم ازخبط وخطاها فارغ نخواهیم بود درینصورت پیش ازهمه باید طفل را حاکم به انسیاقاتش تربیه نمائیم .

طفل مخلوقیست که محاکمه دران بصورت تدریجی نمو کرده بالخاصه توسط انسیاقات خویش حرکت مینماید در اطفالیکه بین سن ۱۰ و ۱۲ باشد حس حاکم است معلمین وابوینیکه از تربیهٔ طفل اطلاع دارند این نقطهٔ ضعیف اطفال را دانسته و اوشان را دائماً براه مستقیم سوق میدهند و کوشش میکنند که حتی المقدور و سائل مسعودیت و نشاط اوشان را فراهم آورند . هیجانات یك طفل مسعود ومسرور وباشطارت صاف وعاری از هر نوع کثافات بوده در سوق طفل به حرکات خوب و صحیح تعاون خوبی مینماید

حرکات اخلاقی :

مراد ازحرکت اخلاقی چیست ؟ درهر فعل آیا یك یك حرکت اخلاقی را سراغ میتوان کرد ؟ در جواب این سوالات هر شخص بصورت مختلف اظهار فکر مینمایند یك اساسیکه بطور اکثریت قبول گردیده : سراغ کردن وصف اخلاقیست دران فعل وحرکات ما که به نموی سجیهٔ ما ویا بدیگر اشخاصیکه درمناسبات باماذیتعلق اند مرتبط باشد مثلاً یك طفل که به ابوین ومتعلمین اطاعت میکند یك حرکت اخلاقی را اجرا

(۱) سوائق که بدون ملاحظه و محاکمه انسانرا بسوی اجرای عملی میکشاند .

کرد، میباشد بوسیلهٔ این حرکت گویا طفل وظیفهٔ خویش را بمقابل عائله ومعلمین خود اجرا نموده است .

حرکات دائر به نموی سجیهٔ ماهم غیر ممکن است که با دیگران ذیعلاقه نباشد زیرا اجرا آت واعمال مازادهٔ هستی ولیاقت معنوی مابوده علاوتاً کیفیت وچگونگی‌مارا نماینده گی میکند بناءً علیه هرگاه اعتیادات صحیح وناموسکارانه رادر نهاد خویش جاد هیم بروفق ما دیگران هم بیعلاقه نمیمانند .

افعال وحرکات غیراخلاقی :

حرکاتیکه بهضرر جمعیت تمام میشود غیراخلاقیست مثلاً استعمال مسکرات غیراخلاقیست چونکه وجود ودماغ را از کارکشیده ازین رهگذر نقصی به ارکان جمعیت وارد میسازد فریب دادن ، دروغ گفتن ، توهین ، غیبت کردن ، افشای راز . . . وامثال آن صدها اعمال دیگر نیز از جملهٔ افعال غیر اخلاقیست . یك سلسله افعال وحرکات دیگری نیز موجود است که بحرکات اخلاقی تعلق نمیگیرد مثلاً در اثنای رفتار شور دادن دست ، آب نوشیدن . . . . وغیره .

در حرکات اخلاقی چه موجود است :

حرکات اخلاقی قوای ذهنی ماراحسب توضیحات ذیل بکارمیاندازد وجهةً اجرای حرکت اخلاقی به معرفت ، خواهش ، انتخاب ، اجرا ـ محتاج میباشیم :

۱ـ معرفت : مجبورید حرکتی را که اجرامینمائید ازصحت و خطای آن اطلاعی داشته باشید هرگاه صحت و خطای آن فهمیده نشود نمیتوان آن‌را اخلاقی ویاغیر اخلاقی خواند .

۲ـ خواهش : معرفت میل وآرزوی اجرارا بوجود می آرد .

اخلاق هرامت مقیاس قابلیت آن است (گوستاولوبون)

۳ـ انتخاب : معرفت و خواهش انسان را به حکم و قرار و ادارمیسازد یعنی یکی از دوصورت : (منفی ، مثبت) را انتخاب مینمائید .

٤ـ اجرا : بعد از انتخاب به اجرا منتقل میگردد . یا آن را اجرا و یا او فکر را از دماغ خود دورمیساز ید .

بهتراست محتویات مواد فوق الذکر را توسط یك مثال توضیح نمائیم :

محمود طفل ۱۱ ساله است . روزی جهه رفتن بمکتب ازخانه نظر بسنجش بساعت هفت ونیم بر می آید تا در صنف خود پوره بساعت ۸ که وقت حاضریست برسد ـ لیك درراه دفعتاً به حیوانی دچارمیگردد که بوضعیت تأثرآور و مهلك افتیده و بمعاونت محمود احتیاج کاملی دارد اگر به آن حیوان بیچاره از طرف محمود معاونتی نشود حیوان تلف و بالعکس وقت فوت میگردد .

در اینجا محمود که افتیدن حیوان را بوضعیت مهلك دیده است (معرفت) ، اظهار تمایل به نجات آن (خواهش) است و بعد از تردد وقتیکه ازین دو عمل : (رفتن به مکتب یا نجات حیوان) یکی را ترجیح میدهد (انتخاب) است بالاخره و قتیکه بنجات دادن حیوان حکم وقرار داده به عملی ساختن آن قرار خود شروع میکند (اجرا) است .

هر شخص بسی از حرکات خویش را به اینصورت خود بخود تحلیل کرده میتواند لیك باید دانست که حرکت اهم حرکت آخرین یعنی اجراست چه هرگاه اجرا نباشد قیمتی بدیگر فعالیت های ذهنی مذکور نمیتوان قایل شد .

در تعین چگونگی یك فعل که آیا اخلاقیست و یا غیر اخلاقی ، معروض بمشکلات نمیشویم لیك چیزی مشکل ودشوار تعین صحیح وخطای حرکات میباشد درینخصوص افکار باندازهٔ مختلف است که تلقیات صحیح یك دسته درردیف تلقیات غلط دستهٔ دیگرمی در آید .

علمیکه با اخلاق توام نباشد من جهل را به آن ترجیح میدهم (ژان ژاك روسو)

درینصورت آیا حرکت صحیح چطور تعین می شود ؟ در حرکات خویش اساسی را که رهبر اتخاذ نمائیم کدام است ؟ به اطفال کدام حرکات را بگوئیم که صحیح است وکدام آن غلط ؟ به این سوالات حسب آتی جواب میدهیم :

تلقیات صحیح و غلط اخلاقی ما تحت یك تعداد تأثیرات زیادی تاسیس مییابد که این تأثیرات عبارت از اینهاست :

وراثت :

هر نوزاد یك تعداد تمایلات ارثی را از پدر و مادر وحتی از اجداد خویش ارمغان می آرد . این تمایلات درآوان طفولیت کم وبیش به یك صورت بارز بوده بر تمام حیات ما اجرای تأثیر مینماید این تمایلات. هم مضر وهم مفید تحت تأثیرات محیط و تربیه تعدیل و یا تصحیح میشود در طفولیت هرگاه بصورت صحیح اعتنا شود تمایلات ارثی تحت مراقبت اراده آمده تمایلات متروکه حسب قانون طبیعی میمیرد و دیگر آرزو هائیکه به نشو و نموی آن اهتمام میشود کسب قوت میکنند .

نخستین تربیه :

تا سن ۱۰ چیزهائی را که آموخته ایم تمام مدت حیات ازان بصورت کلی خود را نجات داده نمیتوانیم . در ظرف آن سنوات تلقیناتی را که فرا گرفته ایم چه صحیح و چه غلط با شعور ما یکجا شده است . بناءً علیه طفل در آوان طفولیت تربیهٔ اخلاقی را که بالواسطه اخذ میکند فوق العاده مهم است .

بطور مثال عرض میکنیم : درخانهٔ احمد هر شخص یك بدیگر بصورت نزاکت کارانه رفتار نموده همه با تربیه هستند هوای خانه صاف و حظ آور و نشاط انگیز است طفل هم با تربیه ومسرور و باشطارت بوده یك شخص نازك خیال میباشد زمانیکه

قیمت حیات مردرا از روی قیمت اخلاقی او باید سنجید (جون لوبون)

سن ده را تکمیل مینماید بصحت این مزایا وفساد عکس آن پی میبرد و اعتماد میکند لیك صادق که در یك خانوادهٔ دیگر بزرگ شده وبه سن حسین رسیده میباشد دروغ گوئی وخود کامی را آموخته است راست کاری و راست بازی درنزد او غلط وعلامهٔ ضعف است .

این‌دو طفل زمانیکه به صحنهٔ حیات داخل میشوند نظر به نتیجهٔ تلقین متخذهٔ عایله صاحب اخلاق مختلف میباشند ازین معلوم شد که هر عائله دارای تلقیات اخلاقی جداگانه ئیست .

تلقیات عمومیهٔ جمعیت :

هرجمعیت چه اطفال وچه بزرگان بخود تلقیات مخصوص اخلاقی دارد . افراد منسوبین آن جمعیت به تلقیات اخلاقی جمعیت منسوبهٔ خویش مجبور اندکه موافقت نمایند که ما به آن (تلقیات عمومیهٔ جمعیت) ویا (اخلاق جمعیت) میگوئیم جهة پابیرون گذاشتن ازتلقیات اخلاقی جمعیت‌جسارت زیاد بکاراست . مثلاً احمد را درجمعیتیکه صادق موجوداست بگذارید حسین درین محیط جدید برای حرکت در داخل تلقیات اخلاقی خود بمجادلهٔ زیاد مجبور ومکلف است . وضعیتیکه احمد درین محیط بیگانه دارد ، نمایندهٔ عموم ماست در حیات یك انسان وقتیکه محیط خود را تبدیل مینماید مقابل به تلقیات اخلاقی میگرددکه در سابق ازان فارغ بود دران وقت چه باید بکند ؟ آیا به تلقیات اخلاقی سابقهٔ خود مصرومداوم باشد ویا اینکه کوشش نماید تابقواعد اخلاقی جمعیت جدیدموافق گردد ؟ این اصول برای دختران و بچه هائیکه جدیداً بقید زناشوئی میدر آیند مهم است چه هرقراریکه میدهند و هر فیصلهٔ که پیش خود مینمایند همان قرار و فیصله خط مشی حیات آتیهٔ اوشان است .

شخص صاحب سجیهٔ اخلاق قوی ازقواعد اخلاقی معتادهٔ خود صرف نظر کرده

سقوط اخلاقی ملتی دلیل نزدیك شدن آن است بفنا (گوستاولوبون)

نمیتواند لیك سجیهٔ شخصیکه ضعیف است به تلقیات جدیداخلاقی زودتر تسلیم میشود .

بعضی اشخاص بخطای بعضی قواعد اخلاقی جمعیت قانع اند و به تأسی این قناعت نمیخواهند پیروآن قواعد گردند. بناءً علیه چنین اشخاص کدام عذاب وجدانی‌را هم حس نمینمایند هر جمعیت بوجود چنین اشخاص احتیاج دارد چونکه این ها به تبدیل قواعد غیر مفید وغیر مشروع جمعیت معاونت خوبی مینمایند .

رفقا وهمنشینان :

قناعت های دائربصحت وخطای مفاهیم ، انسان‌را ازتأثیرهمکاران و رفقا نجات داده نمیتواند تجربتاً ثابت شده دونفر وقتا که یکجا میشوند شخص قوی برضعیف اجرای تاثیر میکند درجهٔ این تاثیر براطفال خیلی زیاد است؛ لذا اطفال باید از رفقا و همنشینان و مصاحبین بدوفاسد الاخلاق محفوظ و دور باشند .

تلقیات اخلاقی ئیکه تبدیل پذیر است :

تلقیاتی اخلاقی یکجا بازمان دوش بدوش میرود هر قدمیکه کاروان حیات بصوب ترقی بر میدارد تلقیات جدید بااو هم قدم میگردد . دیروز بعضی چیز هائیکه صحیح بود امروز اعتبار خود را باخته است ، همچنان برخی حرکات موجود است که در سابق عجیب شمرده میشد لیك اکنون صحیح وخوب است . این فرمودهٔ حضرت علی کرم الله وجهه هم دلیل باهر و خوبیست درین مورد (لا تقسر وا اولاد کم تحلی آدابکم فانهم مخلوقون لزمان غیر زمانکم (۱))

نباید تصور کرد که این‌تبدل تلقیات اخلاقی مستلزم افلاس قواعداخلاقیست زیرا این تبدل،افلاس قواعد مزبوره را نشان نداده بلکه تحول وتطور ساده وبسیط را اثبات مینماید بناءً علیه در اثنای تطبیق تلقیات وقواعداخلاقی باید تلقیات غیر مشروع و تبدیل

(۱) شما اولاد های خود را مجبور به اخلاق و آداب خود نسازید زیرا آنها آفریده شده اند به زمان غیر از زمان شما (نهج البلاغه جلد ٤ صفحهٔ ٥٣٦)

یافته را مد نظر گرفته اخلاقاً روا دار به این نباشیم که اطفال ما بر وفق تلقیات بیفائده وغیر مشروع صد سال پیشتر تربیه گردند .

درینخصوص برای تعاون و کمك معلمین دادن توضیحاتی را لازم میدانیم :

وظیفهٔ معلمین در تربیهٔ اخلاقی :

محیط طبیعی : وجود دربالای ذهن تاثیر بزرگی دارد وجود ، ظرف وروح مظروف است پر ظاهر است که مظروف در خوبی و خرابی ظرف سهم کافی دارد یا بعبارهٔ دیگر مناسبت ظرف ومظروف به قیمت طرفین سوء ویا حسن تأثیر میبخشد . گرچه بصورت استثنائی بعضاً ذکاء عالی بوجود ضعیف هم دیده میشود لیك اکثراً ذکاء صحیح به بدن سالم سراغ میگردد محیط طفل هرگاه صاف و عاری از کثافات باشد طفل ، شن و باشطارت و مسرور بوده بفعالیت ذهنی آن مساعدت خوبی مینماید همچنان غذای خوب و صحیح و البسهٔ شائسته نیز در بالای اخلاق ازجملهٔ موثرات بزرگ است . اطفالیکه درقریه‌ها و صحراهای شاداب و سیع و باغهای قشنگ حیات بسرمی برند نظر به اطفالیکه در بین چهار دیواریهای محدود و خانه های عاری از ضیاو نسیم و کوچه ها زیست میکنند بمراتب خوش بخت اند . اطفال خارج از شهر مستقیماً باطبیعت تماس داشته بسی چیزهارامی‌آموزند . رفقای اطفال ده ، یك مدت طولانی پرندگان خوش الحان گلزار های خوش منظر ، وادیهای منبت و سر سبز ، حیوانات قابل دید ، آبشارها ومنظرهای قشنگ وحظ آوراست اطفال شهر بطور اکثریت ازین عطایا محروم اند . رویهمرفته باید حیات خانگی اطفال چه در شهر و چه درده حتی‌الممکن بصورت جاذب ونشاط انگیز باشد چه اطفال بیشترازخانهٔ خود مسعود میشوند بناءً علیه باید بهر صورتیکه ممکن باشد طفل ازهوای صاف و پاك حظ آور محروم نگردد .

نمونه های خوب جهة تقلید :

در تربیهٔ اخلاق تقویم نمونه های خوب رول مهم را بازی میکند طفل مقلد است همیش

آرزو دارد تا بچیز هائیکه ظرف مرضی آن واقع میشود مشابهت بهم رساند یك طفل ده ساله دائماً نمونه ها جهت تقلید خویش تجسس میکنند این نمونه ها بعضاً رفقاوهم نشین ها وگاهی اشخاص تصادفی و بعضاً اشخاص مذکور بحکایات و افسانه ها و قسماً عملهٔ سینما و تیاتر و سرکس می باشد ازین باعث است که تمام کتب تربیوی توصیه میکنند که باید اطفال، حکایات و افسانه های را بخوانند و بشنوند که منافی تربیهٔ اخلاق نبوده بالعکس موافق و خادم تربیهٔ اخلاق باشد و علی هذالقیاس فلم ها و پرده هائی را مشاهده کنندکه بهترین نمونهٔ امتثال در اخلاق باشد. وضمناً منع گردند تا بامصاحبین و رفقای بد هم صحبت نشوند رو بهمرفته هرچه که میبینند و هرچه که میشوند نمونه های خوب و مفید و اخلاقی باشد .

کتب :

کتابهائیکه مورد مطالعه قرار داده میشود در بالای سجیه تأثیرمهمی وارد میکنند بعد از رفقا چیزیکه بیشتر تأثیر دارد همانا کتاب است بناءً علیه کتبیکه برای اطفال داده میشود بایدکتب خوب و عاری از هرنوع افکارمضره ومفسده باشد ودرینخصوص مربیان را لازم است که اطفال را به کتب خوب رهنمونی کنند درین باب وظیفهٔ که به معلمین تعلق میگیرد خیلی مهم و سنگین است .

حاکمیت نفس :

در طفولیت اشخاصیکه کلمه (نه) را می آموزند سدیست که بمقابل بدیها انشاء نموده میباشد در تأسیس سجیهٔ اخلاقی به اندازهٔ حاکمیت نفس دیگر چیز را مهم نمیتوان گفت . انسان هرگاه حاکم به نفس خود نباشد اولاً از چیز های خورد خورد چشم پوشیده بالاخره به اغلاط و خطا های دیگری سوق گردیده به این صورت سجیهٔ خود را از دست میدهد مقاومت برعلیه احتراصات وهوسها بطفولیت درخانه آموخته میشود بعد از طفولیت اکتساب این مزیت کاری آسانی نیست !

اعتماد به نفس :

برای تاسیس سجیهٔ اخلاقی لازم است که جوان ها اعتماد به نفس را بیاموزند برای آموختن این خاصهٔ ممتازه لازم است که بخود و اقتدار خود اعتماد حاصل گردد. معلمین واشخاصیکه اطفال را در آوان بسیار خوردی به این معتاد و مانوس میسازند که هر کار خود را خود شان اجرا نمایند و چیز های متعلق بخود را یاد بگیرند روزنیست ازسعادت که برروی اوشان باز میکنند ابوین ومعلمینیکه بذریعهٔ اهتمامات غیر از حق و نا بمحل بکشتن ارادهٔ اطفال اقدام می ورزند مرتکب گناه بزرگ وجبران ناپذیری میگردند حتمیست که هرپدر ومادر وهرمعلم ومربی این را شعار خود سازد که (چیزی را که اطفال میتوانند ، خود معلمین ومربیان آن را اجرا نمایند) و بخود اطفال واگذارشوند بالعکس مثال اوشان مشابه به معلم سپورتیست که جهة تقویهٔ عضلات طلاب خودش حرکات وشطارت هارا اجرا نموده واطفال را یومیه سیر بین بگذارد .

بر وفق امور شخصی مسائل اخلاقی هم بهمین نهج واصول است یعنی باید طفل را در دادن قرار وفیصله آزاد بمانید وبصورت قناعت مطلقه باید قانع باشیم که نشوو نموی ذهنی وسجایای اخلاقی هم تابع قانون عضلات است یعنی این هم بذریعهٔ تمرین و ممارسه نشو نمو مییابد .

محاکمه :

اکثر مسائل اخلاقی معضل ومغلق است جهة دادن قرار وفیصلهٔ صحیح تدقیق هر نوع احتمالات حتمی وضروری بوده ضمناً احتیاج بمحاکمهٔ صحیح وفکررسائی حس میشود .

باید دانست که قوهٔ محاکمه نسبت بقوهٔ حافظه ومشاهده پسان تر نمو مییابد بناءً علیه باید درجوانی بهتقویه وتنمیهٔ قابلیت های ذهنی بیشتر اهمیت داده شود . هرگاه جوان ها ازطفولیت ذریعهٔ مباحثات ومذاکرات وتجربه ها بدادن قرار های صحیح معتاد گردید وضمناً مضرت قرار های آنی ومستعجل به اوشان خاطر نشان گردد خیلی بهتر خواهد

ود واین را نیز مربیان ومعلمین بخاطر دارند که تنها مسائل حساب وگرامر ازعهدهٔ نشو ونموی قرای ذهنی بصورت کافی برآمده نمیتواند اموریکه در حیات یومیه بنظر ما گیر میکنند م. یك معمائیست جهة اطفال وحل این معماها بدیهیست که اطفال رابه تفکیر معتاد ومانوس میسازد . ازین رو برای مربیان ومعلمین لازم وضرور است که ازترتیب مسائل اخلاقی‌ئیکه درحیات به آن برمیخوریم خود داری نفرمایند .

ماخذیکه در تدوین و ترتیب این مقاله مورد استفاده قرار داده شده است :

۱ ـ علم الاخلاق ترکی ۲ ـ انسایکلو پیدیای حیات ترکی ۳ ـ مفهوم تعلیم وتربیه فارسی ترجمهٔ نگارنده ٤ ـ پسیکولوژی ترکی ٥ ـ علم الاخلاق فارسی ٦ ـ زبدة الاخلاق ترکی ۷ ـ فلسفه و روحیات ترکی ۸ ـ فلسفه وقابولیر ترکی ۹ ـ منطق ترکی ۱۰ ـ سیاست الشرعیه عربی ۱۱ ـ نهج البلاغه عربی ۱۲ ـ اخلاق عربی ۱۳ ـ نوتهای متعدد .

اندیشهٔ هر که هست بهبود عموم — پیوسته کند تلاش در سود عموم
از جامعه نیست هر که شرکت نکند — در رنج ونشاط وبود و نابود عموم

بیهوده وبیکاره وبیجا منشین — چون سنگ ثقیل وخشك برجامنشین
میدار تردد پی کسب معاش — یعنی که براه سعی از پا منشین

« قاری »

عمر په سه شی په مزه سره

تیریژی

په قلم د جناب محمد گل خان
« لگیا » عضو د انجمن

ا خبره تر از مو یشت او تجربو وتلی ده چه د بنی آدم عمر په دو وخبرو سره په مزه تیریژی ؛ یو روغ صورت بل د زره خوشالی :

(۱)

روغ صورت

دا دپشتنو مشهور متل دی : چه روغ صورت تل اخترذی . او د بدن توله خوشالی تر روغ صورت پوری دی ، که سری هر سو نه دولتمند وی او د دنیا توله او هر راز حوائج ئی پوره وی ، خو چه ناجوره اوصورت ئی مات سی عمرئی په دار او په تریخوالی تیریژی او د دنیا نعمتونه ئی پخوله کی گند یر معلو میژی .

د مصر یو پروفیسر ابراهیم شد ودی وائی چه دزوانی په وخت کی لهو لعب داسی خوند را کری و وچه ا کثره وختونه به می د خپل همسنگو سره په خبر واترو تیرول او چای ، چلم ، سگرت ، او نور مسکرات به می کول ، او شپه . ورز به په قهوه خانو او خرابو خرابو زایو کی او سیدم . په خپل زان او د صحت په ساتنه کی به می هیس چرت نه واهه . او ستری ته د همدغه مسکراتو اوبی زایو بی‌زایو ناستو او دبی فکرئی په سبب زما پر بدن او مغزو مرضو داسی اثرو کی چه بالکل می طبیعت خته سو صورت

سست سو ، اواندامومی دردکاوه ، او دخواژه عمر مزه می په تریخوالی الیشه سوله او دیرعمر په دغه زحمتو اوخواریوا خته وم .

یوه روز یو هوشیار طبیب را باندی پیش سو او راته وی ویل : چه دا کمزورتیا او دا مرضونه دشو گیربو اوخرابوخرابو زایود ناستی سخه دی . که ته دا افعال پریژ دی اوخپل دحفظ الصحه داسبابو په راغوند ولو پسی ساعی سی شائی چه دهمدغه زحمتو اومرضو سخه خلاص سی !

ماد همدغه هوشیار طبیب قول ومانه . وروسته می دکو تو اوقهوه خانو ناسته بالکل پریشو وه . ددی پرزای به می سه لژلژ ورزش کاوه ، سهارچه به دخوب سخه را کشینستم نود باندی به دباغو او دشنو سبز ووسیل ته و تم اونوی نوی هوا خوری به می کوله . دهغه چلم اوسگرت سکولو . او دیروچایو اوشراب چشلو سخه چه دمخه په بخت وم په تینگه می توبه وکشله اوپری می شو ول . دبدن دجامواوخوراك اوچشنگ په صفائی کی می دیرکوشش کاوه . هره روز به به تازه اوشو صافو اوبو لمبیدم او دصحت دساتنی مراعات می کاوه . لندی دا چه دی صفائی زما طبیعت خوشاله کی او په و رو و رومی مرضونه دبدن سخه وواته . اوهغه کمزوری او داندامو سستیت او درد می بالکل شه سو صورت می جور اوتکره سو . وروستهٔ تردی می دصورت خوشالی اودعمر مزه ولیده او به خوژه کوله و پوهیدم او ددی ازمیشتو سخه می پندا وعبرت واخست اوهمیشه به می په اخبارو اورسالو کی دصورت دجور والی (حفظ الصحه) خبری په دیره مینه کتلی ، لنده داچه روغ صورت دبنی آدم دعمر دپاره یولوی نعمت دی .

(۲)

دزره خوشالی

داد پشتنو متل دی چه دفلانی دزره غوندی پرزای دی . دچا چه دزره غوندی پرزای وی یعنی زره ئی بی غمه او پرقراره وی نو په خوشالی سره عمر پرتیریژی . دزره

خوشالی په دیر وخبروسره حاصلیږی د تولو بیان مشکل اواوږدد ی . نوموړ به د لته هغه لږ ضروری ورسخه بیان کو : ـ

(۱) دایمان قوت

هوشیارانو رشتیا ویلی دی : ـ چه دزړه خوشالی دا یمان قوت و ی . د چاچه دایمان قوت کامل وی نوغمونه، حادثی ، سختی اوپیشی دده د عمرد خوشالی سخه یو و یشته هم نسی کړه ولای .

زما یوا کاو وچه د دیرعمر پرهیزگاره اوپه توکل کی مشهورو . یوشه نیازمن زوی ئی په زوانی کی مرسو ـ دزوانی مرگ یوه معمولی خبره نه ده . د ده د مرگ خبر پردی خلق هم وژرول . نوزه په ژرا اوسوگلیوا کاته راغلم . ماچه دا کاحال و لید چه هم هغسی لکه نخواخوشاله وواوهیس چرت ئی نه واهه دیرحیران سوم . ده وخندل اوپه دلاسا ئی ئی راته وویل : چه د مرگ نه خوعلاج او تیشته نسته موژهم مرو ، نوولی خپل عمر په سبب ددیرحققان په تریخوالی کی واچو و باید پرهره حادثه صبروکو او د خدای تعالی په کرنه راضی و او سو .

(۲)

د خلقو خدمت

د زړه خوشالی یوازی په دی نه ده چه مطلقی‌چانه نقصان نه رسوی بلکه پرهر سری داهم سته چه د هر چاسره احسان او شیگنی کوی ـ زما په خیال کی ددنیا تر تولو مزو اوخوندو داخونداومزه زیاته ده چه سوك چاته په غریبی کی‌لاس ورکی اوکومك ورورسوی او په راستی سره د خلقو خدمت او شه راشه و در شه وکی ـ زه چاته دا په شرط سره ویلای سم‌چه سوك دی یووار داخوند وسکی ، کی خوند ورنه‌کی اوزما خبره درواغ وه نو بیشکه زه د ملامتی تکی یم .

(۳)

د قرض اخستلو سخه زان ساتل

که سوك د پور د برته ورکولو بیچ نه لری نوهیچری دی پورنه اخلی ، ولی که د سری هر سو مره دوست وی که سوك پور زنی واخلی که لژ سه ترخپلی وعدی وزندیژی نو پای ئی خوابدی بلکه جنگ او جدل ته ور سیژی او هغه د مخه شیرینی د دوستی او آشنائی چه لری هغه کمه او ولاره سی .

اولنومتل کری دی : پوره ، ورك دی کره دوه کور . یعنی یو پور وری چه د نیستی په سبب د کلی سخه ورك اوکده بارکی ـ دوهم پور ورکو ونکی چه په خپل پور وری پسی رهی سی اووطن پر بژدی که سوك د زلخوژئی مری شه به وی نه چه د پور غوشی خوری ، دامعلومه ده چه لمری پوراخلی دیر خوشاله وی او استری چه ئی ورکوی خفه اوخوابدی وی داسی ایـی لکه چه ور یازنی ولاری سی ـ په دنیا کی ترتولو بختور هغه سوك دی چه د چاد پورسخه خلاص وی .

(٤)

دنا کاره مجلسه سخه پرهیز

متل دی :ـ چه اوسی ، په خوی به د هغوسی . یو وخت په داسی زای کی اوسیدم چه همسایه می دیرخشنگ او بدکاره و ، د هغه خشنگی او بدوکارو په ماکی اثروکی اوشپه وروز به می په بدوکاروکی زره بند واوچرت به می واهه سرنگه چه وماته داسبب دلوی نقصان کیده نوزکه می کورالیش کی اوزنی کده سوم ، وروسته می زره آرام او طبیعت خوشاله سو او په خپل ژوندون و پوهیدم .

انسان له ضرور اولازم دی چه له بی تربیتو او نالایقو خلقوسره شناخت اودوستی ونه کی او که نه دی به هم هغسی سی لکه دی .

(٥)

کار هغه کوه چه تر سره ئی رسولای سی

دپشتنو متل دی : چه تر سره دی نسوای رسولای ، ولی دی لاس و را چاوه ؟ یعنی چه یوه خبره یاکار تر سره نسی رسولای لاس مه ورا چوه. چه او ستری داسی دیره پشیمانی لری چه هیس درزئی نه گانده کیږی .

په ماپخپله داکانه سوی ده چه یووخت می سه مزکه دکور دودانی دپاره واخستله سه روپی چه می در لودی هغه می ور کری او سه می په قسطو کری ، هغه وچه سوه مده پس سه روپی لاس ته راغلی او دکور دودانی می داسی بنا کشیشو وه چه خورا دیری روپی ورته په کار وی نو هغه روپی می په خرسی کری او پور وری ته می ورنه کری دسرای ودانی لاپر نیمه غره پاته وه چه روپی خلاصی اولاس می تش سو دمزکی خاوند راغی خپل پوری وغوشت سرنگه چه زما پلاس کی هیس نه وه او یوه خواته می مخ نه کرزیدی زکه ئی مزکه او هغه نیم کله ودانی را سخه وکر زوله او زه پر تش دگر پاته سوم په دی باندی شپه ورز غمجن او په غم لرلی کرزیدم او خلقو زما په عقل پوری خندل .

نو زکه وایم چه ستاسی سخه داخطا ونه خیژی. تل وهغه کارته پیل کوی چه دلاسه موپوره وی . ـ

(٦)

کار هغه کوه چه په یوه او په خپل لاس ئی کولای سی

متل دی : ـ چه په پردی سری مار وژل هم شه نه دی .

یو وخت می یوسه روپی تولی کری وی نومی فکر وچه کم کار په وکم ؟ دیـو چاپه مصلحت می دا روپی په یوسو داگری بندی کری او زه پخپله په دغه کار نـه پوهیدم او په لژو روزکی دبازار نرخ کشته سواو دیر نقصانی سوم دغه سری هیس ملاتړل

نه را سره وکره او هغه پنگه می پر بیخ ولکیده په دی سره می دزره خوشالی بر باد او خفقان می دیر سو .

(۷)

بخشنه او زغمل

که سوك هر سو نه بد او ازار چاته ور سوی او دیر دیر باندی و قهریژی باید چه وی بخشی او وی زغمی ولی چه په دی کی د دوار وجهانو خیر او گته ده که سوك دچاد بدو بخشنه او دقهر زغمل ونه کی او ستری به پشیمانه او دشمنی به لازیاته اوغم او هم بی دیره او دزره خوشالی بی برباد سی .

یو وخت زما آشنای ته چا دیر ضرر او بدور و رور سول . لیکن آشنای می بالکل زنی حقه نه سواو هیس دی ئی نه په کی و و اهه . زه دیر ورته حیران سوم او پشتنه می زنی وکره چه داسه چل دی ؟ هغه دونه بد در ور سول او تاهیس باك په ونه کی ؟ ده راته و ویل : ـ چه که سری د دوستانو او خلقو په هر کار سره حقه کیژی او غچ کشلوتی تیار واو سی نو گته بی هیس او غم و هم بی زیات وی او دوستی به ونه کی .

خلاصه : ـ دزره د خوشالی سببونه دیر دی د تولو بیان مشکل دی او یو غند کتاب زنی جوریژی . لنده داچه که سری و غواری چه خپل عمر په مزه تیر کی سوئی وس کیژی خپل زره دی خوشاله لری او په دیر سه دی خفقان نه کوی ولی چه دزره خفقان دعمر سکول دی او دهرچا سره دی شه راشه و در شه کوی چه خلق هم د ده سره شه دار و مدار و کی او دهر چاشه وا یسیژی . او تر خپل وس پوری دی دروغ صورت فکر کوی او د بدن دجورشت اسباب دی راغوندوی او په فائیدمندکار پسی دی هسه کوی او دضرری کار او بدو شیانو سخه دی زان ساتی چه دخپل عمر په خونداو مزه وپوهیژی که خدای کول .

منظرهٔ آب بازی درحوض باغ بابر شاه

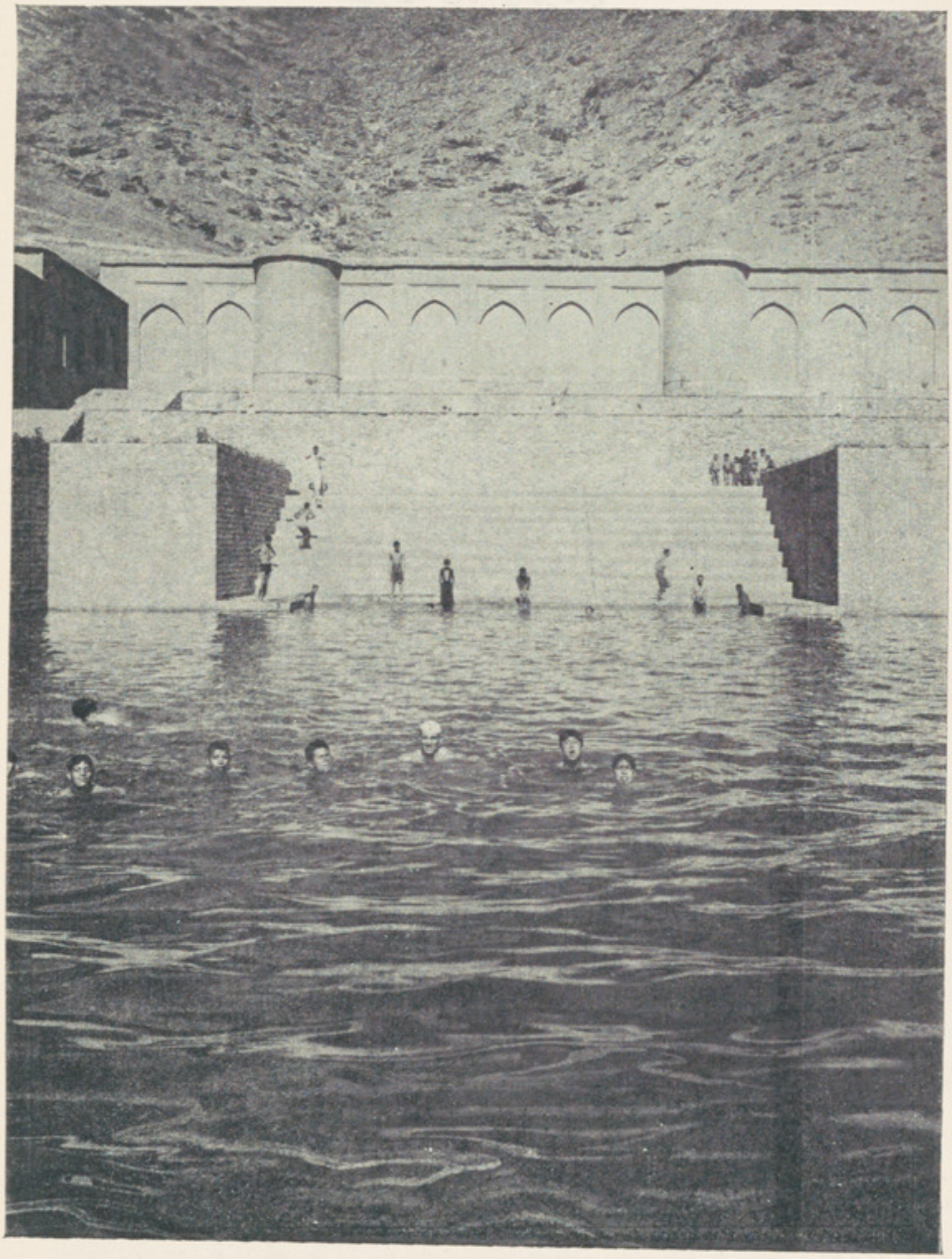

آب بازی یکی ازسپورتهای بسیار مفید ونفیس است . خوشبختانه از توجه اولیای امور این ورزش نیز بتازگی در وطن عزیز ما نهضت خوبی پیدا کرده است . عکس بالا منظرهٔ تالاب قشنگ باغ بابر شاه را در حین آب بازی نشان میدهد .

سپورت آب بازی درکابل

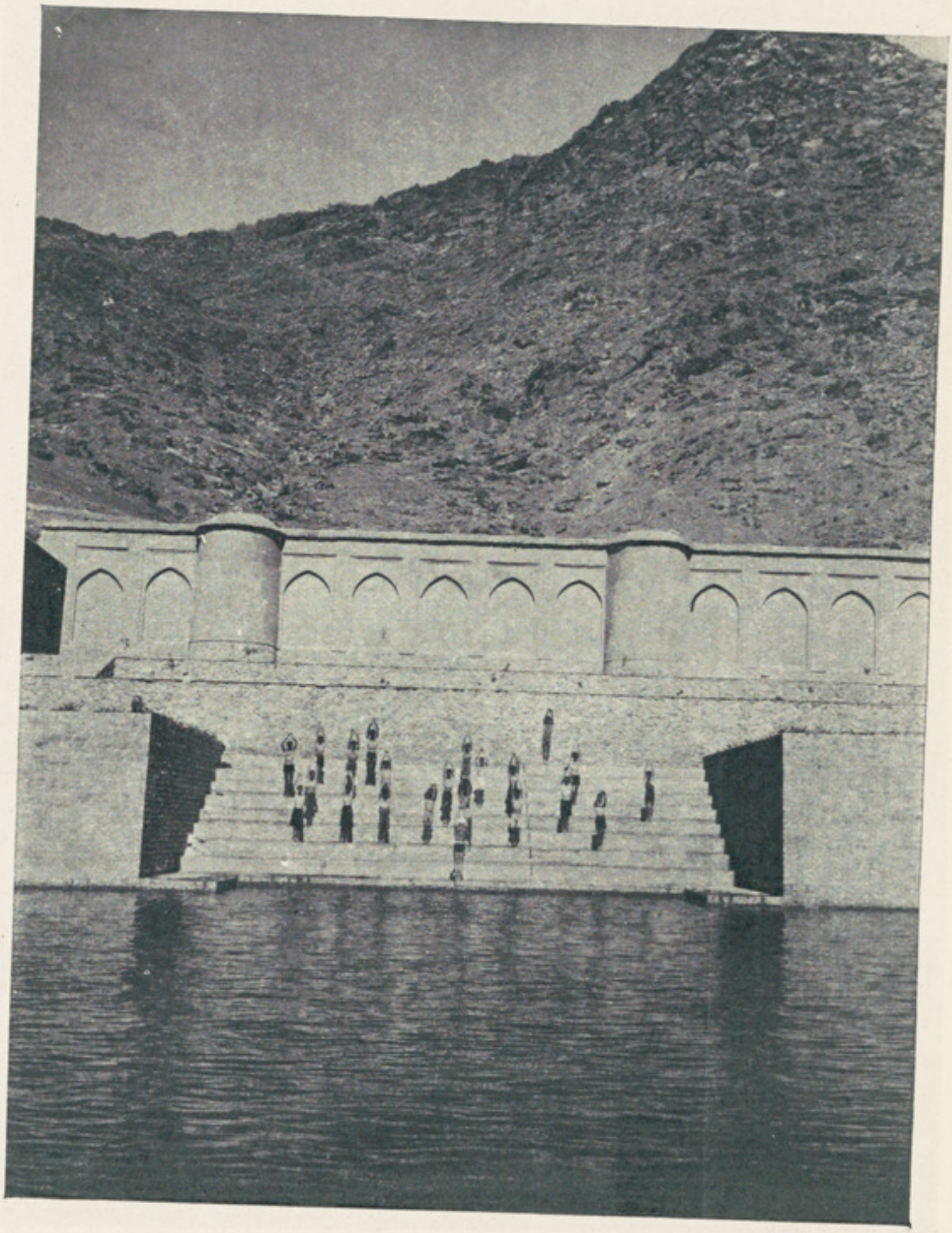

محصلین مکاتب ازمعلم سپورت المانی درس آب بازی را می آموزند

خدمات اسلام در علوم و تراجم

(۳)

نگارش جناب امین الله خان
زمریالی

یکی ازعلومیکه در دورهٔ نهضت علمی وترقیات حیرت آور مدنی خود ها مسلمین به آن اشتهارداشته وتا کنون کتب شاهد عظمت آنست علم نباتات میباشد چون درمقالهٔ گذشته علم طب و تفرعات آنرا که در اسلام رواج داشت تاحدی بحث کردیم ازین جهة درین نوبت بحث ما در اطراف علم نباتات منحصر خواهد بود .

علم نباتات :

گوستا و لوبون میگوید : « مسلمین در قرابادین دواهای زیادی مثل فلوس ـ سنا ریوند چینی ـ تمرهندی ، قرمز دانهٔ معدنی ـ کچوله ـ کافور ـ الکل اضافه نموده خاصه در صناعت ترکیب ادویه گوئی موجد میباشند و اکثر ترکیبات آنها تا این زمان بین ما معمول میباشد و شربت ـ آلات لعوقات ـ مشمعات واقسام روغن و مرهم وعرق تمام آنها را از مسلمین گرفته و در استعمال ادویه طرق خاصی را که اکتشاف نمودند بعد از سالیان دراز امروز تمام اینها بنام اکتشافات جدیده میان ما معمول است ـ منجمله بعضی از ادویه را درنباتی مجذوب نموده آنوقت بتوسط آن نبات اثر مطلوب را بدست می آوردند چنانکه این زهر معالجه یبوست مزاج را توسط انگوری می نمود که تاك آنرا با آبیکه دارای دوای مسهلی باشد آبیاری نموده باشند » .

علمای اسلام درتاریخ علم نباتات دارای مقام ارجمند و شامخی میباشند زیرا علمای اسلام درین علم هم مانند علوم دیگرمصدر ترقیات وتکاملاتی گردیده اندکه سبب یگانهٔ شهرت وعظمت مقام علمی آن میباشد .

علمای اسلام این علم را هم مانند علوم ومعارف دیگر در دورهٔ درخشندهٔ عباسی که درحقیقت یك دورهٔ انتباه علمی وفلسفی دنیای اسلام بوده است از آثارعلمائی از قبیل (دیسکوریدیس) و (جالینوس) وکتب هندیه ترجمه واقتباس نموده بران یکمقدار زیاد ومعتنابهائی افزود کردند چه کتاب مولفهٔ دیسکوریدیس را که راجع به علم نباتات بود (اصطفان بن باسیل) که ازمترجمین دورهٔ نهضت علمی عباسیه بوده استاز زبان یونانی به عربی ترجمه کرده است .

قراریکه محقق مصری جرجی زیدان در صفحه ۳۶۹ مدنیت اسلامیه مینویسد : مترجم مذکور وقتیکه کتاب موصوف را ترجمه میکرد اسمای یونانیه را که در مقابل آن عربی پیدا کرده نمیتوانست عیناً استعمال نموده تکمیل آنرا بدوش همت ابنای وطن میگذاشت تا ابنای وطن مذکور که بعد ازو وارد حیات علمی ومترجمی گردند نواقص مذکور را جبران نمایند .

رویهمرفته ترجمهٔ کتاب مذکور راعالم‌موصوف بهمین صورت‌تکمیل نمود وبعدازان که مدنیت عالی اسلامی ازبغداد به اندلس انتقال یافت واهالی اندلس‌ازمشعل در خشندهٔ عرفان وعلم بغدادآغاز به استفاده واستفاضه کردند ازان کتاب استفاده های زیادی نمودند ونیزدراواسط قرن ٤ هجری در بین امپراطوری قسطنطنیه و عبدالرحمن ثالث پادشاه اندلس آغازبه ارسال ومرسول مراسلات گردیده ازامپراطورمذکور بعضی کتابهای یونانی را درخواست کرد امپراطور مذکور هم خواهش اورا پذیرفته بعضی کتاب هائی باوفرستادکه دربین این کتب یکی‌هم کتابی‌وجود داشت که ازآثار دیسکوریدیس بوده بزبان یونانی نوشته شده بود درین کتاب انواع واقسام نباتات مورد بحث قرار داده شده بعضی

رسم های محیرالعقول نباتات که از آثار برجسته رسام های روم بود در بین آنها دیده می شد .
در ین اوقات در اندلس اشخاصیکه بخوبی زبان یونانی را بدانند وجود نداشت لذا عبدالرحمن ثالث نامهٔ دیگری به قیصر روم نوشته از وخواهان یکنفر مترجم یونانی گردید تا ترجمانی به دربار اندلس اعزام کند که او بتواند آثار یونانی را به زبان لاتین ترجمه نماید چونکه در اندلس اشخاصیکه زبان لاتین را بخوبی میدانستند موجود بود ولی دانندگان زبان یونان وجود نداشت و قتیکه نامهٔ عبدالرحمن سوم وارد دربار روم شد مورد قبول قیصر مذکور واقع و بعد از تجسس زیاد امپراطور مذکور در سنه ۳۴۰ هجری قمری راهبی را که نکولا نام داشته بزبان یونانی و لاتین چیره دست بود بحضور عبدالرحمن مذکور فرستاد این مترجم درهمان سال وارد قرطبه شده بدربار سلطان مذکور بار یافت .

بعد ازان مترجم مذکور آغاز به کار کرده ازاهالی آن دیار معاونی برای خود برگزید این معاون عالمی موصوم به (اصطفان بن باسیل) بوده است مترجم مذکور کتاب موصوف را به معاونت معاون خود آغاز به ترجمه کرد و در مواقعیکه مترجم در برابر زبان یونانی کدام تعبیر یا لغت لاتین را پیدا کرده نمی توانست از زبان عربی (بقوهٔ معلومات معاون خود) استعانت کرده مقابل آن در عربی پیدا و دران جامی نوشت .

بعد از ین جریانات یعنی نیم قرن بعد از نکولا و معاون او دران سرزمین عالم بزرگ یعنی مشهور ترین رجل علمی آن مملکت ابن جلجل متولد گردیده بعد از طی تعلیم به مرتبهٔ سیار عالی طبابت واصل شد کتابی محتوی نباتات نوشته دران کتاب مخصوصاً طبیعت کیمیاوی وطبی نباتاتی را مورد بحث گردانیده حل کرد که آن نباتات در کتاب دیسکوریدس وجود نداشت .

چون این کتاب مشرح طبیعت نباتاتی بود که در کتاب دیسکوریدس اهمال شده بود از ین جهة عالم مذکور کتاب موصوف را متمم کتاب دیسکوریدس نام گذاشت .

معلومات نباتی یا علم نباتات ازاواسط قرن چهارم هجری تا قرن ۷ در دنیای اسلام تنها منحصر بهمان مترجمات یونانی و کتاب دیسکوریدس ومتمم آن بوده است ولی درقرن ۷ هجری

در بن زمینه تطور و ترقی محسوسی دیده شد این تطور و ترقی مورد زحمات و استعداد علمی شخصی بود که آنرا ابن بیطار مالقی نام میدادند .

ابن بیطار مالقی از اهالی اندلس ودرفن وعلم آنزمان کوکبی بود که تا آن وقت درین زمینه با آن درخشندگی چشم جهانیان ندیده بود بعد ازانکه ابن بیطار وارد مرحلهٔ علمی گردید ، تمام کتب طبیه را که درانوقت در دنیای اسلام مروج و متداول بود بکمال غور وتعمق مطالعه کرد چون دید که کتب مذکور نمی‌تواند طبع بلند پرواز اورا قانع نماید عزم سیاحت را کرده ممالك یونان و روم را سیاحت و درانجا باعلما و ارباب تخصص در نباتات مجالسی نموده ازان راجع به عملیات در اطراف علم نباتات معلوماتی حاصل کرد .

و نیز این عالم غیر از یونان و روم بهمین مقصد بعضی ممالك دیگری را سیاحت و ازان جاها نیز معلوماتی به معلومات قبل خود ایزاد کرد .

تمام سیاحت ها وکل معلوماتی که این آدم از سیاحت های خود حاصل کرد تنها دراطراف معلومات عملی علم نباتات بوده است .

این عالم برای تحقیقات نباتی به شام هم سیاحت کرده دربارهٔ نباتات مذکور معلومات مکفی حاصل نمود وبعدازان از سیاحت شام برگشت به مصر رفت درین وقت مصر درقبضهٔ خاندان ریوبیه بوده ملك کامل محمدبن ابی بکربران سلطنت داشت .

پادشاه مذکور وقتیکه به احاطه و قدرت علمی این عالم که در علم نباتات داشت وقوف بهم رساند او را رئیس جمعیت نباتیون مصر مقرر کرد اینك درهمین وقت بودکه ابن بیطار بعدازین همه تحقیقات وتتبعات کتابی معنون به (کتاب الجامع فی‌الادویته المفرده) را که دراطراف نباتات وادویهٔ مفرده بوده است نوشته انتشار داد و طوریکه صاحب طبقات الاطبا می‌نویسد : این کتاب دربین آثاریکه تاآنوقت درین علم نوشته شده بود دارای مقام بزرگی بوده است چنانچه اروپائیها کتاب مذکوررادر دوره انتباه (رنسانس) ماخذ نهضت خود ها درین زمینه قرار داده بودند .

بعد ازین عالم در ممالك اسلام عالم دیگری که رشید الدین بن الصوری نام داشت طالع شد این شخص که درسنه ۶۳۹ وفات کرده است یکی از اعاظم علمای نباتی اسلام وازاشهر اطبای آن دوره بوده است .

صاحب طبقات الاطبا می‌نویسد که : این عالم یکنفر رسام ماهر و زبردستی راباخود گرفته درجبل لبنان وتمام اطراف سوریه گردش کرده هرگونه نباتی را که در خط مسیر خود می‌یافت آنرا برسام نشان میداد تااز مراحل مختلف آن نبات رسم بردارد یعنی ازهر نبات مراحل اولیه ، وقت شکوفه ، زمان خشکیدن آنرارسم بردارد واین اصول مطروحهٔ این عالم دررسم کردن‌نباتات شبیه به‌رویه علمای حاضره‌است چه علمای حاضره هم‌ازنباتات درین‌قرن ۲۰ همان گونه رسم برمیدارند که‌عالم مذکور دران عصر یعنی هفت قرن قبل ازین میرداشت ازهمین جهة است که میتوان گفت مدنیت اسلامیه در زمینهٔ علم نباتات دارای علمای شبیه به علمای حاضرهٔ اروپا بوده است .

گوستاولوبون میگوید : محققین اسلام در علم نباتات علی الخصوص آن نباتاتی که مربوط بعلم طب میباشد تحقیقات رشیقه نموده ومخصوصاً در مراکز مهمه همیشه باغهای ترتیب داده دران باغها اشجار غریبه و نایابی را پرورش مینمودند قرن دهم میلادی در غرناطه و نیز زمان عبدالرحمن اول در قرطبه باغستان عالی وجود داشت واو متخصصین این علم را طرف شام وسایر بلاد آسیا اعزام داشته انواع واقسام نباتات و اشجار نایاب را ازهرکجا که ممکن بود جمع آوری کرده در باغ مذکور ترتیب مینمودند .

مدارك :

تاریخ تمدن اسلامیه	جرجی زیدان
« مدنیت اسلام	گوستاولوبون
« « «	عرفان زاده
تاریخ قرون وسطی	ارنست لاویس ورامبو ورفقای ایشان
تمدن	شارل سه نیوبوس

افکار ابن خلدون

راجع بمعاشیات

اقتباس از اورینتل کالج مگزین
بقلم جناب سید مبارز الدین صاحب «رفعت»

ترجمهٔ جناب قاری عبدالله خان
ملك الشعراء

اگرچه علم (۱) معاشیات درعهد ترقی مسلمانها تدوینی نیافته و صورت مستقلی بخودنگرفته بود لیکن درکتب بعضی از مصنفین جسته جسته بیاناتی ازان یافت میشودمانند کیمیای سعادت امام غزالی والاحکام السلطانیه قاضی ابوالحسن ماوردی ومقدمهٔ ابن خلدون وحجته الله البالغه شاه ولی الله دهلوی وکتاب البیوع فقه که درهریك ازین کتب معلومات متفرقه ازین بحث موجود است . خوش بختانه یك ازمتفکرین توجهی باینطرف نموده وبعضی ازمسائل متفرقهٔ این فن را ازمقدمهٔ ابن خلدون جمع کرده و ذخیرهٔ بطور ابتدائی ازان فراهم آورده . « لطفی جمعه » نخستین شخصی است از مصنفین اسلام که درتاریخ فلسفهٔ اسلام خود سطری چند درین زمینه از مقدمه نگاشته واکنون یکی ازچیز نویسان هند نیزسطری چند بران افزوده وازان صفحاتی ساخته وبفکرما اگر بیشتر فحص وکاوشی نموده آید کتاب مستقلی درعلم معاشیات مسلمانان روی‌کار می آید .

تمهید :

مفکرین مشرق عموما و مفکرین اسلام خصوصا بنای نظریات را بر محض تخیل

---

(۱) درقدیم علوم را بدو حصه تقسیم کرده یکی راعلم المعاد . و دیگر را علم المعاش میگفتند حالانکه امروز علوم شعبات زیادی پیدا کرده وهرشعبه یك علم مستقل شناخته میشود . درینجا همان اصطلاح قدیم ذکراست که تمام علوم مربوط بامور دنیوی را علم المعاش یا علم معاشیات گفته است و نیز بعضاً فن معاشیات گفته شده که مراد هردو یکی میباشد .

نمیگذارند بلکه ازفوائد حاصله از تجارب استخراج اصول میکنند . از ینجاست که نظریات ابن خلدون نیز منحصر برخیالی محض نبوده بلکه زادهٔ تجارب عملی اوست که درمدت زندگانی حاصل کرده ونشیب وفراز بسیاری دیده واوقات مختلفی را بکتابت و سفارت وقضاومعلمی گذرانده وقریبا در تمام مشرق اسلامی وکاملاً در اسلامی افریقا واندلس سفر کرده اخیرا وقتیکه عائلهٔ او دریك ازطوفان بحر غرق گردیدند فوائد علمی خود را بروی کاغذ نوشته و بصورت مقدمهٔ در آورد که مشهور زمانه واکنون در نزد ما موجود است .

ابن خلدون از سائر اقوال وافعال و میول ورجحانات انسان صرف نظر کرده وتنها مظاهر اجتماعی یعنی سیاسیات و تمدن را موضوع فکر قرار داده است و او از متفکرین اجتماعی مسلمانها نخستین شخصی است که اسباب و علل عروج وزوال سیاسات و تمدن را موافق به قاعده درك نموده است ما از رتبهٔ او در ینخصوص وتاثیراتی که در تحقیقات تازهٔ دبستانی اروپا انداخته دراینجا بحث نمیکنیم زیرا محل آن نیست .

ابن خلدون در ذیل مباحث ارتقا وانحطاط سیاسیات و تمدن ازعلوم و فنون مختلفه نیز مفصلا بحث میکند و راجع بهرعلمی فرا خور قیمت آن نخبهٔ تحقیقات خود را عرضه میدارد لکن ما در ینوقت مطابق به عنوان مقاله محض بشرح افکار او راجع بمعاشیات میپردازیم .

ابن خلدون معاشیات را مستقلا موضوع بحث قرار نداده بلکه راجع باسباب وعلل عروج و زوال اقوام وارتقا وانحطاط تمدن تحقیقاتی نموده است . مطالعهٔ مقدمهٔ او باین توقع که شاید بحث مکملی از معاشیات (بمفهوم عصری) دران خواهد بود سبب یاس خواهد شد . برعلاوه وقتیکه خواهند مقدمه را مطالعه کنند باید ملتفت گشت باینکه نتائج فکر یك از مصنفین عصر را (که برای تسهیل تحقیقات او تقریبا تمام وسائل موجود است) تحت مطالعه نگرفته اند بلکه از افکار شخصی استفاده مینمایند که در برابر آن هیچ فکری ازقدما موجود نیست برای عیار قیمت افکار ابن خلدون اقلاً پنجصدوسی و

یکسال بعقب باید رفت . مشار الیه در مقدمهٔ بی نظیر خود ادعا کرده است که خودش موجد این فن است و از ینجهته بتکمیل آن نپرداخته و حقیقتهً در ین دعوی حق بجانب اوست .

مفهوم معاشیات :

انسان محتاج محض است و ازینجهته تمام جد و جهد او بر فع احتیاجات خودش صرف می شود و معاشیات عبارتست از بحث در اطراف کوششی که احتیاجات مادی بدان رفع می شود مثلاً غذا ومکان دواحتیاج اساسی است که تکمیل هر دو تنها برای بقای حیات نی بلکه برای مقصد حیات (اگر چیزی علیحده ازان باشد) نیز ذریعهٔ غیر منفك ولابد یست چنانکه در صورت عدم رفع این هردو ابدا مقصد دیگری حاصل نمیشود . شرح معاشیات بطور اختصار قرار آتی است :

علمی که از جد و جهد معاشی اجتماع انسانی بحث می راند معاشیات است یعنی دراین علم از تمام اعمال وافعال اجتماع انسانی که بحصول سرمایه واستعمال آن تعلق دارد بحث میشود از بیان فوق راجع بمعاشیات معلوم میشود که سرمایه اهمیت بسیاری در معاشیات دارد اگر چه سرمایه موضوع معاشیات نیست مگر در بین هر دو رابطه و تعلق قریبی موجود است و سرمایه از نقطهٔ نظر معاشیات بر تمام اشیائی اطلاق می شود که دارای صفت افاده و مبادله اند . یعنی هر چیزی که بعضی از احتیاجات انسانرا رفع کند و مبادلهٔ آن هم ممکن باشد . و بنابرین حسن را اگر چه دارائی ایست بی نظیر سرمایه نمیتوانگفت چه صفت استبدال دران مفقود است .

از توالی تجارب بطور یقین ثابت شده که هیچ ذره از ذرات کائنات بیکار نیست لیکن تاوقتیکه ما علم بافادهٔ آن نداریم برای ما بیکار مینماید. ازینجاست که فائده برداشتن از چیزی موقوف است بعلم افادهٔ آن که باید سابقا بدان علم داشته باشیم . لیکن تنها علم بافادهٔ چیز هم حاصلی ندارد تادر دست رس ما نباشد . لذا ثابت گردید که برای فائده

بر داشتن علم بفائده و دسترس هردو لازم است بلکه صفت استبدال نیز قابل ملاحظه است چه‌ازمحض دریافت افادهٔ چیزی کار انجام نمی‌پذیرد تا قابلیت تبادل دران نباشد وبنابرین تمام اشیا باعتبار قابلیت تبادل سه قسم اند: اول اشیائی است که تبادل آنها ممکن نیست مانند روشنی هوا دوم اشیائی است که تبادل درانها ممکن است امادر اکثر احوال فائده ندارد مانند چوبهای جنگل و آب لب دریا. سوم اشیائی است که تبادل آنها ممکن ومفید بلکه ضرور وازان ناگزیر است مانند اجناس وافزار و سائرضروریات زندگی. قابلیت تبادل را که در قسم سوم است دراصطلاح معاشیات استبدال میگویند. ظاهر است که تقسیم مذکور درفوق منحصراست برافاده وعلم افاده و دسترس و تعیین مقدار و مابعد ازتوضیح مفهوم افاده و استبدال میخواهیم اقسام افاده را ذکر نمائیم.

قدرذاتی یك چیزرا افادهٔ ذاتی میگویند و افادهٔ جدیدی را که بعد از تبدیل شکل در چیز پیدا میشود افادهٔ شکلی نامند و بکار آمدن چیزرا دریك وقتی افادهٔ وقتی گویند. و پیداشدن فائده اش را در جائی فائدهٔ مقامی گویند.

امور مذکوره در فوق مختصرا بمثابهٔ مقدمهٔ معاشیات است و ابن خلدون ازان چنین بحث میراند:

انسان ازهنگام تولد تاروزوفات محتاج باکل وشرب میباشد وهرچه در دنیاست آنرا خدای تعالی برای انسان آفریده و بنابرین انسان درتمام اشیا فائده میجوید ودرتحصیل آن کوشش مینماید وچیزی را که فائده مند میداند حاصل میکند. ظاهر است که چیزی را که یك شخص حاصل میکند دیگری نمیتواند آنرا بطور خوب حاصل کند وتاوقتیکه عوض ندهد چیز مطلوب اوحاصل نمیشود از ینجهة انسان دست بکاری میزند تا چیزی حاصل کند و خود آن یابدل ویاهردو را صرف ضروریات خویش نماید. بعض اشیاطوری است که انسان بدون عوض آنرامیگیرد مانند باران وهوا لکن باوجود آن دست بکاری زدن ضرورست تاانسان در

تکمیل دیگر ضروریات خویش عمل خود را بطور تبادل استعمال نماید . (۱)
و درخصوص افاده در ذیل تجارت می نویسد :

حصول فائده دوصورت دارد یکی آنکه چیزی راذخیره نموده در هنگام ضرورت آنرابفروش رسانند ، دوم آنکه چیزی رابجائیکه قدروقیمت دارد ارسال کنند (۲)

ابن خلدون موافق باصطلاح موجوده دوقسم از افاده را که افادهٔ وقتی و افادهٔ مقامی است ذکر نموده چه در جهٔ انتهائی افاده همین دوقسم است و بنابرین گویا افادهٔ ذاتی و افادهٔ شکلی را پیش ازین تسلیم کرده است و بلکه در بیان قسمی دوم افادهٔ تعیین مقداررا شرط لازمی افاده قرار داده است . حقیقةً سرمایه یعنی اشیائیکه دران ها افاده و استبدال است حیثیت مرکز واساس را در معاشیات دارند و بیانی که ابن خلدون درخصوص آن نموده از اقتباسات فوق ظاهر است .

تقسیم مباحث معاشیات :

بنابر اهمیتی که سرمایه در معاشیات دارد واز بیانات فوق ظاهر شد . مانخستین از پیداشدن سرمایه سخن می رانیم و چون اولاً حصول سرمایه و بعد تقسیم ومبادلهٔ آن میشود . وبواسطهٔ مبادله احتیاجات مردم تکمیل میگردد مانیز بهمین ترتیب نخست ازحصول سرمایه بعدها از تقسیم ومبادله و بعد ، ازمصرف آن بحث میکنیم و چون در اینجا بیان اصول معاشیات مقصود مانیست بشرح آن نمی پردازیم مگر بطور اجمال از قارئین کرام توقع میرود که باید اقلاً ازاصول اساسی معاشیات مسبوق باشند .

پیدایش سرمایه :

مراد از پیدائش سرمایه در معاشیات تخلیق چیزی نبوده بلکه مراد پیدا کردن

(۱) مقدمهٔ ابن‌خلدون ص ۳۱۹ طبع‌مصر ۱۳٤۸ . (۲) مقدمهٔ ابن‌خلدون طبع مصر ص ۳۳٤

فائده است در چیز که بواسطهٔ اسباب پیدا میشود واسباب را در اصطلاح عوامل پیدایش گویند و عوامل پیدائش باعتبار مسلك مسلم موجود عبارت است از زمین (طبیعت) کار ؛ اصل وتنظیم(۱) . ومراد از زمین درمعاشیات تنهاسطح زمین نیست بلکه مراد ازان تمام قوای طبیعی ئیست که انسان درپیدا کردن سرمایه ازامداد آنها ناگزیر میباشد درینجا بیموقع نیست اگر طرفی از خصوصیات زمین را ذکر کرده گوئیم : زمین قابل انتقال نیست در وسعت محدود است . برای زندگی انسان ضروری است قوت پیدا آوری آن محدود است یعنی قانون تقلیل حاصل دران عمل میکند . پابندی وقت دران لازم است . هروقت هرجنسی را نمیتوان از زمین پیدا کرد . و چون قوهٔ پیدائش از زمین نسبت بسائر عوامل ، بیشتر است ، قدمای معاشیین زمین را اصل بالواسطه میگویند لیکن موجد حاصل اویعنی فلاحت را عامل بیواسطه گویند . اگرچه تمام اشیا تماما حاصل زمین است لیکن زراعت بیشتر از همه مهم وعام فهم بوده چنانکه رأی ابن خلدون نیز همین است ولذا میگوید :

> فلاحت از همه مقدم . . . . . واهم واقدم ذرائع پیدا کردن معاش است وازینجهت فلاحت بحضرت آدم ابو البشر منسوب است ودرین سخن اشارتی است بانکه درامور معاش زراعت یازمین بر همه مقدم میباشد . (۲)

بعض اوقات بسبب ترقی تمدن مکانی که قیمت عادی داشته بی نهایت قیمت پیدا میکند اینچنین است حال زمینهای قابل زراعت وراجع باسباب آن ابن خلدون میگوید :

> زمین بسیار در شهر یکدفعه بدست نمی آید چرا که قیمت آن در شهر گران بوده مردم اینقدر پول ندارند که زمین بسیار رابیکدفعه در معرض خرید

---

(۱) درعصر حاضر بسببی که کارهای بزرگی پیدا شده تنظیم را نیز یکی از عامل پیدائش میدانند وچون پنج قرن پیش اینگونه کارهای بزرگ وجود نداشته اگر ابن خلدون ذکری ازان نکرده جای تعجب نیست (۲) مقدمه ابن خلدون ص ۳۲۲

در آورند مگر وقتیکه یك سلطنت خاتمه می پذیرد مردم بسبب قلت منافع املاك خوب خودرا بقیمت نازل در معرض فروش میگذارند وچون سلطنت دیگر قوام گیرد قیمت املاك نیز افزون میشود . (۱)

درعصر حاضر این سوال (که مالك این قسم افزونی کیست ؟) بسیار مشکل گردیده چه درافزونی قیمت زمین که بسبب ترقی تمدن پیدا شده مالك آن حصهٔ ندارد وازنیجهه حامی اشتراك این فزونی‌را دولت عامه‌قرار داده‌است . مگر ابن خلدون مینویسد :

قیمت املاك وضیاع شهر و سائرا مکنه بسبب ترقی سلطنت جدید بیشتر می‌شود کوشش صاحب زمین را دران دخلی نیست البته شخص مال اندیش حقدار هست یا اولاد از کمائی دولت آبا و اجداد خود فائدهٔ مکرر و بسیار خواهند گرفت .

این اصول در اصطلاح معاشیات بقرار ذیل بیان می‌شود : مردمانی که در خطرات سرمایه را بکاری می‌اندازند که اندیشهٔ زیان دران از نفع بیشتر است گو یامنفعت بزرگی که بعد ها حاصل می‌شود عوض آن خطرات میگردد .

زحمت کار :

عامل دوم (پس از زمین) در پیدائش کار است و کار عبارتست از تمام عملیات دماغی وجسمی که دولت معاشی ازان پیدا می شود . هر کاری که تقریبی بود یا بکدام غرضی از اغراض انجام‌یابد دراصطلاح‌معاشیات درذیل زحمت شمار می‌شود . واز خصوصیت زحمت است که ازرنجبر جدا نمیگردد . لیکن انتقال پذیری آن ضروریست . درزحمت رضای رنجبر دخلی دارد ودراصلاح زحمت ؛ صرف اندك توجه لازم است . معاشین کار را برسه قسمت کرده اند . بامهارت بی مهارت ؛ دماغی جسمانی ؛ پیدا آورغیرپیدا آور . ابن خلدون چند جادر مقدمهٔ خود از زحمت بطور عامل پیدائش ذکر کرده لیکن بیان او درهرجا بنوعی است ودر آغاز اشاره نمودیم که بیان او در زمینهٔ معاشیات بقاعده

(۱) مقدمه ابن خلدون ص ۳۰۸

کمتر موافقت دارد . بهر حال ما بیانات پراگندهٔ او را راجع بمعاشیات در اینجا جمع میکنیم تا معلوم گردد که بر مباحث او اصولا تا کنون کمتر اضافه شده است دریکجا می نویسد :

طریق کسب آنست که انسان درجمع کردن کوشش و درتحصیل دولت تدبیر نماید برای پیدا کردن سرمایه سعی و عمل بی نهایت ضرور است . . . . . برای کسب وتمدن انسان را ازعمل گزیر نیست زیرا بدون کوشش وعمل کمائی درصنعت و حرفت متصور نیست و اگر شخص مالك حیوان ونبات ومعدن باشد هم برای فائده گرفتن از آنها کار وعمل لازم است ودر صورتیکه کار نکند چیزی از آنها اخذ نمیتواند و نه فائدهٔ از آنها بر میخیزد . . . . . هرگونه سعی وعمل درهرجا ضرور وبتخصیص در تحصیل سرمایه ازعمل گزیر نیست (۱)

دراینجا ابن خلدون کار را بحیثیت عامل پیدائش ذکر کرده واز آخرین جملات منقولی مامعلوم میشود که مشارالیه کار رادوقسم میگوید : جسمانی ودماغی . و درجای دیگر نگاشته :

« درکار های دماغی صنعت کتابت بسببی که خاصهٔ انسان است بی نهایت صنعت شریف وعمده است » (۲)

درین رشته افکارابن خلدون راجع بفن طب خیلی قابل ملاحظه است (۳) و درین مباحث از زحمت بامهارت وزحمت بی مهارت نیز ضمنا بحث رانده و در رشتهٔ فن تعمیر سخن را بیشتر وضاحت بخشیده چنانکه مینویسد :

استحکام عمارت . . . . . منحصر بفن تعمیر است و در مواضعی که تعمیر رواج عامی دارد متخصصین این فن همه یکسان نمیباشند ، بلکه

اهل هذه الصناعة القائمون اهل این صنعت که مشغول باین کارند

(۱) مقدمه ص ۳۲۰ (۲) مقدمه ص ۳۵۰ (۳) ص ۳۴۸

علیها متفاوتون فمنهم البصیر الماهر و منهم القاصر . (۱)

در قابلیت متفاوت بوده بعضی بینا و ماهر و بعضی قاصر نـد .

اینچنین در ذیل بحث کیا (۲) راجع بزحمت پیدا آور و زحمت غیر پیدا آور مینویسد . مردم اوقات خود را بکیمیا صرف میکنند درصورتیکه فائدهٔ ازان متصور نیست چنانکه دست و پازدن درخواب فائدهٔ ندارد . (۳)

اینچنین درباب دفائن از زحمت مفید وغیر مفید بحث رانده .

عصر حاضر به لوازم عمل توجه زیادی دارند و دراعمال دنیوی اهمیت آن بسیار است وامروز سه چیز را درلوازم عمل میشمارندکه عبارت است ازصحت اخلاق مهارت درفن . ابن خلدون دربحث عمل بطورمخصوص ذکری ازصحت نکرده لیکن درذیل طب مینویسد و بی نهایت صحیح است :

درشهرها طب بی نهایت طرف احتیاج میباشد زیراشهرها محل کثرت امراض است (٤)

اینچنین در ذیل بحث ازعمرانیات جسته جسته ذکری از اخلاق نموده و خصوصیات عموم اخلاق کسبه را ذکر کرده اماراجع بمهارت فن فصل کاملی داشته و درآنجا مینویسد :

صنعت : عبارت است ازملکه پیدا کردن در کار های عملی و صنعت از حیث عملی بودن آن محسوس وجسمانی است وکار های محسوس وجسمانی بادست وپا تکمیل میشود و از تکرار و مشق ملکه راسخ میگردد و برای آنکه کار بدرجهٔ اعلی برسد ملکه دران ضرور است . (٥)

(ناتمام)

---

(۱) ص۳٤۲ ـ (۲) مقصد ابن خلدون از کیمیای عصری نیست بلکه کیمیا وکیمیا گر های قدیم راتنقید می نماید که طلا ونقره ساختن را آرزو داشتند . (۳) ص٤۸۰ (٤) مقدمه ص ۳٤۹ (٥) ص۳۳٥

از طبع جناب عبدالحکیم خان
متعلم افغانی در جاپان

شب دی

یا

شاعر و خیال غم

دل پر اندوه و سینه ام پر داغ — خاطر آشفته و فسرده دماغ
از سعادت ندیده هیچ سراغ — گل نموده ز روی میز چراغ
اشك ریزان ز بخت نا شادم
بهر راحت به بستر افتادم

شب دی بود و ماه عالم تاب — آسمان نیلی و زمین سیماب
سر سنگین ز درد چشم پر آب — میشد ازخواب دل خراب خراب
مگر از درد قلب خون بالا
هرچه کردم نبرد خواب مرا

به اطاق سیاه و تنگ وحزین — از پس پرده ها بروی زمین
بود افتاده یك خط سیمین — ماه می کرد خنده از تمکین
به سیه بختی و بدرد دلم
بدم گرم آه سرد دلم

هر قدر میل خواب گشت افزون آنقدر شد ز غصه قلبم خون
ظاهر است اینکه با دل محزون کی کند خواب عاشق مجنون
رفته رفته فسردگی افزود
بدر آورد از نهادم دود

تازه شد داغهای دیرینم آتش افروخت قلب غمگینم
نشد از اشك نیز تسکینم خون بجوش آمد از شرائینم
لرزه افتاد در سراپایم
در عرق غرق گشت اعضایم

نیمی از شب گذشت ومن بیدار سر بدرد از تهاجم افکار
نور مه رفته رفته آخر کار از زمین شد به بسترم هموار
سوی این نور دیده ام نگران
ناگهان شد بسایهٔ پنهان

درد می سایه شد زدیده نهان پرتو ماه باز شد تابان
فکر شد ملتفت چو جانب آن هم مشوش ازو وهم حیران
سبب اصل را بجستن شد
کز چه تاریك وباز روشن شد

بخیالم رسید ابر است این که ازو ماه گشت پرده نشین
لیك ازین خاطرم نشد تسکین دیدم آخر به چشم نازك بین
جانب آسمان زسر تا سر
دیده هر کز نیافت زابر اثر

باز گفتم که بوم بد کردار پرفشان گشته از برای شکار
گفتم آخر بخود نهٔ هشیار مرغ شبگیر را به شهر چه کار
سر وکارش بود بویرانه
یا بسازد به جنگلی خانه

قصه کوته به کارگاه خیال هرچه پنداشتم حقیقت حال
بوده محض گمان نه اصل ومثال دیدم آخر که فهم اوست محال
جسته از فکرهای سنگینم
نظر افتاد سوی پائینم

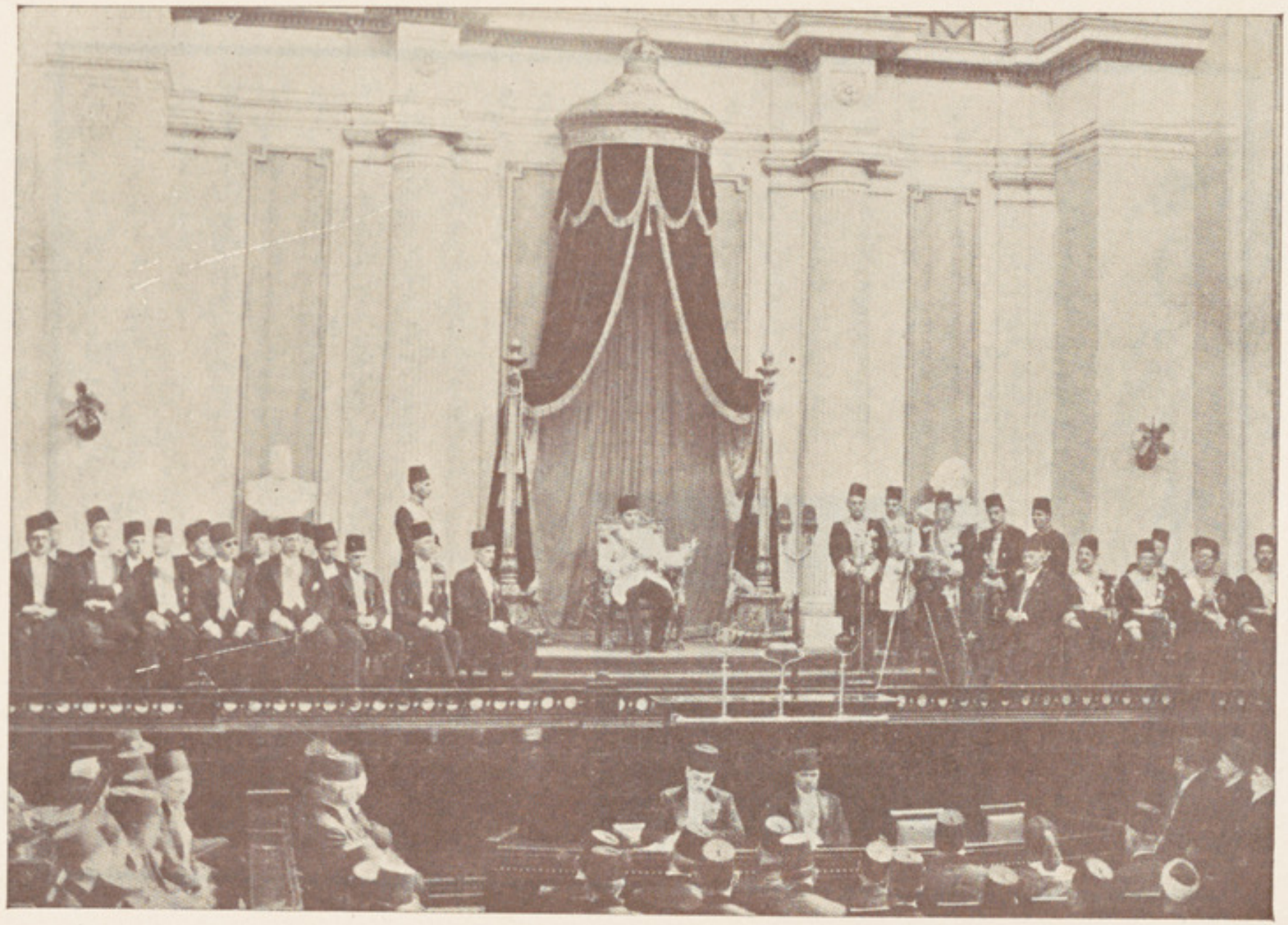

اعلیحضرت ملك فاروق اول پاد شاه جو ان مصر بعد از اعلان سلطنت ، درمجلس شورا ی ملی حلف وفاداری میکند

فوت وزیر مختار فرانسه

متعین دربار کابل

بکمال تاسف اطلاع گرفته ایم که عالیقدر جلالتمآب موسیو ژورژ دو فوردولاپراد وزیر مختار و نمایندهٔ فوق العادهٔ دولت جمهوری فرانسه متعین در بار کابل بتاریخ روز شنبه ۲۶ سنبله در ایبت آباد (هند) باثر مرض قلب بعد از یکنیم ماه ناخوشی وفات یافته است .

بمجرد رسیدن این خبر ، ازطرف حکومت متبوعهٔ ما مراسم تعزیت وزیرمختار فقید در کابل بعمل آمده وعلاوهٔ تلگرام های تعزیه بنام حکومت فرانسه مخابره شده است .

فقید موصوف درسال ۱۹۰۵ داخل خدمت شده رتبهٔ معاون ویس قونسل در (سه ول) داشته در ۱۹۰۹ بحیث ویس قونسل در کانتون ودرسنه ۱۹۲۰ قونسل در شانگهای وبعد درفوته چرو تقرر یافت . در ۱۹۳۰ در کانتون جنرال قونسل مقرر شده سال دیگر بهمان حیثیت درهانگ کانگ و در ۱۹۳٤ درمیلان تبدیل شده در ۱۹۳۵ برتبهٔ وزیر مختاری ارتقا یافت و بالاخره درسنه ۱۹۳٦ بصفت نمایندهٔ فوق العاده وزیر مختار بدربار کابل اعزام گردید . وتاوقت مرگ باین عهده برقرار بود .

ما هم بنوبهٔ خود ازوفات وزیرمختار فقیداظهار تاسف وبه حکومت جمهوری فرانسه وبازماندگان خود مشارالیه عرض تسلیت میکنیم « انجمن »

سایه افتاد باز بر بستر چیزی از پیش چشم کرد گذر
هیکلی رسم شد به پیش نظر بسرش بود یك سیه چادر
گشت نزدیك بستر وبنشست
بسر پایمن نهاد دو دست

دیده را با دو دست مالیده سوی این شبح اندکی دیده
بعد از ان سایه سخت ترسیده عاقبت باصدای لرزیده
تا توان داشتم زدم فریاد
نرسیدم کسی ولیك بداد

شبح آرام وبی غم وخونسرد هیچ پروای قیل قال نکرد
گفتمش چون بود دلم پر درد با من بینوا چه سود نبرد
دیدمش عاقبت که از چادر
سر خود را کمی نمود بدر

ظاهر آثار غم ز سیمایش اشك آلوده چشم شهلایش
بس پریشان بسینه موهایش خوب دیده ز فرق تا پایش
جبهه اش راکشاده‌چون دیدم
بعد از ان ترس را نفهمیدم

فکر من اندکی گرفت قرار گفتم ای چشم دردمند نزار
من همین چهره را بدین آثار دیده ام در حیات خود بسیار
لیك هر جا به اوچو برخوردم
ذکر از نام او نیاوردم

ای خیال ای تو آشنا بنظر گذرت نزدمن به شام وسحر
از تو در خاطرم هزار اثر در دلمن نماند تاب دگر
کیستی در کجا مکان داری
آدمی زاده نوریا ناری

از کجا بامن آشنا گشتی وز چه بامن تو همنوا گشتی
درپیم را هر و چرا گشتی از چه درد مرا دوا گشتی
سر و کاری بمن چرا داری
زین تلطف چه مدعا داری

باز امشب چرا شدی پیدا ننهی از چه یکدمم تنها
خاطرت از چه روست محنت زا پس بگو زود از برای خدا

بمن خسته گوز لطف و کرم
که ترا چیست نام در عالم

خیال

ای عزیز ای رفیق بی همتا وقت پیدا شدن درین دنیا
هردو یکجا بلند کرده صدا گریه کردیم وطبع هردوی ما

ساخت بایکدگر بهم کاری
عهد بستیم در وفاداری

تابه گهواره بود ماوایت بود لرزان ز دست من جایت
درد میکرد اگر سر و پایت گریه را می نمودم القایت

اولین نکته از کتاب سخن
وای آموختم برای تو من

در صباوت شدی چو سرگردان در کنار تو بوده ام پنهان
وقت بازی میان همسالان می رسیدی بگوشهٔ چو بجان

دستکت را گرفته و باتو
می نشستم سکوت درلب جو

می نمودیم سیر جنبش آب یا بران نور مهر عالمتاب
می شدی بسکه محو عالم خواب طفلکان گشته آخر ازتو عذاب

از تو و از رفاقتت بیزار
می نمودند از بر تو فرار

سر و کارت چو با کتاب افتاد محنت دیگری برای تو زاد
خوب داری از آن زمانه بیاد بجماعت چه شور روی نهاد

سر وکاری نداشت باتو کسی
نشدم از تو دور من نفسی

با محبت چو آشنا گشتی هدف خنجر قضا گشتی
کشتهٔ مشرب وفا گشتی از همه دوستان جدا گشتی
زان به پیش رفیق و بیگانه
تو مسمی شدی بدیوانه

شب هجران ز شام تا بسحر به کنار تو خفته در بستر
می نمودم فسانه ها بتو سر مگر از من نداشتی تو خبر
طفل بودی نداشتی تو تمیز
جگرت گرچه بود آتش خیز

آندمی کز جماعه شد ز قضا آن رفیق و شفیقت از تو جدا
شام تاریك بود و تو تنها جاده پیما بگریه و به نوا
در سرت میل دیدن رویش
گم نمودی توراه در کویش

هرچه کردی نیافتی چو طریق دست و پا می زدی بسان غریق
اولین بار مهربان و شفیق رو برو گشته با تو همچو رفیق
بسر انگشت خود اشاره کنان
دادمت جای آن رفیق نشان

بود آندم پدر چو بر بستر دهنش خون فشان ز لخت جگر
غیر من کس نداشت از تو خبر می شنیدی چو از زبان پدر
« بسکه می‌ترسم ازجدائیها »
« می گریزم ز آشنائی ها » (۱)

آن شب تار و آن دقیقهٔ شوم که ز دیدار او شدی محروم
خون دل بر سرت نموده هجوم بنشسته به بسترش مغموم
تا سحر بوده پهلویت نزدیك
بعزا و بماتم تو شریك

(۱) شاعر بیتی را که پدر مرحومش سردار عزیزالله خان « فتیل » در وقت مرگ خود بآقای نجیب الله خان خوانده بود ، تضمین کرده است .

روزی از روزها نشسته بخاك بسر مرقد پدر غمناك
چشمهایت بجانب افلاك سینه از داغ مرگ او صد چاك
آمدم در مقابلت گریان
زندگی ترا گرفته عنان

چندمه با تو ساختم شب وروز سرد ناگشته آتش تو هنوز
که دلت شد ز درد باز بسوز بود یکشب به ابتدای تموز
که نگارت بروی تو در بست
شیشهٔ دل به سنگ هجر شکست

رفت آن بیوفا و دیگر باز نفتادش نظر سویت از ناز
یافت آخر چو سینهٔ تو گداز با تو هرگز نشد کسی دمساز
لیك من تا که بود تاب و توان
ساختم با تو ای برادر جان

قصه کوته به کابل و پغمان بشب نمله زیر سر و روان
پیشاور بسیر کلمر غان بمبئی پیش بحر بی پایان
« کمه کورا » بوقت خواب وطن (۱)
در کنار تو داشتم مسکن

هر کجا کز قضا شدی بیمار به تمنای مرگ زار و نزار
هر کجا کز تو بخت کرد فرار هر کجائی که رفت از تو قرار
در زمانه بهر نشیب و فراز
به تسلی تو شدم دمساز

باز امشب که شد دلت خونین از هجوم الم سرت سنگین
آمدم باز بر سر بالین تا دهم سینهٔ ترا تسکین
بعد ازین هر کجا فتد گذرت
نگذارم ز خویش بی خبرت

---

(۱) « کمه کورا » یکی از نزهت گاه های جاپان است که شاعر قبلاً در آنجا منظومهٔ « خیال وطن » را سروده ومنظومهٔ مذکور در یکی از شمارات سال ششم مجلهٔ کابل نشر گردیده است .

پس ازین در دلت کنم ماوا نشوم تا برگ از تو جدا
تا به غفلت سرای این دنیا نگذاری قدم براه خطا
بتو همواره جانفشان باشم
یکدل ویار ویك زبان باشم
بعد مردن که گم شود نامت از تودل سرد خویش واقوامت
خاك گردد بقبر اندامت نشود زیر خاك آرامت
نکنم هیچ خوف گور سیاه
باتو درقبر می روم همراه
تا تو گشتی بدام بنده اسیر بتو چندی نموده ام تصویر
لیك نامم نکردهٔ تفسیر بعد ازین من نمی کنم تاخیر
تابدانی دگر کلام مرا
بشناسی تو خوب نام مرا
من نه نورم نه ماه نی اختر نه پریزاد ونی ملك نه بشر
نبود خلقت من ازاخگر هرچه ام نیستم برای ضرر
ای «حکیم» ای رفیق ناکامم
غم بود اندرین جهان نامم

پشتنو ته

له طبع سخه دجناب شکرالله خان دلال پور

جگ شه پشتو نه غافل مشه نن خپل زان وگته
سر دکوشش په میدان کیده درست جهان وگته
نیسه رسی داتحاد اوسمه لار دپشتو
وکه خدمت پصداقت مشکل آسان وگته
ننگ او ناموس دخپل وطن تیر شه دسره پسی
نوم دپشتون نوم دغیرت نوم دافغان وگته
نن په جاپان کی شو قرآن په جاپانی ترجمه
مشکل آسان هغه تفسیر یسیر قرآن وگته
واخله حصه نن دنیکو خپلو دماله زنی
شه وراثت دمیر نوز لمو په شان وگته

عشق و طن

از طبع جناب محمد سرور خان صبا

چون مهر خاوری ز افق گشت آشکار — دامان کوه و دشت و چمن گشت زرنگار
همچون نسیم هر طرفی داشتم گذار — گشتم ز بخت نیك به جمعیتی دچار
جمعیتی که عاشق و بیتاب ملت است
دلدادهٔ عروج وطن از محبت است

جمعی که هر نفس پی اقبال مملکت — کوشند بهر خویشی احوال مملکت
سر میدهند از پی اجلال مملکت — جانرا فدا کنند در آمال مملکت
جمعی جوان و صاحب ناموس و نام‌ننگ
خنجر گذار و قامع دشمن بروز جنگ

یك فرد باد رایت ازین جمع کامگار — دلدادهٔ عروج وطن مرد کارزار
فردی که داشت همت و ناموس و اعتبار — فردی که بود خاطرش از عشق بیقرار
با شوق ذوق در شرف مادر وطن
می خواند این ترانهٔ جان پرور وطن

آنرا که الفت وطن و عشق ملت است — در راه ارتقای وطن عزم و همت است
خواهان شان کشور و قربان غیرت است — روشن دلش چو آینه از نور الفت است
غفلت دمی ز خدمت ملت نمیکند
دل را قرین داغ ندامت نمیکند

چون برق عشق بر کشد از خاطرش شرار — دل را نهد به مجمر الفت سپند وار
در حفظ شان کشور و ناموس و اعتبار — کوشد بکسب عزت دارین و افتخار
روز شب از برای وطن کار میکند
از وقت استفادهٔ بسیار می کند

میدانند اینکه نیست بکف اختیار وقت چون برق در شتاب بود روزگار وقت
کوشد باستفاده زباغ و بهار وقت بر می خورد بکوشش خود از کنار وقت
قیمت شناس وقت رسد با مراد خویش
هرگز بغم نمیکشد آه از نهاد خویش

در کار افتخار وطن می کند شتاب در اعتلاء ملك کهن می کند شتاب
در کسب علم و دانش وفن میکند شتاب در خیر ملك سروعلن می کند شتاب
معنی شناس سر عروج و سعادت است
دانستهٔ رموز ترقی شوکت است

دل را زفیض عشق وطن شاد میکند از همت نکو وطن آباد میکند
کوشش باوج کشور آزاد میکند خاك سیه بفرق عدو باد میکند
تا بر خورد زحاصل و سرمایهٔ حیات
دارد برنگ کوه بعزم نکو ثبات

می بیند اینکه از چه شده نامور وطن پیدا نموده منزلت و جاه و فر وطن
گردیده در لباس شرف جلوه گر وطن ممتاز عالم است چو شمس و قمر وطن
همت در ان زمینه نماید علی الدوام
تا بیشتر شود وطن آباد وشاد کام

آن منشئهٔ سعادت قوم و دیار چیست ؟ زینت نمای گلشن عز و وقار چیست ؟
نهضت فزای مملکت کهسار چیست ؟ در بوستان شوکت ما نو بهار چیست ؟
هردم رسد بگوش دل این نغمهٔ و داد
سرمایهٔ سعادت قوم است اتحاد

ای اتحاد باعث عز و علا توئی نیکو وسیلهٔ شرف و ارتقا توئی
دردبزرگ و خورد وطن را دوا توئی در شاه راه علم و هنر رهنما توئی
قومیکه باتو ساخت سر افراز میشود
در روزگار خرم و ممتاز میشود

تا باتو داده ایم دل و اختیار خویش برمی‌خوریم دمبدم ازروزگار خویش
شادیم از ترقی و عز و وقار خویش سرمی دیهیم دررهٔ عشق دیار خویش
از روی شوق عسکر سرباز می شویم
در هر دو کون صاحب اعزاز می شویم

درعشق مملکت زسر وزر گذشته ایم — دل داده ایم ومهر وطن را خریده ایم
چون مرد جمله برسر مقصد ستاده ایم — در های فیض بر رخ کشور کشاده ایم

ازدرد وداغ عشق دل شعله پروریم
پروانهٔ چراغ ترقی کشوریم

اقبال مازخدمت وصدق و صفای ماست — معراج ما به همت و مهرو وفای ماست
عزم متین سعادت هردو سرای ماست — پشت و پناه ما بد و عالم خدای ماست

شاد است از محبت کشور روان ما
روشن بروی اهل وطن دیدگان ما

شیدای ملك وعاشق سربازعسکراست — قربان دین و ملت ممتاز عسکر است
نزد خدا و خلق سر افراز عسکراست — درهردوکون صاحب اعزازعسکر است

در زندگی به قوم و وطن قدرو جاه اوست
ورکشته گشت عرش برین تکیه گاه اوست

چشم وطن به همت ابنای باوفاست — مشتاق سعی وغیرت افراد جان فداست
امروز چون سعادت کشور بدست ماست — گرجان‌دهیم در رهٔ عشقش‌چه‌خوشنماست

کوشیم آنچنان که وطن شادمان شود
ممتاز تر زشوکت خود در جهان شود

ایدل بعشق دین و وطن بیقرار باش — شیدای شان مملکت کهسار باش
سر باز وسر فراز و صداقت شعار باش — هان ای (صبا) بعزوطن جان نثار باش

تا برخوری ز زندگی وروزگارخویش
گیری سعادت دوجهان درکنارخویش

عسکری ترانه

له طبع سخه د جناب امیر محمد خان
د حربیه د مکتب د لمړی صنف متعلم

درته وایم ز ما عسکر ور وره افغانه
ملا دی وتړه خدمت ته پهلوانه

بیا ته و که خدمتونه په مړانه
چه آباد شی د وطن خونه ویرانه

ته اولاد د دی وطن ئی زما وروره
فکر و که د وطن و حق ته گوره

چه ئی سترگی دامید دی نن پرتانه
درته وایم ز ما عسکر وروره افغانه

دوه می ورونه یوملکی بل عسکری دی
ملکی ورور می د قلم د ملگری دی

عسکر وروره ته دشمن که راستومانه
درته وایم ز ما عسکر وروره افغانه

ملا دی وتړه خدمت ته آماده سه
د دشمن و خرابی ته شه تکړه سه

چه ته یوسی خپله برخه په مړانه
درته وایم ز ما عسکر وروره افغانه

دشمنان درته پراته دی شا وخواته
چه ئی خیال د خرابی ده ی هم وتاته

له غفلت له خوبه سه پسی روانه
درته وایم زما عسکر وروره افغانه

ته چه کشینستی له خوبه زما وروره
فکر و که بهوله مه راته گوره

که میړه ئی ور پسی سه ته روانه
درته وایم زما عسکر وروره افغانه

د وطن اولاد پرتا باندی نازیژی
همسایه دشمن له تا سخه بیریژی

پسی یوسه خپله توره په مړانه
درته وایم زما عسکر وروره افغانه

شاه عسکر پروره ظاهر شاه دی
شه اولاد هم د خیر خواه نادرشاه دی

چه آزادی کړی په توره په مړانه
درته وایم زما عسکر وروره افغانه

استقلال مولوی نعمت ته ورته گوره
چه حاصل ئی کړی په توره زما وروره

آفرین دی وی پر داسی خاندانه
درته وایم زما عسکر ور وره افغانه
شه مسلك دی مقدسه عسکری دی
پوست هم تاتن ورزاغوستی دزمری دی
پام کوه چه وار خطانسی ای زوانه
درته وایم زما عسکر و روره افغانه
چه ژرا افسوس کومه نن زه داسی
چه معذوره یم په غوژ ونن ورز ما باسی
زخو ولارم د مسلکه په ارمانه
درته وایم زما عسکر و روره افغانه
په ژراسر تور ولاریم پاك سبحان ته
شه دعا کوم زلمی ظاهر شاه خان ته

خدایه دی لری پرموژ شه مهربانه
درته وایم زما عسکر ور وره افغانه

سرشك روان

باستقبال غزل « یغما »

از طبع جناب غلام جیلانی خان جلالی

اجابت گوهر ناسفته ماندای اشك تدبیری
خدارا چارهٔ نومیدی الا ای ناله تاثیری
مقام دوست برتر پایه از رازو نیاز ماست
کجا برق نفس آنجا رساند آه دلگیری
زلیخارانصیب از عشق یوسف چیست رسوائی
کزین خواب پریشان نیست جز افسانه تعبیری
ازین صحرانوردی نیست حاصل جز گرفتاری
که مجنون ساخت آخر در غم لیلی بزنجیری
شهید تلخکام عشق شیرین کام نتوان شد
ندارد خون بهافرهاد جز نقل اساطیری
درین گلشن بخود لرزیده مرغ بی پر و بالم
بپای گلبن ، زحمت ، کشی بیهوده تقریری
برای دوست گر مشت پر ماهم بکار آید
روم در حلقه دامش سپارم تن بتقدیری
قبول خاطر صافی ضمیران شد ولی ننمود
شکست رنگ عاشق در دل آئینه تاثیری
بر آچون تیر جسته از فشار چله ایصیاد
زمحنت وارهان رم کرده پیکان خورده نخجیری

سخن ور نیستم اما بیاد چشم شهلائی
کنم روز سیاه خویش را باسرمه تحریری

وطن دی کور زموژ

له طبع سخه د جناب گل پاچاخان « الفت »

وطن دی کور زموژ د سترگو تور زموژ او به ئی دی لکه شودی دخپلی مور زموژ
وطن دی کور ز موژ

که ئی آباد نکو ، زان به پی شاد نه کو ددی کاله ده خرابی یو لوی پیغور ز موژ
وطن دی کور ز موژ

راسی چه وکو خدمت په زان قبول کوزحمت غله دانه ده د وطـن سبب د زور ز موژ
وطن دی کور ز موژ

وطن موحق لری کلك پدی کی نسته سه شك بایدچه داحق کری اداهرزوی اوورور زموژ
وطن دی کور ز موژ

دوطن خاوری دی زرتری پیدا کیژی ثمر دی نمك خورددی وطن پلاردی که مور زموژ
وطن دی کور ز موژ

هرسوك داذکر لری د وطن فکر لری دوطن ستر گی کژی شو یدی په لور زموژ
وطن دی کور زموژ

موژ هم غیرت لر و پاس د نعمت لرو ترقی غواری د وطن پاد شا غمخور زموژ
وطن دی کور ز موژ

وطن به کر و شایسته په علم وفن آ راسته کوی خدمت دخپل وطن گوندیان نور زموژ
وطن دی کور ز موژ

وطن محبوبدی زموژ وطن مطلوبدی زموژ که ئی و نه ساتو له خلقو مخدی تور زموژ
وطن دی کور ز موژ

غواری له موژ نه وطن صنعت حرفت له هرتن علم و عرفان روشا نوی شپه ددیجور زموژ
وطن دی کور ز موژ

ادبیات فارسی

درشان وشوکت پشتو

از طبع جناب عبدالخالق خان کنری عضو انجمن

بناز ای بلبل خوشخوان پشتو — که گل بشگفت در بستان پشتو
نسیم دلکشی در اهتزاز است — کنون از طرف کوهستان پشتو
ز لطف فصل و فیض نوبهاری — مطرا شد گل و ریحان پشتو
ز حسن کوشش ناطور افغان — ثمر آورد نخلستان پشتو
توجه کرد چون شاه جوان بخت — بتزئین آمده عنوان پشتو
امید اتحاد از یکزبانیست — دوئی را چاره شد درمان پشتو
عیان در یکزبانی اتفاق است — زبان یك طور، به در شان پشتو
چه خوش بخت وسعادت یافت افغان — که درگوش آمدش اعلان پشتو
خوشا کاطفال مکتب بلبل آسا — خوش الحانند وخوش گویان پشتو
خوشا کز پرتو لطف جهاندار — بسا روشن شده اذهان پشتو
خوشا کزجد وجهد شاه افغان — ظفر یافتیم در میدان پشتو
خوشا کاین عصرظاهر شاهی ما — شده روح وحیات جان پشتو
زمیدان گوی سبقت میربائیم — که شد در دست ماچوگان پشتو
سزد کارم سجود شکر برجا — که نعمت یافتیم از خوان پشتو
بشمشیر زبان ملی خویش — حسودان را کنیم قربان پشتو
زبان گرشد یکی، دل هم یکی به — که باشد یکدلی پیمان پشتو

داتفاق لویه فایده

له طبع سخه دجناب عبدالخالق خان عضو انجمن

اتفاق هسی یوشی دی په دنیا کی — چه بیشانه فوایدلری په خوا کی
که عزت دی که راحت دی که برکت دی — هم حشمت، جلال هر یومل دوحدت دی
اتفاق د سری زیاته سرخروئی کا — په جهان کی ئی شکاره مردانکی کا

د کمزوری قوت زیات په اتفاق شی　　بخت دهغو چه ترورك خوی د نفاق شی
مالیدلی اتفاق کی عجب کار　　راشه واوره په دی باب کی یو گفتار
یو سری ماته قصه کوله وروره　　چه یوه ورز صبا دا ووتم له کوره
یوه پیشو راغله که کورمه په تله کی　　یوه چنر چنره ئی نیولی ده په خوله کی
عجب دا . راغلی پنزه چنر چنری نوری　　دیر په شور او په فریاد خوارئی کمزوری
په پیشو ئی غوتی وکری سم دلاسه　　به مشو کو په نوکار وبی وسواسه
د پیشو ئی پوزه غوژونه سترگی واره　　تول زخمی شو کوروکر خونه ویجاره
وارخطا شوله پیشو خوله ئی کره وازه　　ورنه خلاصه شوه مرغی له دغه رازه
پیشو پاتی میوید . له دردوسوزه　　هیس ئی پاتی په مخ نه وه غوژاو پوزه
دغه حال شه لوی عبرت زموژ دپاره　　اتفاق سه عجب شی دی نکو کاره
که سوك لاس د اتفاق په رسئی کلك کا　　نشته شك چه دشمنان به هکوپك کا
په قرآن کی وایه «واعتصمو» بیاته　　ورپسی «بحبل الله جمیعا» ته
چه معلوم شی درته شان د اتفاق　　زان کنار کر له نفاق اوله شقاق
مچی گوره چه دوی تل په اتفاق وی　　شه راحت درته حاصل په خپل اطاق وی
ترپیدا عجیبه شهد مزه دار شی　　چه شفا دهر مریض او دبیمار شی
مار ، لرم چه اتفاق نه لری دواره　　له وژلو ئی سوك نه غروی غاره

دنفاق او اتفاق «عبد الخالقه»
دغه حال وه وحدت غواره له خالقه

ترجمهٔ لغات :

پیشو ـ گربه ـ چنر چنره ـ کنجشك ـ غوتی ـ حمله ها ـ مشوکه ـ منقار نوکاره ـ ناخن ـ هکوپك ـ حیران وبی حس ـ مچی ـ زنبور عسل ـ لرم ـ گژدم

در کف قدر

مترجم : جناب ر. لطیفی

حیات معمای پیچیده ایست که هر قدر در اطراف آن دقیق شویم بیشتر غوامض و اسرار لاینحل آن پیش نظر ما آشکار میشود.

یکی از شگفت آور ترین عجایب آن همین است که یکی بد بخت میشود بی اینکه شایستهٔ بد بختی باشد، و یکی دیگر به سعادت نایل می‌شود درحالیکه مستحق سعادت نیست ولی رحمت خدا به همه قریب است . . . .

اول شب است، دو پسر و دودختر در اطراف مادرشان جمع شده و از غذای شب استفسار میکنند، مادرشان هم بوسیلهٔ صحبت های شیرین وخوش آیند، آنهارامشغول و منصرف میسازد. تا به این وسیله خواستن نان را فراموش کرده و غریزهٔ طفولیت آنها را بخوابیدن وادار سازد . . .

چیزی نمیگذرد که کوچك ترین دختر ها درحالیکه نصف وجودش بیدار و نصف دیگرش بین خواب وبیداری است خود را در آغوش مادرش می اندازد. مادر، خود را بالای او خم کرده و بوسهٔ به رخسارهٔ رنگ پریده اش گذاشته و با شفقت ونرمی حرکتش میدهد، تابقیهٔ بیداری‌را از وجودش دور کرده وبقیهٔ خواب‌را دران بدمد.

دخترك با وجود گرسنگی بخواب رفته و در وجناتش سرخی زرد رنگی که دلالت برگرسنگی وضعف می نمود شیوع یافت. در بین مژه هایش هم نگاه موهونی‌که دران معنی الم مکنون بود، خوابید، و در لب هایش تبسم محزونی که دران معنی یاس مرکوز بود به گردش افتاد !!

مادر دختر خود را دید که بخواب رفته ولی در ملامح اوخواب قرار نمیگیرد. به سیمایش خیره شده و این نگاه دقیقش چند دقیقه طول کشید . . . کدام حزن

وکدورتی بیشتر وبارزتر ازحزن مادر فقیره است که به‌سیمای دختر خوابیده اش نظر کرده وبه‌چشم می‌بیند که گرسنگی وفقر باهم‌دست مصالحه داده‌اند تا با این صلح خود ها گل شادابی را پژمرده و خزان سازند ! . . .

یك قطره اشك از چشم مادر به رخسارهٔ دختر افتاد . . . سپس مادر بیچاره اشك خود را نگاه داشته و سر خود را بالا کرده و گفت :

یارب !

پسر کوچك تر ناله کرد. و بطرف مادرش دیده وگفت : اینك خواهر ما خوابید. وحالا تنها ما سه نفر باقی ماندیم . . . . آیا غذائی برایما داری ؟

پسر بزرگتر گفت : اگرغذائی موجود میداشت . چه‌مانعی برای آوردن آن‌موجود بود ؟ صبرکن دیوانه ! صبر کن‌که پدر ما بیاید ، تا وقتیکه او نیامده است ، نه غذا و نه قیمت غذا برای ما موجود می‌شود .

طفل کوچك بمادرش گفت : مادر ، آیا چیزیرا که‌صبح وقت بیرون شدن بمن وعده کرد ، خواهد آورد ؟ یااینکه خلاف وعده خواهد کرد . وطوریکه دیروز کردوطوریکه همه روزه میکند ؟

مادرش جواب‌داد : جانم ! تمام چیزهائی را که‌بتووعده‌کرده است برایت خواهد آورد خدا مدد گار اوست .

دختر بزرگتر گفت : مادر . امشب او از وقت مقررهٔ خود دیر تر کرد .

پسر بزرگتر گفت : من میدانم که برای پر کردن جیب های خود از پول دیر کرده است، وخواهید دیدکه امشب چگونه اقبال بما روکرده وشکم هایما را بهرخوراکی خواهش داشته باشیم سیر کنند .

لحظهٔ نگذشته بودکه پدر عایله درحالیکه بزحمت وجود خود را میکشانید پیدا شده و یك قسمت جسمش به پیش آمدن‌عجله داشته وقسمت دیگر به تاخیر راضی بود . . . محبت اولادش‌او را بطرف پیش‌کشانیده وحسرت براحوال آنها عامل تاخیر اومیشد . . .

ودرحقیقت بین رفتار وتوقوف بوده ودرشانهٔ خود صندوقی را که حاوی مال التجاره اش بوده وبا آن روزانه معابر و خیابانها را می پیماید میکشید .

اطفال آمدن پدر شانرا دیده از خوشی و فرحت زیاد دیوانه وار به ولوله و فریاد شروع کردند ، طفل خوابیده هم از صدایشان بیدار شده وهر چهار از جای خود بلند شده ویکدم با مسرت و خوشحالی فریاد کشیدند : پدرما آمد . . . پدر ما آمد .. . اما او باسیمای گرفته و غبار آلود اطفال خود را استقبال کرده و مشابهت به شخصی داشت که در انتظار یك مصیبتی بوده ولی درعوض دومصیبت برایش برسد . جسم و دست های خود را به ایشان گذاشت که به آن چسپیده و در اطرافش جست و خیز میزدند برای خود اوفقط سری که مملو از افکار وآلام بود باقی ماند .

اما زوجه اش فقط چشم خود را بطرف او تعلیق نموده و از چشم های او چیزیرا که باید بفهمد فهمید . نگاه های پر از ناله وشکایت خود را به‌نگاه های نالان وشاکی او حواله کرده از زبانش کلمهٔ باعظمت : یارب ! جستن نمود .

پدر اطفال ، صندوق خود را گذاشته و در پهلوی آن باحالت یاس وافسردگی قرار گرفت . اطفال در اطراف والدین خود جمع شده و طفل کوچکتر گفت : بابا ! آیا مثل عادت دائمی خود باز وعده ات را بجا نکردی !

پدرش جواب داد : نی جانم ، انشاالله بوعدهٔ خود وفا خواهم کرد .

طفل گفت : چه وقت خدا می خواهد ؟ هر روز این کلمه را میگوئی و هیچ چیزی نتیجه نمیدهد ! !

دخترك کوچك گفت : امشب از وقت معینه دیر تر کردی ، ما تا حال چیزی نخورده‌ایم ، آیا نمیدانستی که من گرسنه هستم من باتوجنگ خواهم کرد، ولی بعدازغذا !

پدرش خندهٔ که بیشتر بگریه شباهت داشت ، کرده وچیزیرا که درجیب خود داشت به زوجه اش سپرده و گفت : بگیر این را ، این تمام پولی است که در گردش امروزهٔ خود بدست آورده توانستم . . . .

آیا در جیب او چه بود ؟

یك و نیم شاهی پول سیاه که این شخص در نتیجهٔ سعی و عرق ریزی تمام این روز به دست آورده توانسته بود ، آیا این مبلغ حقیر برای قوت یك عایلهٔ که نه دران نان و نه خوراك دیگری موجود است کفایت میکند خدا رحم کند ! خدا بر مساکین رحم کند ! این چگونه فقر است ؟

اطفال معصوم و بیگناهی که گرسنه گی بیحال و ضعیف شان ساخته و در نزد شان چیزیکه با آن سد جوع نمایند جزفریاد والم یافت نمیشود ، و در اطراف شان هم چیزیکه با آن مصروف شوند غیرتسلی ها ووعده های مادرشان چیز دیگری نیست این مادر حسرت زده ومایوسی که جگری پاره پاره دارد ، اولاد خود را که بمنزلهٔ یك گوشهٔ قلب اوست بچشم می بیند که گرسنه گی از زبان شان صحبت میکند ودرد این گرسنه گی از برق چشمهای شان هم نمودار است . این مادر در مانده و حیران ناله های آنهارا بگوش خود شنیده و آلام ایشان را درقلب خود حس میکند . ولی چیزی ندارد که به آنها بدهد وچیزی هم از دستش ساخته نیست ، لهذا قهراً مجبوراست . هر چیزیرا که می بیند و می شنود باصبر وحوصله تلقی کند . و نفس خود را بواسطهٔ اولاد خود فراموش کرده و بدبختی و کربت آنهارا سربار بدبختی و کربت خود سازد . و اخیراً باچشم های اشکبار به بیند که از دست قدرت چه چیزی جدا شده و بدست زوج او از رزقش میرسد .

پدرسه روزهم میداند که درعقب اوچهار طفلی موجود است که گرسنه گی آنهارا در آغوش مادر بیچاره و عاجزشان شکنجه و عذاب کرده و تنها محبت مادر آنهارا از غذا مستغنی ساخته نمیتواند . . . و میداند آنها درغیرحیات زنده بوده و عودت حیات را درعودت اوانتظار میکشند !! پس هرکوچه ومعبری را ناحیه به ناحیه و قسمت به قسمت پیموده و یك چیز ممنوعی را تعقیب میکند که آن رزقش هست . و بیك چیز مقطوعی میرسد که آن قسمت اواست . یك شی موصولی راهم قطع میکند که آن فقراوست . . . .

ولی باتمام سعی وجانکنی های خود بیش ازچیزیکه درقست اوست دستگیرش نمیشود . . .

و برای یك فقیر غیر از فقر چه مقدور است ؟ وای بحال آنها !! و وای بحال فقرا !!

مرد وزن بمشاوره شروع کرده وهر طفلی خواهشمند چیزی بود در حالیکه این یك و نیم شاهی پول برای خرید هیچ چیزی کفایت نمیکرد . . . .

دخترك کوچك گفت : میخواهم امشب ماهی بخورم ، و از یك ماه می شود که خواهش خوردن ماهی را دارم . وهر وقتیکه میخواهم به امروز و فردا حواله میکنی دیروز دختر همسایه را دیدم که ماهی میخورد ، واگر نمی ترسیدم که مرا خواهی زد قطعاً از او در خواست میکردم . اوبطرف من بانظرهای غرور وخود خواهی دیده ونظر های او چیزیرا که می‌باید بگوید بمن میگفت ، منهم بانظر های حزین بطرف او دیده ونظر های من هم به او چیزیرا که می‌باید بگوید میگفت . . . مژه های مادر از اشك تر شده ونالهٔ از قلبش بیرون شد وگفت : دخترك عزیز وجگر پاره ام ، صبرکن شاید خدا برما رحم کند پسر کوچك تر گفت : من میخواهم برنج بخورم . . .

مادرش گفت : آه ! جانم ، فردا برایت برنج پخته میکنم .

طفل گفت : هرروز ، فردا میگوئید و فردا چیزی بار نمی آورد . . . . در حال میخواهم که برنج بخورم ، والا گریه خواهم کرد . . .

طفل خود را در بغل مادرش انداخته وشروع به گریستن نمود ، مادرش هم از گریه خود داری نتوانسته و او را بسینه اش چسپانید . . . چشم هایش نظیر چشمهٔ بود که از قلب او اشك را گرفته و بیرون میکرد .

دختر دیگر هم بگریه آغاز کرده وپسر هم با او بگریه هم آواز شد . . . .

اما مرد ، باحال بهت وحیرانی ایستاده وطاقت این را نداشته که موقف گریه را در منظر فقر بین زوجه واولادش به بیند ـ در ین لحظه در عالم فکر و خیال سرگردان بوده وگذشتهٔ آسوده وباتجمل خودرا بخاطر آورده سر خودرا حرکت میداد ، حاضر سیاه و تیرهٔ خودرا هم بچشم دیده و بگریه می شد آیندهٔ تیره و یاس آورش هم بفکرش آمده و میلرزید .

بالاخر صبر وحوصله اش تمام‌شده ازحکمت رجولیت بیرون شد . وازمقام‌ثبات ایمان به مغاك یاس ونا امیدی سر از یر گردید . . . بگریه شد . . . گریهٔ که یك مرد میکند . . . چقدر تلخ است گریهٔ مردها !

سرخود را بلند کرده و گفت : یارب . گناه من و گناه این اطفال معصوم من چیست ؟ امشب آنهارا چه بدهم و درهر شبی آنهارا چه میدهم ؟

رفیقهٔ حیاتش گفت : تحمل داشته باش . . . خدا مارا برای این خلق نکرده که فراموش مان سازد . . . مارا میبیند . . . . وقادر ورحیم است . . .

سپس اضافه کرد : حالا بیرون میشوم که یك شاهی را نان و بقیه را پنیر بخرم تا اینها بخورند . فردا بما هر چه خدا خواسته باشد خواهد کرد .

اطفال هم راضی شدند که با نان وپنیر مختصر بسازند . والبته چیزی بهتر از هیچ است . . . بامادرشان یك جا خارج شدند تا در راه مشقت انتظار غذا به ایشان آسان شود . . .

یکی میگوید : خودم نان را میگیرم

دیگرش میگوید : نی ... خودم میگیرم

طفل دیگر اظهار میکند : پنیر رامن نگاه میکنم

چهارمی میگوید : نی من نگاه میکنم . . .

سپس دیگرش میگوید : وقت نان خوردن من پهلوی مادرم می نشینم دیگرش میگوید : نی . من مینشینم

تاوقتیکه چند قدم از خانه دور میشدند مناقشه بشدت در بین شان جریان داشت درین حین مادر . یکی از اطفال خودرا که نزدیك بود بزمین بخورد نگهداشت . که دربن اثنا موازنه اش خراب شده و پول هاهم از دستش خطا خورد ، تا میخواست ازین قضای ناگهانی جلوگیری نماید . ولی قسمت مشئوم

او سبقت کرده ! یك و نیم شاهی را به گل و لای و بعد ازان به خفا سپرد .

خدایا ! ! خدایا ! ! این دنیا چه نیرنگ هائی دارد ؟ نه رحم میکند و نه مروت و شفقت را می شناسد این عایله را اولاً به فقر و نکبت مبتلا ساخت ، بعد از آن به اینهم راضی نشده . فقر و نکبت شان را شدید تر نمود !

شما ای طبقات دارنده و اغنیاء . . . چگونه این معشیت آرام و آسوده بر شما گوارا می شود ، در حالیکه نظیر همچو عایله هائی در حیات وجود دارد ؟

مادر بیچاره دست خود را به گل فرو برده و به پالیدن شروع کرد ، ولی چیزی را یافته نتوانست . . . مجدداً پالید و بهر طرف دست انداخت . ولی بیافتن چیزی کامیاب نشد . درعالم یأس با حالت بهت و حیرانی ایستاده شده و چشمایش عصارهٔ قلب ناکام و درد آلودش را بیرون میریخت . بالاخر اطفال گریان خود را جمع کرده و رو بطرف خانه نمود . ولی چگونه طرف خانه روان شد ؟ . . باز گشتن او مقرون به از بین رفتن تمام امید هایش بوده و هر چیزیکه در اطراف او واقع بود در پیش روی احساسش بسته شد . . چیزیرا که میدید آواز آنرا شنیده نمیتوانست . و چیزی را که می شنید دیده نمیوانست اگر دنیا به تمامها از اطرافش محو و زایل شده و در صفحهٔ وجود جزا وو اطفالش چیز دیگری باقی نمانده بود . درحالیکه بین او و این اطفال معصوم و مایوس هم جزانین و ناله چیز دیگری وجود نداشت . . .

در حالیکه تاریکی راه را با تاریکی یاس و نا امیدی می پیمودند ، طفلك کوچك از آنها پس مانده بود . . این طفل در حالیکه عقب شان میدوید فریاد کرد . مادر . . . یك سکه پول یافتم ! مادرش پول مذکور را از دست طفلك گرفته و دید یك سکهٔ نقره ئین بیست قروشی است . . . .

یا ارحم الراحمین . . . مادرش مجدداً روی خود را گشتانده و اولادش هم بمتابعت او روان شده و راه بازار را گرفتند . (انتها)

پارچه های منتخب

از دیوان خوشحال خان افغان

انتخاب جناب غلام جیلانی خان جلالی

در عزت نفس خود و حماسه گوید :

ه مداح دهیچانیم بی دکشلیو د نورچا په صفت نه لرم یو قال

من مداح احدی نیستم بجز خوبرویان وبرجستگان حسین چنانچه درمدح دیگر کسی کدام شعر مدحیه هیچ ندارم .

نه می طمع له چاده چه مدح و کرم نه می چا سره لباس شته نه تیتال

من نه بکسی طمع دارم تا بدان سبب مدح او را نمایم و نه خوش دارم با کسی از در لباس وتملق خلاف حقیقت پیش آیم .

په ابا او په اجداد و خان سرداریم کار نا می لرم د جنگ او دقتال

از ابا و اجداد خان وسردار و مرد دلیر افغانم چنانکه کارنامهای جنگ و قتال و مردانهٔ من هویداست .

یو پرهار به می لارغ په وجود نه وه بل پرهار به می په تن سو یا په دال

بسا واقع شده که یك زخم من هنوز التیام نمی داشت که زخم تازهٔ دیگری به تن یا سپرم حواله میگردید .

چه قضا د سری نوی سری نه مری که ئی درست وجود په غشوسی غربال

هرگاه اجل مقدر نرسیده باشد تمام وجود انسان که به تیرها چون غربال شود انسان نمی میرد .

نن به درست د هندوستان دولت د دوی وه پشتانه که په نفاق نه وای جهال

امروز تمام دولت هند ازان خودشان می بود هرگاه افغانها از روی جهالت به نفاق گرفتار نمی بودند .

خدایه هومره مهلت ورکره په دنیا کی چه کاڑه کارونه سم کاند خوشحال

خدایا به خوشحال همین قدر مهلت عطا فرما تا امور کج و شکستهٔ قوم خود را راست و درست نماید.

درسعی گوید:

په طلب کی که سستی نه وی باور کره دژو ند و ن او به بیا موندی په کام

هر گاه در طلب مطلوب تنبل نباشی میتوانی آب حیات رانیز برای خود دریافت نمائی.

واره روزی سره ندی برابری کله درد کله دارو کاند ایام

چون تمام ایام زنده گانی یکسان نیست ازین جهت زمانه گاهی بالسان درد و گاهی درمان میدهد.

د مردی اونامردی ترمینزمیل ندی تفاوت ئی په ذره وی یا به گام

در بین مردی ونامردی کدام فاصلهٔ میل وکروه نیست بلکه تفاوت این دو مرحله یا بذره خواهد بود یا به قدم.

چه دبل ترلاسه ورغی دبل شه مردلری په لاس دخپل فکرزمام

هر گاه شخص مغلوب استعمال دست دیگران باشد مالك زمام نفس خود گفته نمیشود، مرد باید زمام افکار خود را در کف خود داشته باشد.

در پند و نصیحت گوید:

سوك چه خپل کسب پریژدی اودبل نسی ترهغه نه به بل نوی عقل خام

کسیکه پیشهٔ خود را گذاشته وکسب دیگری را برای خود اختیار میکند از همان شخص احمق تر در عالم نمیباشد.

که گاوزپه جنگ باتور وی جنگ ئی هیردی چه په سر وخوری چاپیره د ضیغام

گوزن هر چند قوی و در جنگ بهادر باشد اما اگر چپات شیر را بربدن خود بخورد آنوقت چالاکی خود را فراموش میکند.

چه دفکر بدرقه ورسخه نه وی نخته کار به یه لا روانه خلی یوگام

هر گاه بامرد عاقل بدرقهٔ فکر همراه نباشد در مهام امور یك قدم به پیش نمیرود یعنی عقلا تمام امور را از روی سنجش در معرض عمل میگذارند.

پروانه

اثر طبع آقای نصرالله فلسفی

ز گلزار گیتی بگاه بهار — پدید آمدن چون گل از شاخسار
سحر که در آغوش باد سحر — پریدن ز باغی بباغ دگر
ز مستی سر از پای نشناختن — بدوشیزگان چمن تاختن
گهی بوسه بر چشم نرگس زدن — که از جعد سنبل پریشان شدن
که از ناشگفته گل آویختن — گهی اشك باژاله آمیختن
ز مانی شدن در دل لاله تنگ — ز خود بیخبر گشتن از بوی و رنگ
چو باد خزان تاخت بر بوستان — پراکنده شد گل ز باد خزان
پریشان شدن زان پراکندگی — دریدن چو گل دامن زندگی
چنین است آئین پروانگان — خوشا آنکه چونین گذارد جهان

❀ ❀ ❀

هوس نیز ماند به پروانه ای — که مست است هر دم ز پیمانه ای
نه هرگز بیك جای گیرد درنگ — نه دامان خرسندی آرد بچنگ
کشد هر زمان نازی از نو گلی — که از لاله ای گاهی از سنبلی
سرانجام نادیده آرام را — سپارد ره تیر و بهرام را
سوی چرخ گردنده گیرد شتاب
مگر تا در آنجا شود کامیاب

بورا

ترجمهٔ مثنوی آقای نصرالله فلسفی (صفحهٔ قبل
از طبع جناب امین الله خان زمریالی

پسرلی کی دنری لـه گـلزاره — راوتل دگل پهسیر، له شاخساره
دصبا دوژمی غیژ کی په سحر — الوتل لـه باغه بن ته مکرر
سر له پایه دمستی سخه هیر کری — دچمن په شوشو پیغلو ور زغستلی
کله کله دنرگس دسترگو شکل — کله خوریدل کری دسنبلو په اوربل
کله کله لـه غتی نه زریدلی — دژلی په سیر په اشکو ژریدلی
دلاله په زره کی یو گری ننوتی — په پردودبوی اورنگ کی هوش الوتی
چه دمنی باد را والوت پر بستان — سره تو سه گل له باد د خزان
پریشانی هسی له دغه رژیدو نه — لمن سیری له که گل دمرگ له تلونه

خوهمدا رنگه روش دی د بـورا
شه چه پر یژدی په دا دول دادنیا

❀ ❀ ❀

هوس هم په تن پاتیژی و بو راته — کله مست شی دگل بوی کله صحراته
نه یو زای کی په آرام راحت کوی شی — نه لمن دخو شحالی په لاس نیوی شی
هر زمان نازونه وری دنو و گلو — دغا تول او د سوسن یا دسنبلو
نه لیدلی ئی راحت په دی ارمان کی — تن پرمز که روح ئی پورته په آسمان کی

روح کریژی په آسمان کی په شتاب
مگر هلته سی پرخپل مطلب کامیاب

هیئت سفارت خانهٔ مصر متعین دربار کابل حین و رود در بمبائی

ازطرف چپ براست :

(۱) جناب حسن وهبی کاتب وزارت مختاری مصر در کابل (۲) جناب احمد جلال الدین شارژ دافر دولت مصر در کابل (۳) عبدالرحمن خان قونسل اعلیحضرت متبعنه بمبائی (٤) عالیقدر جلالت ماب عبدالرحمن بیك وزیر مختار دولت مصر در ممالك اسلامیه (٥) جناب عثمان حلمی سرکاتب وزارت مختاری مصر در کابل (٦) جناب زیدان بدران ترجمان وزارت مختاری مصر در کابل

هیئت سفارت خانهٔ مصر متعین در بار کابل

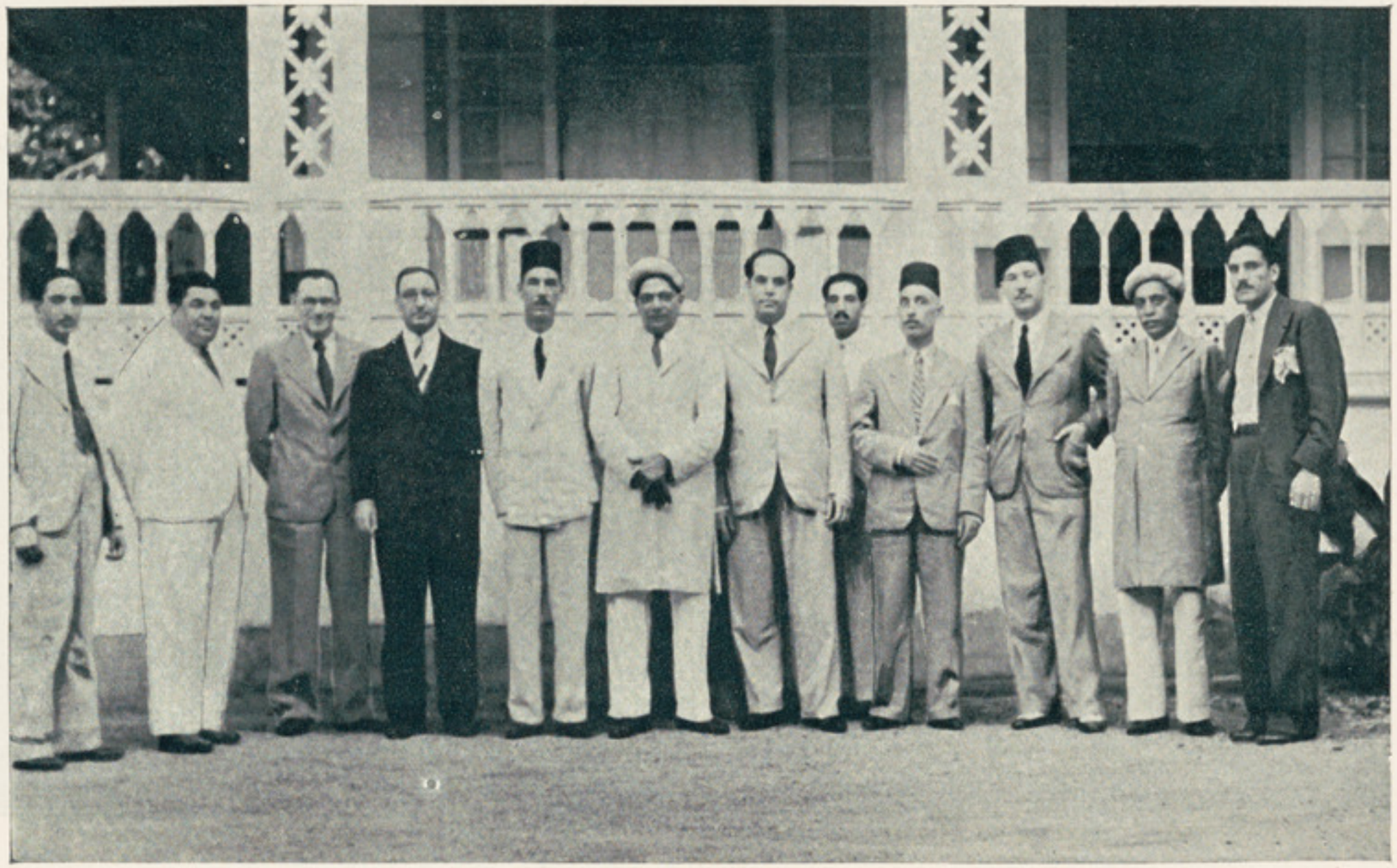

وقتیکه در بمبائی ازطرف اعضای قو نسل گری شاهی افغانستان پذیرائی میشو ند .

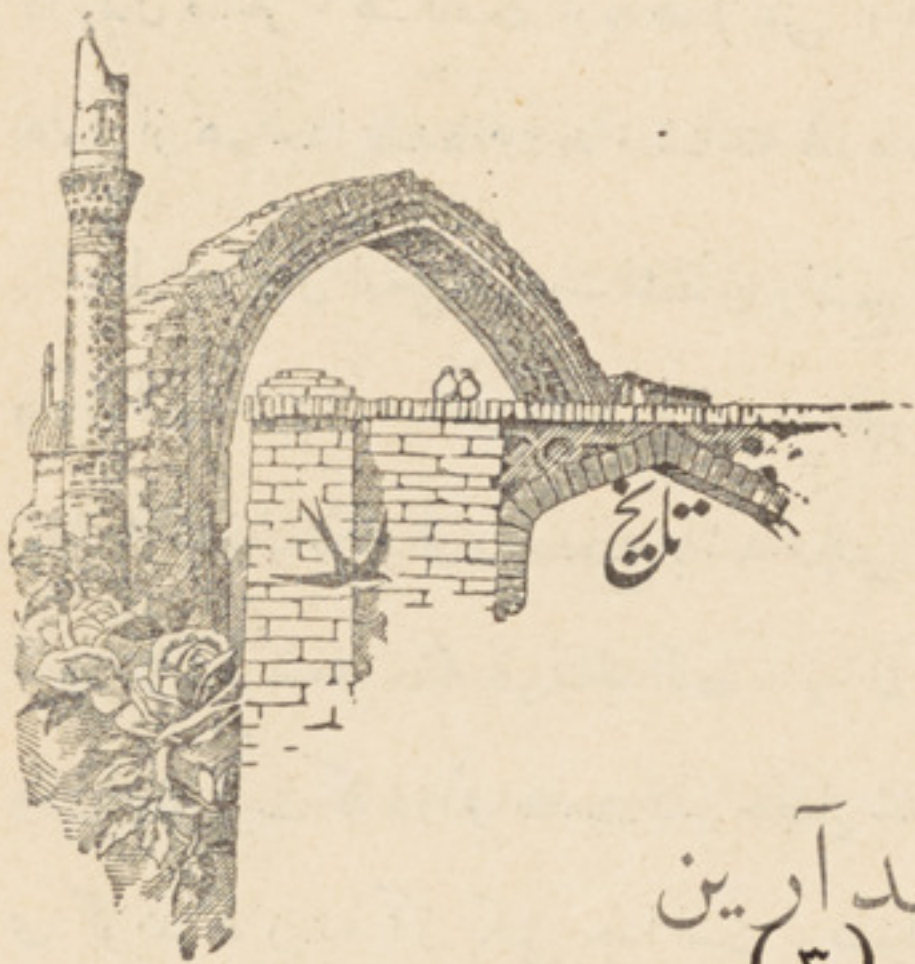

بقلم جناب داکتر هنری هیراس
پروفیسر دارالفنون بمبائی

ترجمهٔ جناب عبدالغفور خان (امینی)
مترجم انجمن

مهد آرین
(۳)

ممکن است چنین معلوم شود که آرین های ابتدائی باطلا و نقره آشنا بوده اند ، ولی حقیقت چنین نیست . درست است نام طلا در سانسکرت واویستا واقعاً بیك شکل دیده شده ، واز نام اویستائی آن لفظ فارسی «زر» اشتقاق گردیده ، مگر درالسنهٔ هند واروپائی اثری ازان دیده نمیشود . کلمهٔ لاتینی «اُورُم» وتمام مشتقات آن ابداً رابطهٔ با «هِرَنْی زَرَنْیَ» ندارد - و لفظ یونانی «کِهِریْ سُوس» معلوم می شود که بواسطهٔ مراودات فنیقه از کلمهٔ آسوری «هُرَسُ» اشتقاق یافته . ازین استدلال می توان کرد که

کلمهٔ « هِرَنْیَ زَرَنْیَ » بسیار قدیم نیست ، بلکه اسم یك چیزی است که درزمان متأخر ، هنگامیکه آریه ها (یعنی آریه های افغانی وایرانی وهندی) هنوز از هم جدا نشده بودند ، شناخته شده .

ولی درلسان ارمنی هم یك اشتقاق واضح از لفظ « زَرَنْیَ » وجوددارد ، وآن لفظ « زَرِكْ » است که درارمنی ، بمفهوم ورق طلا استعمال می شود . حال اگر نظریهٔ فوق ما صحیح باشد ، پس این مسئله را چطور میتوان تعبیر نمود ؟ ـ ملاحظه بفرمائید لفظ « زَرِكْ » فلز طلا مفهوم ندارد بلکه ورق طلا است که دراثر صنعت بشر حاصل شده . طلارا درارمنی « اُوْسْكِ » می گویند که ریشهٔ آن بکلی جدا است . بنابران واضح است که ارمنی ها طلارا بدون ذریعهٔ آریه‌ها ، مستقلاً خودشان می شناختند . برای پیدا کردن دلیل این مسئله که چرا ورق طلا را در ارمنستان بیك نامی که قسمتاً آریانی (یا بهتر بگوئیم ایرانی) است ، می خوانند ، بایستی به تاریخ روابط تجارتی ارمنستان و ایران نظر افگند : ورق طلا بدون شبه صنعت ایرانی بود که به ارمنستان وارد می گردید ، پس درانجا هم طبعاً بهمان اسمی که درمملکت اصلی ویاصادرکننده معروف بود ، (یعنی « زَرِكْ ») ، توسیم یافت .

درمتن ویدا ، نقره بنام (رَجَتَمْ هِرَنْیَمْ) یعنی طلای سفید ، یاد شده .

و ازین معلوم می شود که نقره را هند و آرین ها اندکی بعد از معرفت به طلا بشناختند .

این مسئله فوق العاده است که بسیاری السنهٔ اروپائی ، نقره را بهمان نامی می خوانند که با نام اویستائی ارتباط داشته . درحقیقت ، چون ارمنستان درنقره خیلی غنی بود ، آن را بمقادیر زیادی صادر میکرد ـ و شرقاً به ایران می آمد وغالباً به‌ورق طلا تبدیل می‌شد ـ وغرباً به‌یونان میرفت . از ینجاست که لفظ ارمنی (اَرْکَتْ) و (اَرْتَسْتَهْ) در ایران (اِیْرِزَتَ) و در یونان (اَرْجِیْ رِیُوْس) گردید ـ و از یونان این اسم به روما رفت و از روما بتمام امپراطوری روما انتشار پذیرفت .

و ـ اسماء صنایع

اسماء صنایع زیاده نبوده ـ چه آرین های ابتدائی تجارت نداشتند و صنایع آنها همان چیز هائی بوده که خودشان برای خوراك و یا کار روزمرهٔ خود بدان احتیاج داشتند . واین صنایع را به‌صنایع خانگی وصنایع عامه میتوان تقسیم نمود .

صنایع خانگی :

مهمترین آن مواد خوراکه بوده . شك نیست آرین های ابتدائی ،

مسکه و پنیررا خوب می شناختند ـ واسماء این ها که دارای یك ریشهٔ واحد اند در بسیاری السنهٔ هند و اروپائی یافت می شود ، مگر طرفه اینجا ست که در اشارات و دلالات ضمنی از هم اندك فرق دارند .

مثلاً لفظ (سار) درسانسکرت بمعنی ماست ـ لفظ یونانی (اُورُوس) و لفظ لاتینی (سِیرُمْ) بمفهوم آب پنیر ـ و لفظ سلاوی قدیم (سِیرُ) برای پنیر ولفظ لتوانی (سُورِسْ) برای ترکیب دیگرشیر ، استعمال میشود . همچنین لفظ سانسکرت (اَنجنَ) ولفظ لاتینی (اُنکُوِنتُم) مرهم معنی دارد درحالیکه لفظ سلاوعالی قدیم (اَنْخُو) و (اَنکُو) ولفظ جرمنی (اَنْك) مفهوم پنیر را افاده می کند . شاید بعضی ها خیال کنند که لفظ اویستائی (تُوِیرِیَ) و لفظ یونانی (تیرُوس) و لفظ لاتینی (بُتی رُمْ) که دوی اول پنیر و آخر مسکه معنی دارد ، نیز ممکن است ریشهٔ آریانی ابتدائی داشته باشد . ولی قراریکه معلوم می شود آرین های ابتدائی هندی ، لفظ (تُوِیرِیَ) را از تاتار ها یا سیت های همجوار گرفته اند و نام مذکور ازینجا به یونان و روم سرایت کرده است (۱) .

از بیان فوق معلوم می شود که این سه محصول شیر ، یعنی ماست ومسکه

(۱) آثار قبل التاریخ تالیف شرا در ـ ص ۳۱۹ .

و پنیر را آرین های ابتدائی پوره می شناختند ـ و هم همین مسئله بطور غیر مستقیم به وفرت مواشی و چراگاهای آنها در موطن اصلی شان ، دلالت می کند .

چربی را نیز می شناختند ـ و بهمین دلیل است که لفظ (جُس) در لاتینی و لفظ (جُوس) در انگلیسی ، عبارت از یخنی ایست که چربی داشته باشد . در سانسکرت ، چربی را (یُوَس) و در لتوانی (جُسْز) ودر سلا و قدیم (جُخَ) می گویند .

یك نوع مشروب که بهمرای عسل ساخته می شد نیز برای شان معلوم بود . ولی جزء مستی آور مشروب مذکور را نمی توان معلوم کرد ، زیرا از لفظی که در بعضی السنه ، (شراب انگوری) معنی می دهد ، ثابت نمی شود (اگر چه محتمل است) که لفظ سانسکرت (مَدْهُ) در مفهوم خود عمومی ترین الفاظ است و بمعنی مشروب عسلی ـ شهد آب ـ مشروب شیرین ـ خوراك ـ شیرینی و شهد استعمال می شده . در اویستا همین لفظ فقط (مشروب شیرین) معنی دارد . درجرمنی (مِیدُ) برای شراب انگوری در سلتی قدیم (مِدْ) برای (مشروب عسلی) مستعمل می گردد ـ زبان لتوانیائی دو لفظ دارد که از یك ریشه مشتق شده ـ یکی (مِدُوس) بمفهوم

(مشروب عسلی) و دوم (میدُوس) بمعنی شهد .

قبل از اختتام این قسمت ، بایستی از لفظ دیگری که در بسیاری السنهٔ هند و اروپائی ، (و لو با تفاوت اندك در اشارات و دلالات ضمنی) وجود دارد ، تذکر داد : در سانسکرت ویدا ، توله را (تُونَوَ) می گویند درحالیکه کلمهٔ جرمنی (تُونُوس) و کلمهٔ لاتینی (تُونُس) ، نغمه و آهنگ معنی دارد ، فرق در معنی این کلمات ، فقط فرق بین علت و معلول است . توله را که بی شبه در خانه و وطن ساخته می شده ، آرین های ابتدائی استعمال می کردند ـ در حقیقت توله همواره رفیق شبانان هر کشور بوده و وفرت مواشی در نزد آرین های قدیم ، نیز وجود توله را در بین ایشان تائید می کند . چون نی وچوب بیت اغلباً درلب دریاها و کنار تالاب های آنها می روئیده ، شبانان آنها حتماً ازان توله ساخته‌اند .

صنایع عمومی :

کلماتی که باین گونه صنایع دلالت می کنند ، بقرار ذیل اند :

تیر : سانسکرت : (اِشُ) ـ اویستا . (اِس) ـ یونانی : (اِیُوس) .

درفش : سانسکرت : (آرا) ـ جرمنی عالی قدیم : (اَل) ـ لتوانیائی : (پِلَ) .

تبر : سانسکرت پَرَسُ ـ یونانی : پِلِکُس ـ

محور (میلهٔ چرخ) : سانسکرت : اَکْش ـ یونانی : اَکْسُونْ ـ لاتین : اَکْسِسْ . جرمنی عالی قدیم : لتوانی : اَسِزْس .

زهٔ کمان : سانسکرت : جیا ـ اویستا : جِیَ ـ یونانی : بِئُوسْ .

گادی : سانسکرت : رَتَهْ ـ لاتین : رُوتَ ـ (ارابه) ـ سلتی : رُوتَهْ جرمنی عالی قدیم : رَدْ ـ لتوانی : راتَس .

زوبین : سانسکرت : ساسْتَرَ ـ یونانی : کِسْتْروسْ .

گُردُم (کلوله گی مرکز ارابه) : سانسکرت : نَبْهی ـ سلاو : نَفْ ـ فرس قدیم : نَبِسْ .

بیلچهٔ کشتی : سانسکرت : اَرِتْرَ ـ یونانی : اِیرِیتْمُوسْ ـ جرمنی عالی قدیم : رُودَرْ .

قلبه : سانسکرت : کُشْرَ یونانی : کُسْرُونْ .

کشتی : سانسکرت : نَوْ ـ یونانی : نُوسْ ـ لاتین : نَوِسْ ـ سلتی : نُوی لتوانی : نَوْ ـ جرمنی عالی متوسط : نَوْ .

سنگ فلاخن : سانسکرت : اَسَنْ ـ اویستا ـ اَسَنْ ـ یونانی : اَکُونْ .

شمشیر : سانسکرت : اَسِ ـ لاتین : اِینْسِسْ .

ارابه : سانسکرت : کَکْرَ - یونانی : کِیکْلُوسْ سلاو قدیم : کُولُو سلاو : هُوِیوُلْ -

یوغ : سانسکرت : یُگَ - یونانی : دُزْگُونْ - لاتین : جُگُمْ - لتوانی یُونْگَسْ - سلاو : یُكْ کمیری : اِیْوُو .

در جدول فوق بسیاری چیز هائیست که از چوب ساخته شده مثل : گادی - ارابه - کشتی - بیلچهٔ کشتی - یوغ - وازین ، مقدار معتنابهای شاه‌تیر و وجود جنگلات در سر زمین آرین و یا نزدیك بموطن ایشان ، معلوم میشود .

یکعده اسلحه نیز بایستی از فلز ساخته شده باشد ، از قبیل : تبر - زو بین نیزهٔ کوتاه - وشمشیر - موجودیت مس‌را دروطن اصلی آرین‌ها قبلاً اثبات نمودیم اسلحهٔ مذکور را هم از همین مس می ساختند - و لا اقل بعضی ازان مانند پیکان وتبر ، درزمانهٔ قدیمتر ، ازسنگ هم ساخته می شده . آرین ها بدون تردید از دورهٔ سنگ درگذشته واشیا و اسلحهٔ خودهارا پس از دریافت مس ، بپایهٔ تکمیل رساندند . آرین ها موقع انتشار خویش ، در دورهٔ قبل التاریخی Chlcolithic (دورهٔ مس) زندگی میکردند .

وجود کشتی و بیلچهٔ کشتی نیز استنباط سابق ما یعنی موجود بودن دریاهارا در مملکت شان ، تائید می نماید . و اینکه این کشتی ها ، مخصوص دریا ها بوده نه از بحر ، ازین حقیقت معلوم می گردد که بیلچه در زبانهای هند و اوروپائی ذکر شده ، ولی بادبان کدام نام مشترکی درین زبانها ندارد .

نتیجه

از روی مدارك فوق ـ به آسانی میتوان سر زمین اولیهٔ آرین ها رادریافت نمود :

مملکتی که آرین های اصلی دران توطن داشتند ـ بالعموم هموار بود، رودها وبعضی دریا ها دران جریان داشته بکرات مزاحم راه آنها میشد ـ بر روی دریا های کم عرض پلها بود ودرجاهای عریض که گذر میدادغالباً سنگ مانده می گذشتند . وگاه گاهی کشتی های بیلچه دار را استعمال میکردند .

زمین آنها حاصل خیز بوده، چرا گاها وحبوبات و دانه ها و ترکاریهابوفرت داشت تالاب ها و زمین های باطلاقی (که در میان و اطراف آن سمور آبی و سگ آبی زندگی داشته و درمیان چوب های بیت بلند وانبوه خودرا پنهان میکردند) راه های آنها راقطع می کرد . آب بباعث بارانهای وافرو ذوب شدن برف ها خیلی وافر بود . بسبب برف باریهای شدید . زمستان آن دراز و سخت بود ، و چون برف ها ازمیادین میپرید ، تابستان خیلی شدیدی حکمفرما می شد .

مواشی هم خیلی زیاد بود ـ گاو شیری ، نرگاو ، گاو جوانه ـ بز و گوسفند ، عمومیت داشت ـ اسپ های ـ تیزرفتار ، میادین وسیع آن رالگد مال میکرد ـ مگر ازشتر اثری نبود . خرگوش هادرحواشی مزارع ، خانه داشتند ـ و بودنه هادرشاخسار های آن به الحان شیرین و یك نواخت خویش مترنم بودند . خنزیر وسگ در اطراف دهکده ها و قرا می دویدند . موش نیز بکثرت وجود داشت و بعضی ازان شاید موشهای کوهی بود . موقعیکه درختان شگوفه می آورد ـ زنبوران عسل مشغول وظیفهٔ بهاری میشدند . شاهین‌ودیگر پرندگان شکاری ـ دراطراف مساکن بارها دیده می شد ـ و شغال آرامش شب راباآواز زشت خود ـ اخلال میکرد .

درحوالی این زمین ها ـ کوهای پردرخت (بخصوص درخت صنوبر وغوش که بابرف مقاومت کرده بتواند) وجود داشت ـ و مردم چوب آنرا برای خانه ، اسلحه و افزار

استعمال میکردند. درین جنگلات گرگ و خرس هم زندگی داشت. کنده چوب هارا برای اینکه در زمین های پائین تر. برسانند. در انهاریکه بدان صوب می رفت می انداختند. اقسام مار ها خموشانه به زیر برگهای ریخته می خزید و حتی به مزارع و چراگاها میرسید. معادن مس در منطق کوهی وجود داشت و ازین فلز، اسلحه و دیگر افزار می ساختند.

آیا این مملکت مینو نشان کجا بوده؟

اینك نظریات فضلارا ذیلاً مورد امتحان قرار داده می‌سنجیم که آیا اوضاع طبیعی موطن آرین ها با قطعاتیکه فضلای مزبور، سر زمین آرین قرار داده اند، مطابقت می کنند یاخیر:

اولاً. جدید ترین نظریه را که جزیرهٔ داستانی «ویلان» Velan را موطن آرین میخواند. بایست تردید نمود. زیرا اگر باین جزیره می بودند. بحر را می شناختند. «سپناسند هوی» پنجاب وسند را نیز بایست رد نمود. چه اگر بدانجا اقامت می داشتند فیل، کرگدن و پلنگ را می شناختند (۱). «منطقهٔ منجمده» که نظریهٔ «تلك» است. نیز غیرمحتمل است. زیرا چگونه ممکن بود درین مناطق منجمد. اقلیم حاره را می دانستند؟

اما راجع به نظریهٔ آسیای مرکزی. کشفیاتی که هیئت امریکائی در داخل و اطراف «انو» Anau واقع در ترکستان روسی. نموده اند. و کشف یك زبان جدید آریائی یعنی زبان طخاری در کوهای پامیر بشرق هندوکش. تا اندازهٔ این نظریهٔ امروزی را ممکن نشان میدهد. درینجانیز Equus Caballus Pumpellyi یعنی اسپ تیز رفتار موطن آرین هادرصحراها بسهولت تمامی میرود. ولی ازحیوان شاخص وبرجسته ترین میادین وسیع. یعنی شتر. حتی در لغات هند و اروپائی. تذکر نرفته است. بر علاوه. این سر زمین. با اینکه در تابستان خیلی گرم و در زمستان سرد است. مگر چنانکه شایان

(۱) تمثال این حیوانات در بسیاری مهرهای مکشوفه از «مهنجو دیرو» نقش شده.

موطن آرین ها است ، نه منابع وافری و نه چراگاهای متعددی دارد . زنبور عسل هم درین صحاری وسیع ، بکلی ناپیداست . بنابران ، آسیای مرکزی نیز وطن آرین های ابتدائی شده نمیتواند .

همچنین است اناطولیه . زیرا درفلات اناطولیه ابداً زمین های باطلاقی یافت نمیشود. برعلاوه ، شیر را درین صفحات ، درسه هزار سال قبل المیلاد می شناختند . پس چگونه ممکن است چنین حیوانی که پادشاه جنگل است ، از نظر آرین های ابتدائی برکنار مانده باشد ؟ وانگهی لفظ شیر . که درالسنهٔ هند و اروپائی مشترك باشد . وجود ندارد.

وادی دنیوب از نقطهٔ نظر او را گرافی (جغرافیای طبیعی کوها) اشکالی وارد نمیکند ـ یعنی سواحل شمالی این دریا و اراضی اطراف آن ، باوطن آرین های اصلی مشابهت خوبی دارد . و حیوانات و نباتات آن نیز کما بیش همان اند ، مگر در عین حال ، شامل معادن طلا و نقره بوده و از مس اثری نیست .

منطقهٔ قفقازیه ، اگرچه درختان مخروطی در هر نقطهٔ آن یافت می شود ، وخرس هم در کوه ها و هم در وادیهای آن زندگی میکند ، لیکن اراضی باطلاقی در دامنه‌ها و وادی های کوهای قفقاز وجود ندارد ـ و در وادی های قسمت شرقی آن هیچگونه گیاهی یافت نمی شود برعکس پلنگ ـ یوز ـ و کفتار در منطقهٔ قفقاز خیلی عمومیت دارد ، و اگر قفقازیه ، مهد آرین می بود ، حتماً این حیوانات را می شناختند .

جرمنی شرقی پولیند و اوکراین ، اقلیم شدید ندارند . گرما درین مناطق ابداً حس نمی شود ـ و از اسپ تیز رفتار آرین ها ، نشانی نیست . فقط اسپ تنومند . جنگلی جرمنی Equus Caballus Pumpellyi وجود دارد که برای بارکشی خوب بوده ولی برای مسابقه بدرد نمی خورد .

آرین های مزبور از دنمارك نیز نیامده اند ، چه درآنصورت بایستی بحر را میشناختند بهمین دلیل ، سویدن و ناروی را نیز میتوان تردید نمود . برعلاوه ممالك اخیرالذکر

زر خیز هم نیست ـ فقط یك طبقهٔ خیلی نازك از خاك زراعتی دارد که به شادکامی نمیتوان ازان چیزی حصول کرد .

فنلیند ، چراگاها و مواشی قابل ذکر نداشته و نزدیك بحر واقع است .

پس یگانه منطقهٔ که اوضاع و شرایط طبیعی آن باموطن آرین ها مطابقت میکند روسیهٔ جنوبی و بخصوص همان قسمتی است که در امتداد مجرای وسطی و علیای دریای « والگا » منبسط گردیده. تمام قسمت جنوبی روسیه، حاوی خاك سیاهی است که Chernosen نام داشته و نهایت حاصل خیز است . جنوب و الگا ، عبارت از ستپ ها (دشت های بدون درخت) بوده و نژاد مخصوصی از اسپ های کوچك وباد رفتار ، دارد . بعضی قسمت های این ستپ ها ، باطلاقی و برخی دارای درختان وافری بوده و جزائر زمردینی را تشکیل میدهند . در تمام این سرزمین ، چراگاهای غنی و نیز گوسفندانی موسوم به استر خان (۱) وجود دارد که از پوست آن کلاه می سازند . قسمت شمالی این ناحیه ، کوهی بوده و درختان مخروطی گوناگون دارد . و همین حصه ، بخصوص شمال شهر « اورمبورگ » واقع بردریای والگا ، غنی ترین منطقهٔ معادن مس ، درتمام خاك روسیه است . معادن مس آن متعدد ، و طلا و نقره فعلاً نایاب است .

این سرزمین را که آرین های ابتدائی دران بصورت خانوادهٔ بزرگی عرض اندام کرده و کنون در تمام قارهٔ آسیا و اروپا منتشر اند ، انسایکلو پیدیا برتیانیکا چه خوب وصف میکند :

« منطقهٔ ستپ ها را که عبارت ازتمام روسیهٔ جنوبی باشد ، بدوقسمت میتوان تقسیم نمود : قسمت وسطی ستپ ها و قسمت ستپ های خاص ، قسمت مقابل قسمت وسطی و خود قسمت وسطی ستپ ها ، شامل مناطقی است که محل مجادلهٔ اقلیم اروپای غربی و آسیائی و نیز از ستپ ها و جنگلات میباشد ـ و اوسط درجهٔ حرارت سالیانهٔ آن

(۱) استر خان ، نام قسمتی از ستپ های روسیه بوده وغیر ازان قسمتی است که ما آنرا مهد آرین میخوانیم . مگر گوسفند مزبور در هر دو قسمت آن یافت میشود .

بین ۵۹ و ۶۳ است و از طرف شمال با خطی محدود است که از « اکاتری نوملوف » و « لوگانسك » می گذرد ـ و بجنوب این خط ، ستپ های خاص آغاز می کنند که تا بحر گسترده شده و تا پای منطقهٔ کوهای قفقاز میرسد .

ستپ های خاص ، دشت های خیلی زرخیز ومرتفع واندك پست و بلند بوده وانهار متعددی دارد که درتابستان خشك میباشد . پستی و بلندی آن درظاهر چندان محسوس نیست ، حتی یك درخت هم دران دیده نمی‌شود . فقط یکعده جنگلات کوچك وانبوه در چقوری ها و وادیهای عمیق در یا های آن پنهان است . برطبقهٔ ضخیم خاك سیاهی که روی ستپ هارا پوشیده ، نباتات زیادی در بهار می روید ـ و پس ازانکه گیاهای سابق بکلی سوخته از بین میرود ، ساحهٔ درخشان و زمردینی عرض اندام می کنند ـ مگر دراثر اشعهٔ سوزان آفتاب و باد های گرم مشرق ، بزودی گلیم آن چیده میشود ورنگ آمیزی ستپ ها بسرعت سحر آمیزی تغیر پذیرفته و فقط گل برگهای سیمین گیاهای ستپ که در دریای باد مانند امواج در حرکت اند ، داغهای زردی درسینهٔ ستپ می گذارند ، سیاح چندین روز ، ازسائر نباتات اثری نمی بیند ، حتی وقتی به مناطق همجوار و خشکیدهٔ کسپین میرسد ، همین گیاه ها هم ناپدید گشته و شوره زار های ریگدار ، جای خاك سیاه را میگیرد . اینك درهمین جا صحرای « آرال ـ کسپین » آغاز می کنند . مگر ستپ مذکور . چنانکه درنظر اول معلوم میشود ، بکلی خالی از درخت هم نیست ، بلکه درختان آلو بالوی دشتی ـ زرد آلوی دشتی ـ صنوبر و دیگر بته هائی که ریشهٔ عمیق میدوانند ـ در چقوری ها و نشیب های دره ها وجود داشته ستپ های مزبور را حسن و رونق شاعرانهٔ می بخشد .

ولی بدبختانه بسط زراعت به این بیشه های قشنگ (که اهالی بنام « جزائر » میخوانند) مهلك گردیده تبر و قلبهٔ دهقان بیرحمانه آنهارا پی میکنند :

نباتات اعماق دره های باطلاقی ووادیهای انهار و دریا ها بکلی طور دیگر بوده و دراثر خاك مرطوب آن است که درختان بید Salicineae انبوه انبوه روئیده وبدور

آن بته‌های افسنطین Wormwood ودرختان خاردار رسته ودرمیان آنها بیشه‌های کوچك وغنی گسترده و در حواشی آن انواع مختلفهٔ گیاهای طبی و خوردنی سبز کرده است . در حالیکه در مصب های دریا های بحر سیاه در سایهٔ نی زار های نا قابل ورود Arundo Phragmites نباتات جنگل پناهنده شده‌اند ، زراعت بزودی قیافهٔ ستپ را تبدیل‌داده مزارع گندم جانشین بیشه‌هامی‌شود ورمه‌های گوسفند، گیاهای حقیقی ستپ را تباه میکنند .

انواع خیلی زیادی از نباتات که در منطقهٔ جنگل معدوم اند ، درین ستپ ها عرض اندام می کند. صنوبر سکا تلیندی تاکنون درتمام ریگزار ها می‌روید وعرعر سیاه و سفید خیلی عمومیت دارد . عدهٔ انواع نباتات طبی و خوردنی بسرعت‌رو بزیادت گزارده ، و بانطرف والگا ، انواع نباتات آسیائی بانباتات اروپای غربی می افزاید . (۱)

وصف حیوانات ستپ های مزبور نیز قابل خواندن است : ـ

« درمنطقهٔ مقابل ستپ ، انواع خاص حیوانات جنگل، مانند Tamias Striatus و Pteromys Volans مفقود گردیده ولی موش‌خرما (Sciurus Vulgaris) وخرس هنوز درجنگلات آن دیده می شود . خرگوش و روباه رو بزیادت اند . پرندگان آن رو به قلت است. معذلك ، جنگلات ستپ و بیشترازان جنگلات منطقهٔ مقابل ستپ ، به بسیاری پرندگان حتی Caqercailizie , Haze-hen , Wood_cock پناه میدهد .

مگر تبائی جنگلات و ترقی زراعت گندم در بیشه ها ، از وجود حیوانات ستپ کاسته میرود . نوع حیوانات درنده وموش خرمای دشتی هم ازبین رفته میرود حیوانات کرم خور بباعث گم شدن حشرات ، رو بندرت گذارده ، مگر حشرات موذی حاصلات ازقبیل Suslik و موش خرمای دشتی کیسه دار (Spermophilus) وکرم های مضره ، آفات حقیقی زراعات آن است .

(۱) انسایکلوپیدیا برتانیکاج ۲۳ ص ۸۸۲ .

داکتر « شرادر » که اثر معروف اومعنون به « عتائق قبل التاریخی ملل آرین » بمن خیلی کمك نموده ، یك معادلهٔ خیلی دلچسپ را باساس زبانشناسی پیشنهاد میکند که بقرار آن سواحل والگا ، مهد آرین ثابت میشود . نامبرده میگوید : « دریا » در چندین السنهٔ هندو اوروپائی ، یك نام مشترك دارد ـ مثلاً در سانسکرت : سِرَوَ ـ کِرسِرَوَ بمعنی نهر کوهی ـ در یونانی : رُوَا ـ و در لتوانیائی : سِرِیُووَ : وریشهٔ این کلمات معلوم میشود که سِرَوْ ـ یا « شُرُ » بمعنی « جریان » بوده . اتفاقاً بطلیموس دریای والگارا بنام « را » یاد کرده وهمین نام را فنلیندی ها بصورت « رُو » برای دریای والگا اطلاق میکنند . درحالیکه هر دونام مزبور (« را » و « رو ») واضحاً اثر باقیهٔ از کلمهٔ قدیمی آریانی یعنی « سِرَاوَ » بمفهوم « نهر » میباشد ـ وآرین‌ها . والگا کلانترین دریای مملکت خویش را باین نام میخواندند . » انتها .

هر کو با مور خیر فعال بود — از بهر کسان بکار تمثال بود
شاید که تنش مدام سالم باشد — شاید که دلش همیشه خوشحال بود

هر کس که ره ورسم قناعت گیرد — پیوسته بخوی نیك عادت گیرد
هرگز نکند بغیر مشروع قیام — نه رشوه دهد بکس نه رشوت گیرد

گر بسر آنی که فلك کام دهد — در کف همه نقد عیشت ایام دهد
انجام وظیفه ده که کس کام ندید — جز آنکه وظیفه را سر انجام دهد

« قاری »

حفریات بگرام

یا

اکتشافات قیمت دار تاریخی

دعوت بافتخار هیئت عتیقه شناسی فرانسه

نگارش جناب سید قاسم خان « رشتیا »

اوشات علمی که اخیراً در علاقهٔ بگرام از طرف هیئت عتیقه شناسی فرانسه، بعمل آمده چنان آثار تاریخی قیمت داری را مکشوف ساخته که از اثر آن پرتو جدیدی بر تاریخ دورهٔ قبل الاسلام افغانستان، افتاده و نیز بسا آبدات نفیس دران منطقه از زیر خاك بیرون آمده، که پس از نمایش یافتن در موزهٔ کابل، موجبات دلچسپی عموم را فراهم نموده است.

بگرام یکی از بلاد تاریخی وطن عزیز ما و بنا بعقیدهٔ اکثر مورخین و مستشرقین و علمای عتیقه شناسی مرکز « کاپیسا » ی قدیم وتاریخی بشمار رفته، بر لب دریای پنجشیر در (۷۰) کیلومتری شمال کابل حالیه واقع و در زمانهٔ قبل الاسلام دارای مدنیت وآبادی بزرگی بوده است. این شهر تاریخی که « هیوان تسانگ » زائر معروف چینی درنوشته‌جات خود تذکار نموده و آنرا یکی از مراکز با رونق عصر خودش خوانده و بعد از آن دراثر فتوحات اسلامی کاملاً متروك وزیر خاك شده بود، در ۱۵ سال پیش زمانیکه کاوشات آثار عتیقهٔ افغانستان بموجب قراردادی به علمای عتیقه شناسی فرانسه واگذار کرده شد (۱) موسیو فوشه رئیس اولین هیئت مذکوراین نقطهٔ تاریخی را معاینه وچون دران موقع آمادگی لازمه برای اجرای حفریات صحیح در دستش نبود، پس ازاندك تفحص جایگاه حقیقی شهر را بصورت حدس علمی تعین و کار حفریات اصولی را برای وقت دیگر واگذار کرده بود. تا آنکه بالاخره دربهارسال ۱۳۱۶ هیئت عتیقه شناسی فرانسه بسر کردگی موسیو « ژوزف هاکن » و همکاری خانم مشارالیه وموسیو « ژان کارل » وموسیو « مونیه » تحت نظارت جناب احمد علی خان کهزاد معاون شعبهٔ تالیف وترجمهٔ انجمن ادبی و دیگر نگران های افغانی، کاوشات حقیقی را درین منطقه آغاز و در ظرف سه ماه اکثرآبادیهای شهرقدیم از زیرخاك

---

(۱) قرارداد درسال ۱۳۰۱ش (۱۹۲۲ع) عقد و موعداعتبار آن (۳۰) سال بوده، بموجب این قرار داد اشیای منحصر بفرد تعلق به افغانستان وباقی اشیاء علی السویه بین طرفین تقسیم میشود ومصارف حفریات بعهدهٔ فرانسه میباشد.

بیرون شده ، درین آبادی ها که مشتمل است برعبادتگاه ها ، کاروان سرای ها و بازارها و عمارات شخصی وغیره بسا آثار نفیس از گل پخته ، انواع سنگ شیشه ، عاج و فلزات مختلفه بدست آمده است که علاوه برسرمایه دار ساختن موزه خانهٔ کابل ، و موزه خانهٔ شرقی فرانسه « موزه گیمه » ازنقطهٔ نظر تاریخ قدیم وطن عزیز و چگونگی مدنیت های آن حتی از رهگذر تاریخ جهان نیز فوق العاده قابل استفاده میباشد .

درین باره تاجائیکه درضمن صحبت با فاضل دانشمند موسیو ژوزف هاکن به نگارنده معلوم شده ، گویا حفریات بگرام و نتائج حاصله از آن ، یك امتیاز خاصی دارد که نظریهٔ جدیدی را در تاریخ قدیم بوجود آورده نظریات سابقه را تعدیل میدهد .

اگرچه برای روشن ساختن امتیاز مذکور و اثبات علمی آن جناب پروفیسر هاکن تالیف و نشر کتاب ضخیمی را درنظردارد که مواد ابتدائی آنرا با تصاویر و اشکال آثار مکشوفه جمع و البته پس ازمطالعات و مقایسات علمی که بزودی در کتب خانه های اروپا بعمل خواهد آورد ، به طبع و نشر آن مبادرت خواهد نمود ، ونیزطوریکه فاضل مشارالیه وعده کرده ، بزودی خلاصهٔ تحقیقات خویش را بغرض درج سالنامهٔ سال ۱۳۱۶ بانجمن تقدیم خواهد کرد ، ولی بازهم در انتظار نشریات علمی مذکور برای آنکه هموطنان عزیز وسائر خوانندگان این نامه ، که بافتخارات تاریخی و ملی این خاك علاقه دارند ، معلومات مختصری نسبت به چگونگی حفریات بگرام ، حاصل کرده باشند ، اینك در ذیل این سطورسعی میکنیم تادرضمن چند کلمهٔ مختصر و بعبارت سادهٔ علمی ، خصوصیات آثار مکشوفه از بگرام را خاطر نشان نمائیم :-

غالب خوانندگان عزیز اطلاع خواهند داشت که تکنون در افغانستان باثر حفریات وکاوشات علمی که بعمل آمده ، باتفاق آرای علمای تاریخ و عتیقه شناسی راجع به مدنیت هائی که درین سرزمین رواج داشته چنین یك نظریه قائم شده بود که در حدود (۲۰۰۰) سال (۱) پیش دراثرلشکرکشی اسکندرمقدونی بطرف مشرق ، مدنیت یونانی که طبعاً بواسطهٔ اتباع اسکندر واخلاف او بمشرق زمین نفوذ کرده ، این تمدن از راه بلخ در افغانستان پیش رفته بالاخره در علاقهٔ شمال غرب هند (که گندهارا نام داشت) با یك مدنیت بزرگ شرقی که عبارت از تمدن بودائی بوده باشد ، مقابل گردیده و از تلاقی آنها در سرزمین گندهارا که مرکز بارونق تمدن وصنائع بودائی بود ، صنعت مختلط یونانی وبودائی « گریکو بودیك » بوجود آمده است که این صنعت عبارت ازآمیزش بسیار نفیس وقیمت دار مهمترین صنائع قدیم شرق وغرب بوده ، درجنس خود در تمام عالم بی نظیر گفته میشود .

---

(۱) سنهٔ رسیدن اسکندر به بلخ ۳۲۹ ق - م .

این نظریه طوریکه گفتیم ازطرف عموم مورخین وعتیقه شناسان تصدیق و متفقاً مرکز تلاقی این‌دومدنیت (یااین دوصنعت) عظیم‌ومبداء پیدایش صنعت‌مختلط گریکوبودیك ، علاقهٔ گندهارا را که قسمت اعظم آن در خاك هند (پشاور ـ تکسیلا ودیگر حصص شمال مغربی هند) و یك گوشهٔ آن عبارت از جلال آباد ولغمان درافغانستان وقوع دارد میدانستند .

اما دراثر حفریات بگرام ودرنتیجهٔ پیدایش آثاریکه مربوط بصنعت مختلط یونانی و هندی میباشد دفعةً نظریهٔ مذکور رخنه پیدا کرده بالمقابل ظاهر وثابت شده است که صنعت یونانی مثلیکه پیش فکر میکردند تا خاك هند (گندهارا) باستقبال صنعت هندی نرفته بلکه صنعت هندی درخاك افغانستان به پیش واز صنعت یونان آمده واین دو صنعت شرقی و غربی درنفس خاك افغانستان بهم تصادف کرده اند !

این‌است خصوصیت تاریخی کشفیات‌بگرام‌که البته‌موضوع تازهٔ را دربرابر علمای تاریخ قرار داده وروزنهٔ جدیدی را برای مطالعهٔ تاریخ قدیم ، برروی شان باز خواهد کرد ! نا گفته نباید گذاشت که ارزش ذاتی خود آثار مکشوفه نیز تاجائیکه از مشاهدهٔ سرسری آنها میتوان تصدیق کرد خیلی بزرگ بوده نفاست آبدات وتنوع و فراوانی وچگونگی مواد استعمال شدگی آنها از هر نقطهٔ نظر اهمیت خوبی می بخشد و بر سرمایه آثار تاریخی وطن عزیز ما خیلی ها می افزاید .

انجمن‌ادبی نیز بنوبهٔ خود جهت تقدیر از زحمات هیئت عتیقه شناسی فرانسه که درطول حفریات بگرام متحمل شده اند ، اخیراً بافتخار هیئت موصوف مجلس عصریهٔ ترتیب و دران علاوه بر ارکان هیئت عتیقه شناسی فرانسه ، اعضای سفارت جمهور فرانسه و دیگر فرانسویهای باشندهٔ کابل را با اعضای افتخاری‌خویش و عدهٔ از فضلای مرکز دعوت نموده ، مجلس مذکور بحضور ع ، ج سردار محمد نعیم خان وزیر معارف که شخصاً بحیث سرپرست انجمن ، از مهمانان پذیرائی میفرمودند تا بعد از شام بمسرت و گرمجوشی خوبی دوام کرد .

مشاهیر
ارمغان بدخشان

نگارش جناب شاه عبدالله خان بدخشی

کیفی:

اسمش ملا محمد عظیم ، تخلصش (کیفی) از جملهٔ شاعران در واز بدخشان بحساب می رود اشعارش عموماً در زبان دروازی سروده شده ، چون شخص ظریف بوده در اشعار خود هم بیشتر جملات مزاحیه استعمال می کند ، درسال ۱۲۸۹ در در واز بدخشان وفات نموده است .

نمونهٔ اشعارش

ته رو زوشب که این دنیا بترشی شد — ز مشرق تاو مغرب شو رو شر شی تابمغرب شد

نگه کرد او که یك لیوندهٔ نیست — گرفت کیسمك زنی و در لگر شی

نگه کرد که یك جنبندهٔ نیست — بازی کنی لگد

کسیکه بی در اصلش نقرهٔ صاف بود — زچرك آهن او امروز بترشی

شهنشاهی که سر در آسمو داشت آسمان — دریغا در تهٔ پا خاکستر شی

نه ننگ است ونه ناموس ایز مونه این زمانه — ببین میر بچه بی مزدور مرشی بچهٔ میر بود مرد

سخی مردی که نومیدا شو ور وز نان میداد شب وروز — چجب محتاج هر جا بی پدرشی عجب

گدائی که همیشه در ودر بی در بدر بود — ویك ناگه بی میر گذرشی بیك

برفته بلبلو ای باغ و گلزار کروجك پیش گل ها نغمه گرشی
بلبل ها زاغ
دهن بستند اسپو هم ز شنگه که آواز خر چنگی بدرشی
اسپها
ندومی طالعم نیکی ویا بد کدو گشتیم در آخر کورشی
ندانم

اول آباد دنیارا ندومی
ندانم

مخدوم حامد خواجه و ملانادر

یادونفر شاعران باذوق درواز بدخشان

مخدوم حامد خواجه ولد خواجه رحمت الله - تخلصش (واله) موطنش قریه (طویلدرهٔ وخیا) ی درواز بدخشان می باشد قراریکه فاضل محترم ملا گلاب خواجه (داعی) بدخشی شرح احوال اورامی نگارد . مشارالیه درسنه ۱۲۱۰ هجری قمری متولد و درسنه ۱۲۸۵ وفات یافته ودرهمان قشلاق « طویلدرهٔ وخیا » مدفون شده است .

تحصیلات علوم را درخاك هندوستان اکمال نموده است و بعد ازتکمیل علوم به بدخشان مراجعت فرموده اند . لیاقت شان درعلوم ادبیه مخصوصاً باعث تذکار و شایستهٔ هرگونه توصیف بوده است .

غزل ذیل بطور ایجاز از یکی از اشعار او که در نعت حضرت ختمی مرتبت . حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم ایراد وانشاد فرموده انتخاب و بمطالعه خوانندگان محترم اهدا می شود .

رخ وزلف و خط و لعل لبت ای ماه جان پرور بود شمس و شب و مشك و چهارم حقهٔ شکر
بخاك پای تو رخسار خود را بر زمین مالد فریدون و قباد و اردشیر و بابك و سنجر
نهد گردون بپایت سر برد فرمان کند خدمت اول دارا دوم خسرو سوم خاقان دگر قیصر
نشان نعل کفش او اگر برمن رسد « واله »
کنم سجده دهم بوسه نهم بررخ زنم برسر

ملا نادر یکی ازمصاحبین (واله) بوده و اونیز دارای قریحهٔ شاعری و مالك فضایل ادبی میباشد ـ اگرچه ازاشعار (نادر) در بدخشان بسیارنام برده می شود : اما بدست نگارنده نرسیده و انشاءالله مفصلاً در بارهٔ اشعار نادر عرض خواهد شد ـ درین جا یك چند آثار ادبیهٔ او را معروض میداریم .

ازنشیدهٔ که بمناسبت تعزیت ازوفات مخدوم حامد خواجه (واله) سروده اقتباس میشود .

کشید رخت سفر زین جهان محنت و غم　　فرید عصر و بدانش بهر دیار علم
بفکر رفت بتاریخ حامد مرحوم　　نیافت نادر مسکین بجز دریغ و الم
۱۲۸۵

مهجور :

سید علی خواجه نام دارد ـ پسر مخدوم حامد خواجه میباشد که شرح احوالش در فوق مذکور شد ـ در بخارا تحصیل علوم نموده ـ و ازحیث اینکه مقام شاعرانهٔ او مورد توجه ادبای بخارا واقع گردیده آخرآحیث ندیمی امیرعبد الاحد خان را حاصل نموده است . قراریکه ازملاحظهٔ شرح حالات اومستفاد میشود سید علی خواجهٔ مرحوم دارای لکنت زبان بوده از یکطرف این عارضهٔ طبیعی و ازجانب دیگر حفظ مراتب ادب درحضور امیر مخصوصاً درمواقع تکلم خیلی اسباب زحمت مهجور می شده است ـ و این وضعیت اوخیلی مقبول خاطر امیر واقع گردیده همیشه او را بحضور خود می پذیرفته است روزی امیر عبد الاحد خان او را وادار فرموده اند که راجع به مسرتیکه : از بار یابی حضور برایش حاصل و تکلیفی که از ادای جواب او را عاید می گردد نظمی بحضور تقدیم نماید ـ مشارالیه بداهتاً به عرض این رباعی مستزاد پرداخته است .

خرم دلم آندم که نمایند خبرم　　گویند رکاب
فرقی نبود زیادگر تا بسرم　　از روی شتاب
بامژدهٔ وصل شاه چشم خوش من　　آید به پرش
خونابهٔ حسرت بچکد از جگرم　　هنگام جواب

مشارالیه در سنه ۱۳۲۶ هجری وفات نموده است .

مظلوم :

متوفی ۱۳۳۹ هجری :

نامش بزرگخواجه تخلصش مظلوم پسر سید علی خواجهٔ (مهجور) است موطن او و پدرش و جد امجدش قشلاق (طویلدرهٔ وخیا) ی بدخشان میباشد . عامه افراد خاندان آن ها بداشتن فضل و کمال متصف بوده اند . مظلوم . آخرین فرد سلسلهٔ این خاندان است و ازحیث فضایل صوری و معنوی ازجلیل ترین منسوبین ذریهٔ (والهٔ) مرحوم بدخشی میباشد . (مظلوم) عالم جیدی گذشته و نسبت باینکه : عصر زندگانی او در بخارا یك عصرشعر و شاعری و دورهٔ اقتراحات ادبی دانسته میشود از همقطاران عقب نمانده اشعار زیادی سروده اغلباً گمان کرده میشود . دیوان اشعار داشته خواهد بود امادر نتیجهٔ انقلاب بخارا چطور که خود (مظلوم) بعقیدهٔ دفاع از مهاجمین اجنبی بر مملکت اسلام در میدان خونین حرب اثبات فداکاری نموده قطرات آخرین خون مردانگی خود راهم نثار راه مدافعهٔ وطن نموده . بدرجهٔ شهادت نایل گردید . آثار ادبیهٔاوهم اکثراً مفقود بوده وجز همان نمونه های دلفریب اشعارش که دربیاض های ذوق مندان بدخشی بیادگار حیات و ممات پر افتخار مظلوم ثبت گردیده دیگر . از کتاب و دیوانش اثری موجود نیست .

مثال بیان او :

بستم ز وطن بحر وصالت کمر امروز — باعزم گل روی تو کردم سفر امروز
بی بزمگهٔ یار بود عرصهٔ آفاق — در دیدهٔ من از شب یلدا بتر امروز
چون شانه دلاویز سر زلف سیاهم — از سینهٔ صد چاك ندارم خبر امروز
آهو صفت ای مهوش گلفام نهادم — بایاد جمال تو به کهسار سر امروز
حیرت زده و اشك فشان بی سر و پایم — چون طفل صغیریکه شود بی پدر امروز
هیهات که در کوچهٔ عشق تو روانم — آمد بلب و شد ز جفایت بدر امروز

بگرفت سحاب الم ای شوخ گلویم　　زد جوش ، سر شکم بمثال مطر امروز
از خاك سیه قالب مظلوم برون شد
گردید زغمهای جهان خاکتر امروز

محزون :

داملا ارباب نام دارد . تخلصش محزون است یکی از مشهور ترین علمای دانشمند و یك تن از اعرف ادبای فرهمند بدخشان است علوم مروجه را بدرجهٔ کمال در بخارا تحصیل نموده‌اند . وطن ایشان از کشم بدخشان است که این محال بمسافهٔ ۳۶ میل راه در مغرب شهر فیض آباد یعنی نقطهٔ مرکز بدخشان واقع بوده و یکی از حکومات درجه‌دوم مربوط حکومت کلان بدخشان شمرده می شود .

داملا ارباب مرحوم در شاعری ونگارش مضامین ادبی ید طولائی دارد ـ کلامش از تکلفات مغلقه آزاد بوده عبارت هارا بحسن سلاست ادا مینماید از ما حصل زحمات دماغی ومساعیات ادبیهٔ او کتابی بنام دیوان اشعار محزون بیاد گار مانده و این اثر نفیس بخوبترین صورتی معرف فضل و دانائی او تسلیم میگردد . منظرهٔ کوهساران سبزینه پوش و استلذاذ آبهای لذت وصفا همدوش انهار پرجوش وخروش کشم‌بدخشان برای تحریکات خیال ملکوتی آشیان (محزون) موقع مطلوبی عنایت کرده واین ادیب محترم نیز باستفادهٔ آنهمه انعامات طبیعت . در مید انگاه جلوه افروز سخن طراری : خیلی باثبات لیاقت پرداخته واین غزل هائیکه در ذیل مذکور میشوند . نمونهٔ آثار صنایع کار گاه خیالی او بشمار میروند .

کاش بخت وطالعم یك خاك پابودی مرا　　تا بدامان تو روزی آشنا بودی مرا
آرزوهای وصال یار داغم کرده است　　یك نفس آسودگی در تن کجا بودی مرا
دل نشینم در جهان غیر از غم دلبر نبود　　زندگی بی درد بودن کی روا بودی مرا
ای صبا از خاك کوی یار جانم تازه کن　　مدتی شد آرزوهای شما بودی مرا
بعد مردن کم نگردد عشق او از جان مرا
رگ‌برگ «محزون» همه عهد و وفابودی مرا

غزل دیگر :

سر در رهٔ جانانه فدا شد ، چه بجا شد
از گردنم این دین ادا شد چه بجا شد

از خون دلم بسته حنا بر سر انگشت
خون دلم انگشت نما شد چه بجا شد

از دود دلم وسمه کشیده است برابرو
دود دل من قبله نما شد چه بجا شد

می خواست رقیبم که من از غصه بمیرم
دیدیکه خودش زود فنا شد چه بجا شد

صد عقده بدل داشتم از حلقهٔ زلفش
تیر نگهش عقده کشا شد چه بجا شد

محزون ز غم عشق تو افتاد بیالین
چون ماه نو انگشت نما شد چه بجا شد

این فاضل ممدوح که ایجاز آ شرح احوالش را بعرض نظر قارئین محترم رساندیم در سنه ۱۲۷۷ هجری برحمت الهی پیوسته ودر کشم بدخشان مدفون شده است .

از هیچکس مفت تمنا نکنی
بیجا طمعی بمال دنیا نکنی

ارباب کرم گرچه پسندند سوال
زنهار که چون غنچه دهن وا نکنی

تا راز دل خویشتن افشا نکنی
باهر که لب خود بسخن وا نکنی

گفتم بتو هست چشم نرگس نگران
زنهار چو گل خندهٔ بیجا نکنی

« قاری »

فوت یك فاضل هندی

سرراس مسعود

بکمال تاسف اطلاع گرفته ایم داکتر سرراس مسعود که یکی ازفضلای کشور همسایهٔ ما هند و از دوستان وطن عزیز ما افغانستان بشمار میرفت ـ اخیراً بمرض تب میعادی داعی اجل را لبیك گفته است (اناللهوانااليه راجعون) مرحوم به‌سرسید احمدخان‌مشهور که‌افکارملی‌واصلاحات‌تعلیمی شان درهند معروف است. نسبت نوادگی داشته مختصر سوانح او قرار ذیل است.

مرحوم سرراس مسعود

مرحوم‌سرراس‌مسعودبسال ۱۲۶۸ه‍ش تولد و پس از تکمیل تحصیلات خویش (دربلاد مختلفهٔ هند) ابتداء در شهر پتنه بمدیریت مکتب مقرر گردید وسپس درشهر (کنك) بعهدهٔ پروفیسری منصوب شده پس از چند سال در حیدر آباد دکن ناظم تعلیمات تعین گردید و بعدها در دار العلوم اسلامی (علیگده) «مسلم یونیورستی» بحیث وائس چانسلر «نائب رئیس» انتخاب شده اخیراً در ریاست بهوپال بصفت وزیر معارف اشتغال داشت.

فقید مذکور معلومات عمومی وسیعی داشته. بمراکز علمی اروپا معرفتی بهم رسانیده شهادتنامهٔ دکتوری را نیز حاصل کرده بود.

در جملهٔ آثار آن مرحوم رسالهٔ « انتخاب زرین » (منتخبات اشعار اردو) و « ترتیبات تعلیمی جاپان » با یك دسته مضامین و رسائل خورد و بزرگ دیگر بطبع رسیده است .

مرحوم در سال ۱۳۱۲ هـ ـ ش بمعیت جناب داکتر اقبال و جناب سید سلیمان ندوی که آنها نیز از فضلای شهیر هند محسوبند . بکابل آمده . چند روز مهمان ما بودند و ضمناً موسسات عرفانی وطن عزیز ما را معاینه کردند و در مصاحباتی که با ایشان دست داد . معلوم شد که علاوه بر تربیه و تحصیلات عصری ، معلومات عمیقی را در اموز تربیوی و عرفانی دارا میباشند .

خلاصه سر راس مسعود که یکتن از مردان دانشمند و ازرجال مهم هند بوده . فقدان او برای ملت هند مخصوصاً مسلمین هندی ضایعهٔ بزرگی بشمار رفته ، ماهم بنوبهٔ خود نسبت بوفات همچه یك دانشمند فاضل که علاوه ازدوستان وطن ما نیز بشمار میرفتند خیلی متأثر و متالم میباشیم .

« انجمن »

پرتوی بر زبان پشتو

- ٤ -

بقلم جناب مولوی قیام الدین خان
« خادم »

اگر فاعل و مفعول هر دو اسم مظهر باشد حکم آن همانست که در قسمت سابق گذشت . و اگر فاعل ضمیر مستتر یا متصل باشد درین باره نیز چیزی گفته شده و همچنان اگر مفعول ضمیر بارز باشد درین باب نیز گردانی در زیر عنوان « اگر مفعول - متکلم ، مخاطب یاغایب باشد » آورده شده است که برطبق آن دیگر افعال هم قیاس کرده میشود . باقی اینکه اگر فاعل ضمیر منفصل باشد ، چون :

ته خط لیکی ؟ (بیای مجهول) ؛ -	توخط مینویسی ؟
هغه به سبق ووایی ؛	او سبق خواهد خواند
زه هندوانه خورم ؛	من تربوز میخورم
دوی سبقونه وایی ؛	اینها سبق ها را میخوانند

ویا اگر مفعول ضمیر منفصل باشد ، چون :

احمد ده ته سه ویل ؟ ؛	احمد این را چه میگفت ؟
طاهر هغوی را بللی و و ؛	طاهر آنها را خواسته بود
هلکانو زه ولیدم ؛	بچه ها مرا دیدند .
رشید ما نه وهی ؛	رشید مرا نمیزند

ویا اگر فاعل ومفعول هردو ضمیر منفصل باشد چون :-

ما ، ته ولیدی (بیای مجهول) ؛	من ترا دیدم .
هغوی دی وواهه (ووهلو) ؛	آنها این را زدند
زه دوی دزانه سره بیایم ؛	من اینهارا همراه خود میبرم

درین هرسه صورت اول فاعل بعد مفعول ، بعد ازان فعل می آید . یعنی درترتیب جمله ؛ ضمیر منفصل حکم اسم ظاهر را دارد .

اگرچه درصورت اول مثلا بجای « زه هندوانه خورم » - هندوانه زه خورم » و در صورت ثانی مثلا بجای « رشید ما نه وهی » - « ما رشید نه وهی » و در صورت ثالث مثلا بجای « زه دوی دزانه سره بیایم » - « دوی زه دزانه سره بیایم » نیز جائز است یعنی میتوان فاعل را موخر و مفعول را مقدم ساخت .

اما این تقدیم‌وتاخیر در بعض‌حالات و موارد مخصوص بروی کار می آید . مثلاً در جملهٔ «هندوانه زه خورم » زه ، وقتی موخر میشود که متکلم اراده حصر کند . یعنی تربوز را تنها من میخورم بدیگر کس نمیدهم .

و در جملهٔ « ما رشید نه وهی » وقتی رشید موخر آورده میشود که متکلم بیان خود را فوت دادن و نفی را بصورت تاکید ادا کردن خواسته باشد . مثلا وقتیکه گفته شود که « هلته مه زه ، رشید به دی ووهی ! » در جواب گفته میشود «ما رشید نه وهی» یعنی رشید بهمراه من دوست‌است و او هرگز مرا نمیزند . و اگر در جواب گفته شود « رشید ما نه وهی » خصوصیت مذکور فوت میگردد . و امثال این در زبان ما خیلی یافت میشود ، مثلا اگر متکلم اراده کند که امر یا نهی را بصورت عادی اظهار نماید ، میگوید :

دودی وخوره : نان بخور
کالی واغونده : کالا را بپوش
شار ته مه زه : بشهر نرو
دلته مه کینه : اینجا منشین
کتاب واخله : کتاب را بگیر
کورته درومه : خانه برو

و اگر بخواهدکه در امر و نهی فوریت و تاکید پیدا کند ، جمله ها را معکوس ساخته فعل را مقدم و مفعول را موخر مینماید ، و میگوید :

وخوره دودی !
واغونده کالی !
درومه کورته !

این است‌که فعل اغلباً درحالت غضب وعصبانیت مقدم‌کرده میشود ، تادلالت‌کند برخشونت ، تاکید وفوریت .

ودرجملهٔ «دوی زه دزانه سره بیایم» نیزفاعل برای حصرمؤخر میشود . یعنی اینها را خودم همراه خود میبرم میگذارم که دیگر کس آنها را ببرد ،

درپشتو غیر از صورت امرو نهی در صورت استفهام و استعجاب نیز اجزای جمله پس و پیش میشود ، مثلا :-

تاوخوره دودی ؟ : توخوردی نان را ؟
تاوکومونز ؟ : تو خواندی نماز را ؟
لاره هغوی ؟ : رفتند آنها ؟
مرشو احمد ؟ : مرد احمد ؟

همالیه هنوز هم تسلیم نمیشود

ناکامی فجیع هیئت ننگا پربت

قلهٔ ننگا پربت که (۲۶۶۰۰) متر ارتفاع دارد ، بمثل قلهٔ ایورست ، یکی از بلند ترین ودست نارس ترین قلل کوه همالیا بشمار رفته ، انسانها باوجود مساعی زیاد خود تا کنون به فتح آن موفق نشده اند ، چنانچه سه سال پیش یك هیئت المانی در پای همین قلهٔ مهیب به ناکامی مصادف و پس از دادن تلفاتی چند ، واپس به المان مراجعت کرد و امسال که باز یك هیئت بزرگتر (۱۶ نفری) از طرف کوه پیمایان دلیر المانی ترتیب و باتمام تجهیزات لازمه بسمت همالیه اعزام گردید ، متأسفانه این هیئت نیز در اثر برف کوچ مهیبی در منزلگاه چهارمین خود ، که نزدیك به نقطهٔ مقصود بود ، سر دو چار شکست فاحشی شده ، ۷ نفر اروپائی و ۹ نفر حمال درین مصیبت تلف گردیدند .

دراول وهله کوه پیمایان به‌چندین دسته‌تقسیم شده ، دستهٔ‌اول درمنزلگاه اول‌برای حفظ ارتباط باین دسته‌جات‌صاعدین‌ومراکز تلگرافی‌روی زمین ، باقی‌مانده وظیفه‌آذوقه‌رسانی ومخابرات‌مختلفه بردوش آنها گذاشته شد ، دستهٔ دوم در منزلگاه دوم وهمچنین دستهٔ سوم در منزلگاه سوم (۱۹۶۸۰ فت) پائیده دستهٔ چهارم منزلگاه چهارمین را بارتفاع (۲۰۲۸۰ فت) تاسیس ویك دستهٔ آخرین از آنجا برای تاسیس منزلگاه پنجم حرکت کرده ولی از اثر برفباری زیاد وسردی شدید (۲۰ درجه زیر صفر) مجبور بمراجعت به منزلگاه چهارم شدند ، این دو دستهٔ اخیر که عبارت از ۷ نفر اروپائی و۹نفر حمال وطنی بود به‌ترتیبیکه هنوز پوره معلوم نشده در خود منزلگاه سردو چار برف کوچ عظیمی شده نفری دستهٔ مذکور این قدر مهلت هم نیافته اند تا بواسطهٔ آلات تلگرافی ازاحوال خودبه منزلگاه های دیگر اطلاع بدهند بلکه طوریکه ظاهراً معلوم میشود گویا بیخبر درزیر برف کوچ مهمی گیر آمده وجابجا تلف شده اند .

کمی بعد که داکتر (لوفت) ازمنزلگاه سوم بقصد خبر گیری دستهٔ چهارم حرکت کرده

، منزلگاه مذکور رسید ، وضعیت اسفنا کی را که از وقوع قضیهٔ مخوف مذکور اطلاع میداد ، بچشم سر مشاهده نموده ، هر قدر کوشش کرد صورت واقعه برایش معلوم شده نتوانست . تنها تلگرافاً به منزلگاه های دیگر مخابره نموده همین تلگرامها بود که پیش آمد ناگوار مذکور را بتمام دنیا اطلاع داد . داکتر لوفت و همکار او داکتر (کارل وبن) رئیس هیئت که در منزلگاه دیگر اقامت داشت ، با وجود مساعی زیاد خود ، نفری هیئت را از زیر برف کشیده نتوانستند و باین صورت این دفعه نیز مساعی رشادت کارانهٔ هیئت کوه پیمایان دلیر المانی برای کشف و فتح ننگاپربت منتج به ناکامی اسف آوری شده گویا طوریکه در موقع تذکار ناکامی هیئت سابق نوشته بودیم (ملاحظه شود شمارهٔ ( ) مجلهٔ کابل) که درهمالیا» حاضر به تسلیم نیست ؟ ، این بار نیز باید همین گفته را تکرار ولی اینقدر اضافه بکنیم که دیر یا زود این مخلوق عظیم الشان ومهیب وحشی بمقابل رشادت و پافشاری افراد دلیر و سرباز انسانی مغلوب خواهد شد ؟ » .

مرض روماتیزم میکروبی است ؟

یکی ازاطبای دارالفنون هار وارد امریکا ، ادعا کرده است که باثر تجارب و تحقیقات او مرض روماتیزم (وجع مفاصل) میکروبی بوده ، از اثر پیدایش جراثیم مخصوصی بانسان دست میدهد . این نظریه اسباب شگفت تمام مراکز طبی عالم را فراهم نموده زیرا تاکنون عقیدهٔ عمومی برین بود که روماتیزم در اثر کثافت خون که ناشی از تراکم رطوبت فاسده وزیاد خوردن بعضی خوراك ها (مثل گوشت) میباشد ، پیدا میشود .

بنا بران اکادمی طبی واشنگتن از قبول این نظریه انکار و طبیب موصوف را دعوت داده تا این کشف خود را در دارالتجربهٔ اکادمی مزبور ، باثبات برساند .

موضعیکه کوه پیمایان المانی در زیر برف کوچ هلاك شده اند

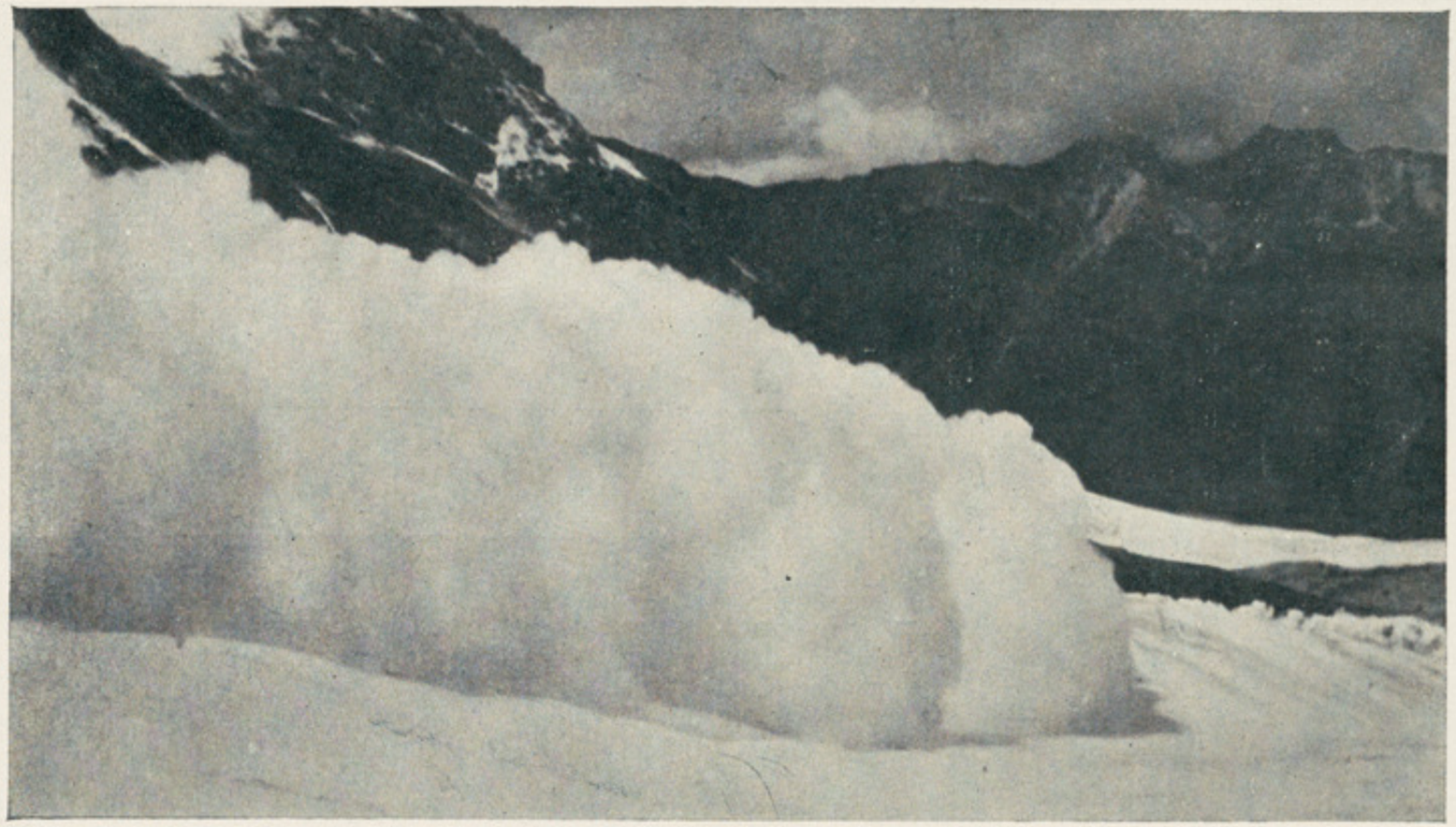

غبار و ابر در پای قلهٔ ننگا پربت

عالم مطبوعات

آثار عتیقهٔ کوتل خیر خانه

کتاب آثار عتیقهٔ کوتل خیرخانه که سه سال پیش دراثر جستجو و کشف یك عده آثار تاریخی بس قیمتداری در کوتل خیرخانه (نزدیك کابل) ، از طرف فاضل دانشمند موسیو ژوزف هاکن عضو هیئت عتیقه شناسی فرانسه درافغانستان برای معرفی آثار مذکوره تالیف وباتصاویرو نقشه های زیادی درپاریس نشرشده بود ، درین سال ع ، سید قاسم خان رشتیا مدیرشعبهٔ نشریات انجمن به ترجمهٔ آن مبادرت وپس ازآنکه قسمت های مختلفهٔ مذکور در شمارات سال جاری مجلهٔ کابل درج گردید باینك

د خیر خانی د پخوانو آثار و کتاب چه دری کاله مخکی د بوعد. تاریخی قیمتدارو آثارو د خیر خانی د کوتل (چه کابل ته نژدی دی) دلتون اوکشف په اثر کی د یو. فاضل موسیو ژوزف هاکن (چه په افغانستان کی د فرانسه د عتیقه شناسی د هیئت عضودی) له خوا، ددغه آثارو د معرفی کولو دپاره. تالیف، اوسره دتصویرو او دیرو نقشو په پاریس کی نشر شوی و په دی کال کی ع . سید قاسم خان د رشتیا، د انجمن د نشریاتو د شعبی مدیر . د دغه کتاب په ترجمه لاس پوری کی او پس له دی چه د کابل د مجلی په مختلفو شمارو کی درج شو . دادی چه اوس د مستقل کتاب په صورت ترتیب اوسره د لازمو تصویرو او نقوشو په (۵۱) مخه . په مناسبت قطع او

بصورت کتاب مستقلی ترتیب و با تصاویر ونقوش لازمه در (۵۱) صفحه به‌قطع مناسب و وقایهٔ زیبا از طرف شعبهٔ نشریات طبع ونشرشده است . این کتاب که نمایندگی از یك قسمت آثارتاریخی ومعرفی از طرز زندگانی و افکار ومدنیت قدیم وطن عزیز ما مینماید ، وپرتو جدیدی برتاریخ باستانی افغانستان می اندازد ، مطالعهٔ آن از هر جهت برای اولاد وطن و عموم صاحبان ذوق وعلاقه مندان تاریخ دلچسپ ومفید بود، باقیمت نازلی که برای آن گذاشته شده (یك ونیم افغانی) استفاده از آن را بایستی بعموم توصیه کرد .

شایسته وقایه کی د نشریاتو د شعبی له خوا طبع او نشر شویدی .

دا کتاب چه زموږ د اگران وطن دیوی برخی پخوانو تاریخی آثارو ـ او پخوانو افکار و اودهغه خلقو دژوند دطرز اودهغو دمدنیت نمایندگی کوی ـ او دافغانستان په قدیم تاریخ باندی نوی رڼا اچوی د دی کتاب مطالعه چه له هر جهته سخه دوطن داولاد د پاره او گردو دذوق خاوندانو اودتاریخ علاقه مندانولره دلچسپه اومفیده ده ، په کم قیمت سره چه د دغه کتاب د پاره ایشود شوی دی (یوه نیمه افغانی) د دی کتاب د استفادی توصیه باید وگردو ته وکوله شی .

« انجمن »

ای گشته بدام جهل پابند چنین — بی فضل و کمال مانده تا چند چنین
آن غیرت ورفتار پدر داده زدست — ای ناخلف ای بیهده فرزند چنین

این جامعه را مباش بیکار خلف — بی ننگ نباید شد وبیعار خلف
هرگز نکنی زخویش بیزار پدر — زنهار نگردی پدر آزار خلف

(مستغنی مرحوم)

آیا میدانید که . . .

نگارش جناب عبدالباقیخان لطیفی
عضو انجمن

درچین قریه ایست که عمر هر واحد از سکان آن صد سال ویکنفر مردمسن آن دارای یکصد وهشتاد سال میباشد .

. . . یکی اززنان چین ده اولاد ازیك بطن زائیده وشش نفرازآنها که عبارت از پنج دختر ویك پسر باشد مرده و بابقی آنها تا تحریر سطور هذا باصحت و تندرستی تمام حیات دارند ! . . .

. . . یکی از عمارات آسمان خراش امریکا که دارای صد طبقه است در هروز هژده انج بلند وپست میشود وسبب آن تاثیریست که ماهتاب در زمین مد وجزر مینماید ! . . . یکی از جراید امریکا هم این خبر را تائید کرده است .

. . . در محبس نیوجرسی از بلاد اضلاع متحدهٔ امریکا محبوسی وجود دارد که در سنه ۱۹۰۸ عیسوی حکم اعدام بالای او صادر وتا امروز بدون اینکه تغیری درحکم مذکور واقع شده باشد زنده مانده است .

. . . در امریکا ۳،۵۰۰،۰۰۰ نفرازعمر ارتکاب جرایم تعیش و حیات بسر می برند ! . . وانکهی این ارقام را نه تنها شامل مجرمین باید دانست بلکه رجال پولیس ، قضات ، و مستحفظین محابس نیز درین تعداد محسوب میباشند .

. . . قانون یکی ازقبایل مسکونه اروپای وسطی مردان را بگرفتن هر تعداد زنیکه خواسته باشد مجاز گردانیده است باین شرط که در یکهفته یك شخص بیش از پنج دفعه از دواج ننماید . ولهذا : یکی از اهالی مذکور توانسته است در خلال دو سال اخیر ۶۳ زوجه اختیار نماید .

متفرقات

P. 98
7th year

هدیه ادبي فرانسه بافغانستان

و افغانستان ته د فرانس ادبی سوغات

مملکت فرانسه یکی از ممالك بزرگ مدنی دنیا ومخصوصا ازرهگذر علم ومعارف وذوق عرفان پروری شهرت مخصوصی در جهان دارد واز همین جهته است که روابط وعلائق عرفانی ومعنوی آن باتمام ممالك عالم تادوردست ترین نقاط ، برقرار است . خوشبختانه افغانستان از بدو استقلال خود با این مملکت عرفان دوست علاوه بر مناسبات دوستانهٔ سیاسی . یك سلسله روابط عرفانی وعلمی نیز قائم کرده چنانچه وجود مدرسهٔ « استقلال » کابل که دران معلمین فرانسوی تدریس میکنند . وانعقاد قرارداد کاوشات علمی

د فرانس مملکت چه یو د دنیا دلویومدنی مملکتو سخه دی او په زیاته بیاد علم او معارف اودعرفان پاللودذوق له خواپه جهان کی یو مخصوص شهرت لری نوز که دده معنوی او عرفانی علائق او روابط د عالم دتولومملکتو سره ترخورا لیری زایو پوری سته . له شه مرغه افغانستان خپل د استقلال له لمری سره د دی عرفان خو شو ونکی مملکت سره پرسیاسی دوستانه مناسباتو زیات دیو علمی او عرفانی روابطو سلسله هم جاری کری ده لکه چه د کابل د « استقلال » مدرسه چه په هغه کی فرانسوی معلمان تدریس کوی ، او د علمی تحقیقاتو د قرار

وحفریات آثار عتیقه مابین مملکتین واعزام محصلین افغانی بفرانسه (جهت تکمیل تحصیلات شان) شاهد این مدعاست ؟

اکنون بسلسلهٔ همین علائق معنوی بتازگی حکومت جمهوری فرانسه به تقدیم یك هدیهٔ ادبی نفیسی که عبارت ازیك عدهٔ کتب زیاد علمی وفنی وادبی وغیره وغیره . . است . برای موسسات عرفانی افغانستان مبادرت وانتخاب کتب را نیز نظر به تقسیمات معینی که عموماً مکتب عالی استقلال وفاکولتهٔ طبی وفاکولتهٔ سیانس و انجمن ادب (پشتو تولنه) وکتب خانهٔ ملی را در برمیگیرد . بخود موسسات افغانی واگذار کرده است .

تمام موسسات عرفانی افغانستان . این امداد علمی دولت جمهوری فرانسه را بنظر تقدیر مینگرد .　　« انجمن »

داد او دزرو آثار و (آثار عتیقه) د حفریاتوعقد په مابین ددی ددوو، مملکتو اود افغانی محصلینو لیژل و فرانسه (ددوی د تحصیلاتو د تکمیل د پاره) ددی مدعا شاهد دی ! اوس دهم دی معنوی علائقو په سلسله سره د فرانس جمهوری حکومت د افغانستان د عرفانی موسسو د پاره یوه نوی نفیسه ادبی هدیه چه عبارت له دیرو علمی، اوفنی اوادبی اونور اونورو کتابو سخه دی رالیژلی دی او د کتابو انتخاب نظروهغه معین ویش ته چه عموماً داستقلال عالی مکتب اوطبی فاکولتی اوسیانس فاکولتی او پشتو تولنی او ملی کتابخانی ته تاکلی دی، په خپله وافغانی موسسوته پری ایشی دی

د افغانستان توله عرفانی موسسی د فرانس دجمهوری دولت ودی علمی امداد ته تقدیر په سترگو گوری .　« پشتو تولنه »

قسمت تفریحی :

غرور ملی

p. 90
1937
7th year

یکنفر فرانسوی و یك نفر انگلیس ، در راه باریکی باهم مقابل شدند که گذشتن دو نفر از پهلوی هم دران امکان نداشت و لازم بود یکی از آنها بعقب برگشته بحصهٔ فراخ پس رفته در آنجا از پهلوی هم بگذرند .

اما غرور ملی اجازه نداد که یکی از آنها به پس گشتن تن بدهد و هریك مراجعت را برای شئون ملی خویش ناموزون پنداشته ، لاجرم همانطور مقابل همدیگر بایستادند و مدت چند دقیقه بهمین گذشت . بالاخره فرانسوی برای آنکه بحریف ثابت کند که فرصت زیاد داشته و هیچگاه به عقب گشتن تن نخواهد داد ، اخباری را از جیب خود بر آورده مشغول خواندن شد .

ولی هنوز چند سطری نخوانده بود که انگلیس قدمی پیش گذاشته گفت :

آقا هر وقت تمام کردید ؛ لطفاً اخبار را بمن بدهید تا من هم بخوانم . . .

اغلاط این شماره

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۱۸	موافق الفعل	موافق العقل
۹	۱۳	طفل و مسعود	طفل مسعود و
۱۴	۱۵	عجیب	عیب
۱۴	۱۶	تحلی آدابکم	علی آدابکم
۱۷	۲۲	آتی	آنی
۱۵	۲۲	تقویم	تقدیم
۲۲	۳	لری	وین
۲۳	۱۷	یوه	یوه
۳۸	۳	کمیا	کیمیا
۳۸	۸	از صحت اخلاق مهارت	ازصحت ، اخلاق ، مهارت
۷۸	۷	Caquercailizie	Capercailizie

الفاروق ، شعر العجم ، سخندان فارس ، آثار بودائی بامیان ، منتخبات بوستان ، این کتابها را از انجمن ادبی به‌قیمت مناسب خریداری میتوانید.

سالنامه های اول - دوم - سوم - چهارم - پنجم مطابق قیمت های که در صفحهٔ مقابل نوشته شده در انجمن برای فروش حاضر است

اعلانات

سالنامه های کابل

سالنامه های سال اول ودوم وسوم وچهارم کابل وغیره آثار انجمن‌را ذواتیکه خیال خریداری داشته باشند بقیمت های آتی از خود انجمن بدست آورده می توانند .

۱	سالنامه سال اول سنه ۱۳۱۱	درکابل ۷ افغانی	درولایات ۸ افغانی	در خارج سه کلدار	
۲	« « دوم سنه ۱۳۱۲	« ۱۲ «	« ۱٤ «		ده شلنگ
۳	« « سوم سنه ۱۳۱۳	« ۱۲ «	« ۱٤ «		«
٤	« « چهارم سنه ۱۳۱٤	« ۱۲ «	« ۱۳ «		«
٥	« « پنجم « ۱۳۱٥	« ۸ «	« ۹ «		«

کلکسیون های مجلهٔ کابل

کلکسیون های سال اول و دوم وسوم مجلهٔ کابل فی جلد در کابل ۱٤ افغانی ، درولایات ۱٦ افغانی ، درخارج ده شلنگ

٦ کلکسیون های سال چهارم وپنجم وششم مجلهٔ کابل یکدورهٔ آن در دوجلد قیمت آن درکابل ۱۷ افغانی ، در ولایات ۱۸ افغانی ، در خارج ده شلنگ

کتبیکه درانجمن برای فروش حاضر است

۱ -	الفاروق	در کابل	۸ افغانی	
۲ -	منتخبات بوستان	« «	۲ «	۳٦ پول
۳ -	آثار بودائی بامیان	« «	۳ «	۲٥ «
٤ -	سخندان فارس	« «	۳ «	
٥ -	شعرالعجم	« «	۲ «	
٦ -	آثار عتیقهٔ کوتل خیر خانه	« «	۱ «	٥۰ پول

قابل توجه

حضراتیکه بمجلهٔ کابل سابقاً اشتراك داشته ومحض فرمایش کتبی قبل از وصول وجه مجله برای شان فرستاده میشد . چون در نتیجهٔ اینگونه معامله ادارهٔ محاسبه دچار مشکلات گردید . لذا از مشترکین عظام خواهش میشود که هرگاه آرزوی اشتراك مجله را داشته باشند باید قبلاً وجه نقد یارسید خزانه بدفتر مجله بفرستند ، الا بصورت نسیه قبول اشتراك نخواهد شد . (ادارهٔ مجلهٔ کابل)

سالنامهٔ سال ۱۳۱۵ کابل

سالنامهٔ سال ۱۳۱۵ کابل که در ۶۰۰ صفحه و در حدود ۴۰۰ تصویر و نقشه و مناظر رنگهٔ قشنگ و زیبا در کاغذ اعلیٰ و وقایهٔ نفیس که از حیث خوبی مضامین و تصاویر و قشنگی طباعت نسبت بسالنامهٔ گذشته خیلی ممتاز است، بتازگی از طبع فارغ شده و در انجمن ادبی بقیمت های ذیل بفروش میرسد :-

پشتی چرمی	در کابل	۱۲	افغانی
〃 〃	〃 ولایات	۱۴	〃
〃 〃	〃 خارج	۱۰	شلنگ
〃 کپره ئی	〃 کابل	۸	افغانی
〃 〃	〃 ولایات	۱۰	〃
〃 〃	〃 خارج	۸	شلنگ